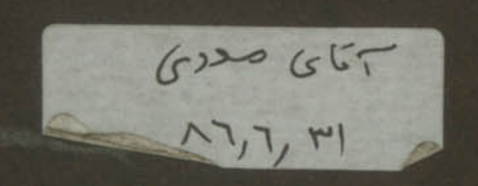


نسخه دستنویس

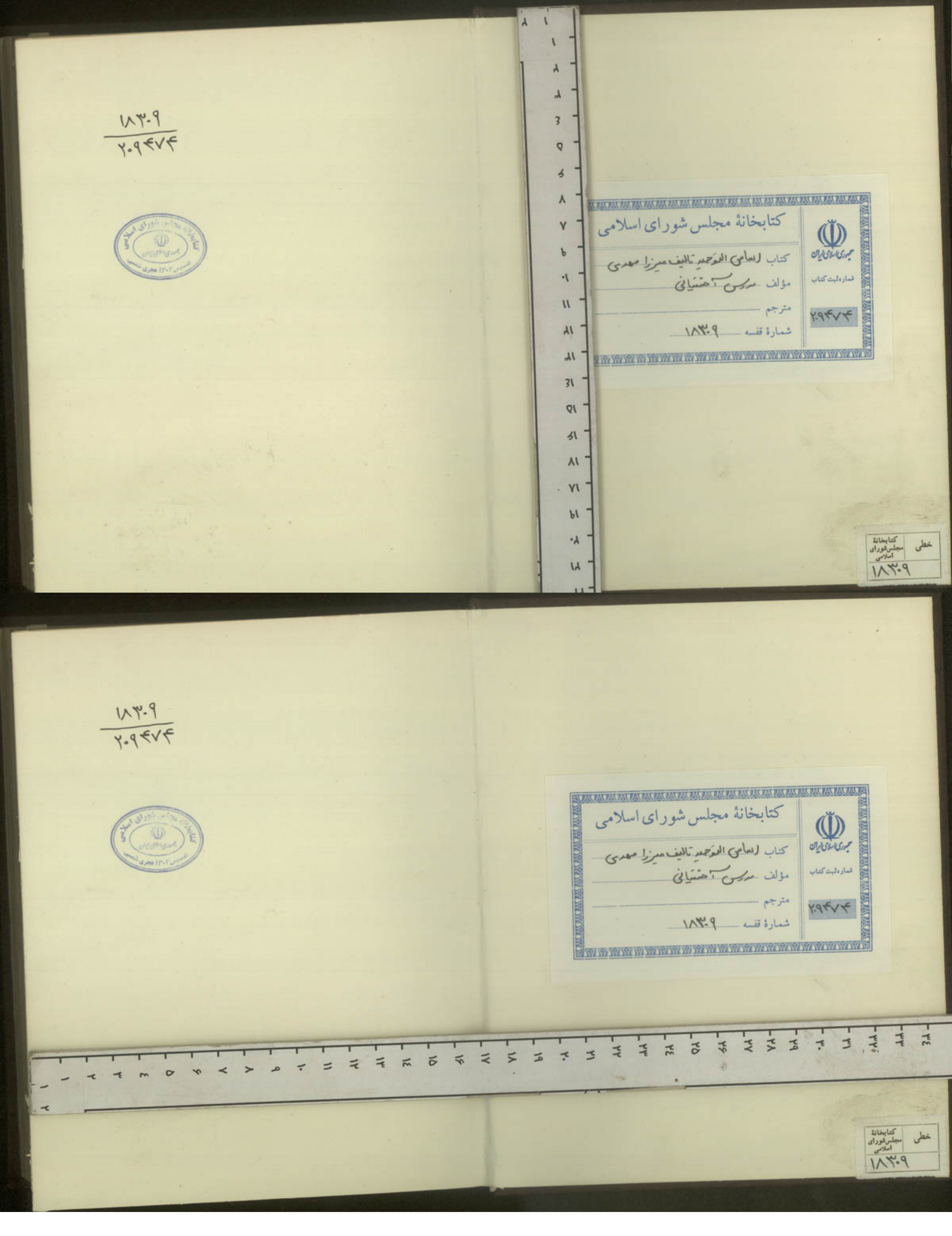
رساله اساس التوحید

تالیف: حکیم متاله آقامیرزا

مهدی مدرس آشتیانی

با تجدید نظر و تصحیحات

بخط مولف رحمت الله علیه



۱۸۳۰۹
۲۰۹۴۷۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب رسالة التوحید تالیف میرزا مهدی
مؤلف مدرس آشتیانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۳۰۹
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۴۷۴

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۳۰۹

(۱)

رساله اسرار توحید

برش نخورد

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس شگرف بیحد و قیاس و بیرون از اندازه و مقیاس و ستایش

ژرف بی پایان برتر از وهم و گمان و نیایش فراوان بی شبه و آلایش مر حضرت

فائض الانوار الواحد الفرد الصمد القهار مالک الملک و الملکوت متعالی الشان

و الجبروت را شایسته و سزاست که بحکمت بالغه و عنایت شامله سابقه

بمقتضی کلام معجز نظام صنع الله الذی اتقن کل شیء کارخانه لاهوتی نشان

عالم هستی را برطبق نظام احسن ذات کروبی صفات و علم عنانی ذاتی کامل

تام الجهات خود بر احسن نظامات متصوره آراسته و بموجب خطاب کروبی

انتساب ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر کرتین هل تری من فطور

آنرا بر اکمل ترتیبات معقوله مرتب ساخته و بر اتم و اتقن تنظیمات ممکنه منضد و

پیراسته

پیراسته

شعر

ای واهب عقل و باعث (خالق) جان	با حکم تو هست و نیست یکسان
ترتیب جهان چنانکه باید	کردی بمثابتی که شاید
در عالم و عالم آفریدن	بهزین نتوان رقم کشیدن

و بنیروی قدرت قاهره باهره نگارستان اقلیم وجود و گلستان ارم عالم

صنع و ابداع و نشاه انشاء و تکوین و چمن اختراع را بنقش اثر رنگ و سرادقات اشراقات

جمال همتا و سبحات انوار جلال بیهمال سر سلسله سلاسل طول و اصل الاصول

قوس نزول قواهر اعلون ملاء اعلی و صدر نشینان عرش تمکین و سدره مقیمان

عالم بالا بآیات بسمله وجود اقلام دفتر هستی و نخستین ارقام سجل انیت و بود و دادین

اولین

واولین مؤسّس وکارفرمای معلّمخانهٔ عشق وشهود زیبای زنگ بخشیده شعر

زبده نام جبروتش احد | پایه تخت ملکوتش ابد
سدره نشینان سبوحی پر زنند | عرش روان نیز همین در زنند
مبدع هرچشمه که جودیش هست | مخترع هرچه وجودیش هست
اول آخر بوجودش حیات | هست کن و نیست کن کائنات
کش مکش هرچه درآورند گیست | پیش خداوندی او بندگیست

وبموجب آیهٔ بلاغت وبراعت وفصاحت پایهٔ انّما امره الشئ اذا اراد ناه
ان نقول له کن فیکون بمقتضی مشیّت ماضیه ترکیب کاف ونون بجهت بستان
جهان بکمال فقری مبنا الوان قلمون نشان از برای گلهای گوناگون ارشد و بدبدیه اثرات

بگلهای مے

امرای

امرای معراج ترکیب وتحلیل وغایة القصوای قوس تعالی وصعود
مظاهر سبع المثانی صفات علیا ومجالی تسعه وتسعین اسماء حسنی جنّت
سرای محفل انس وعالم امرای مجلس قدس فرموده شعر

توانائی که دریکطرفة العین | زکاف ونون پدید آورد کونین
چو قاف قدرتش دم بر قلم زد | هزاران نقش بر لوح عدم زد

وجواهر زواهر گران بهای حمد نامحدود وثنای نامعدود حضرت واجب الوجود دائم
الفیض والکرم والجود ی را سزد وباید که وجوب وجودش با ازلیّت وابدیّت مقرون
وازسمات بدایت ونهایت منزّه ومبرّاست وکمال ذات بیچون لاهوتی صفاتش با
مدیّت واحدیّت حقّهٔ حقیقیه مرهون وبوجوب من جمیع الجهات والحیثیات مشحون وازکافهٔ
جهات

جهات نقص و امکان و شوب ماهیت و کثرت و عدم و فقدان و نسبت بزمان
و مکان بری و متعالی است که لیس عند ربک صباح و لا مسا و هو الذی
فی السماء اله و فی الارض اله شعر

سبحان من یمیت و یحیی و لا اله الا هو الذی خلق الارض و السماء
ای پاک ز نقص و وی مبرا ز عدم در وصف تو کی پیش نهد عقل قدم
کی کور بسمع بیند الوان و صور یا کر ببصر شنود الحان و نغم

نور الانواری که شدت نورانیتش فوق ما یتناهی بما لا یتناهی است و
آیات وحدتش در همه چیز ظاهر و هویدا است فهی کل شیء له آیة تدل علی انه
واحد اول او اول بی ابتداست آخر او آخر بی انتهاست شعر
هر که

هر که جز او نیست بقا نیستش اوست مقدس که فنا نیستش

صانعی که در اثر عشق بذات و حب بمعروفیت اسماء و صفات تجلی ارفع اعلی
و فیض اقدس امنع اسنی اعیان ثابته امکانیه و حقایق اکوانیه
و تعینات نوریه اسماء و صفات ازلیه سرمدیه را از صورت اجمال و قضایت
وجودی و هیئت وحدت و بساطت ذاتی بقدر علمی و تفصیل مفهومی جلوه گر
ساخته و بظهور باهر النور فیض مقدس قوابل اعیان و اوعیه قهر و امکان را
از مکمن غیب و رتق خفا بمنصه ظهور جلاو استجلا در آورده و برای بسط رحمت
رحمانیه و رحیمیه و انتشار فیض وجود در حضرات خمس و عوالم غیب و شهود بسابقه حکم
عنایت و امتنان صورت تفصیل وجودی و فتق شهودی کرامت فرموده
و ساکنان

وساکنان عرصهٔ امکان را از حضیض عدم و نیستی باوج وجود هستی و فضای
وسعت انتمای وجوب رسانیده
شعر

تجلّی حسن معشوق حقیقی لاحباب و عشّاق | بتنزیه و تشبیه و تقیید و اطلاق
تبدّی وجه حسنا تجلّی حسنه وجها | باسما و اوصاف و احکام و اخلاق

درصور شهر که گشت موجود | بنمود جمال دوست رخسار
از فرط ظهور گشت مخفی | در عین خفا نمود اظهار
تا نقش دیگر ظهور یابد | پیوسته نماید او باطوار

و بحکم سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتّی یتبیّن لهم انه الحق شمس
الشموس هویت خود را در دل هر ذرّه برهان آفاق و دلیل علمی بر وجوب وجود
و یگانگی

و یگانگی خود قرار داده
شعر

از قبّهٔ عرش تا بایوان سماک | و ز طارم چرخ تا بمطمورهٔ خاک
هر ذره که هست آینهٔ خورشید است | در دیدهٔ او که نظری دارد پاک است

گر نه جنبش دائما در جلوه است | این نمود و بود عالم از کجاست
از تجلّی جمال وحدت است | در حقیقت آنکه کثرت را بقاست
هستی عالم همه هستی اوست | بی بقای حق جهان عین فناست

و باقتضاء فوق التمامیت ذات کبریا بی جهات صرف النور والوجود بودن
حقیقت متعالی الصفات بموجب خطاب اعجاز نصاب اولم یکف بربک انه علی
کل شیئی شهید برهان شبه لمی و شاهد ذات تجرد و تقدس نثرا خود گردیده شنوی
آفتاب

آفتاب آمد دلیل آفتاب ... گر دلیلت باید از وی رو متاب

از وی ار سایه نشانی میدهد ... شمس هردم نور جانی میدهد

سایه خواب آرد ترا همچون سمر ... چون برآید شمس انشق القمر

و بحکم ان من شیئ الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و بیان معجز

بنیان اعطی کل شیئ خلقه ثم هدی قاطبه انبیات و اجزاء ملک هستی را رونق

حق پرستی عنایت نموده ... شعر

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش ... حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا

بار خدایا مهیمنی و مدبر ... وز همه عیبی منزهی و مبرا

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ... با همه کروبیان عالم با لا

پرتوی

پرتوی نور سرادقات جمالش ... از عظمت ماورای فکرت دانا

جمله ذرات عالم در نهان ... با تو میگویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم ... با شما نامحرمان ما خامشیم

و بلبلان خوش الحان گلزار تفرید و طوطیان سخندان بوستان توحید را بوقوف برین معقود

ورد معهود بکلمات معجز آیات عرفت ربی بربی و ما رأیت شیئا الا و قد رأیت الله قبله و بعده و معه و فیه

و متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک او متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عمیت عین

لا تراک و لا تزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا گویا فرموده و بدلالت

و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله و شهادت افی الله شک فاطر السموات و الارض

طایران بلند پروازان روضه امکان را بر احدیتش هم آواز کرده ... سعدی

اقرار

مثنوی
نطق آب و نطق خاک و نطق گل
هست محسوس حواس اهل دل

اقرار میکنند دو جهان بیگانگیش یکتا و پشت عالمیان بر درش دو تا

ارباب شوق در طلبت بیدل اند و هوش اصحاب فهم در صفتت بی سر اند و پا

یاد تو روح پرور و وصف تو دلفریب نام تو غمزدا و کلام تو دلربا

و فاقد الذات و الصفات بودن گلهای رنگارنگ حدیقه ایجاد را گواه صمدیت

و بیمثل و مانند بودن خود مقرر داشته شعر نظامی

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده

زیر نشین علمت کائنات ما بتو قائم چو تو قائم بذات

آنچه تغیر نپذیرد توئی وانکه نمرده است و نمیرد توئی

هستی تو صورت پیوند نه تو بکس و کس بتو مانند نه

ما همه فانی و بقا بس تراست ملک تعالی و تقدس تراست

تا بتو اقرار خدائی دهد بر عدم خویش گواهی دهد

حکیمی که از کمال حکمت و نفوذ قدرت و اراده و مشیت بحر مسجور هیولی

اولی ورق منشور پنجمین طبیعت و سجل عالم کون و فساد را بارقام بدیعه سقف

مرفوع صور فلکیه و نقوش عجیبه آباد علوی و امهات سفلی و سور مفصلات

و آیات بینات و اخر متشابهات موالید ثلث آرایش داده و شجره مبارکه

زیتونیه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زیتها یضی نفس حیوانیه را باحلی اثرات

زجاجه کانها کوکب دری قلب انسانی و مصباح موقد روح امری و عقل بالفعل

و نور علی نور عقل بالمستفاد بارور فرموده و انسان حمل امانت عظمی و معلمیت کل

اسمآء بر سر نهاده و قامت درست آن خلق نخست را خلعت تکریم
خلافت کبری در بر نموده و بحکم خمرت طینة آدم اربعین صباحاً خمیره آن
گوهر گران بها و جوهر نفیس را از طین وحدت و حمای قدس و بساطت
در چهل صباح عشق و محبت سرشته و آن طایر قدس آشیان و هزار دستان
لاهوتی مکان را پس از رد باسفل السافلین شهر دیجور مزاج و البلد الخبیث
الذی لا یخرج الا نکدا انشاء کون و فساد و امتزاج باعلی علیین عالم امر و تجرد
و موطن تنزه و تقدس و مجمع الاضداد حضرات لاهوت و قرار مکین جبروت
و مقام قاب قوسین وجوب و امکان و مجمع البحرین وحدت و کثرت و عالم امکان
پرواز داده و میکده دماغ آن مست هشیار را پس از قطع مسافت حدوث
و قدم

و قدم و بلوغ بمقام و علم الانسان ما لم یعلم از سرچشمه شراباً طهوراً ی محو
و طمس و محق و عیناً کان مزاجه زنجبیلا ی قرب نوافل و فرائض و عیناً
یشرب بها المقربون سر و خفی و اخفی سرشار فرموده و کاشانه وجود
آن سیمرغ قاف عقل کل و جبل انیت و هستی آن همای سعادت
انتما و فرمان لوای محکمه قدر و قضا و موسی طور سینای عشق و صفا را
از تجلی ذات تقدس آیات و جمال عدیم المثال خود بصعق فنای ذاتی
و صفاتی و افعالی و آثاری ویرانه و از هستی عاریت بیگانه و به بقاء
خود باقی و بیدار نموده و لسان حال او را بدین مقال مترنم ساخته

شعر

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

و بتوقیع رفیع ولقد کرّمنا بنی آدم وحملناهم فی البرّ والبحر بر قاطبه
ممکنات برتری داده و آن شاهباز بلند پرواز سدره نشین را ببلوغ
بمقام تمکین بعد التلوین وجمع بعد الفرق بر حسب دلالت خبر بلاغت اثر ابیت
عند ربی یطعمنی ویسقینی ولنا مع الله حالات لا یسعنا فیها ملک مقرّب
ولا نبیّ مرسل و مضمون حدیث فصاحت و براعت مشحون اولیائی تحت
قبابی لا یعرفهم غیری در افق اعلی عرش تمکین عند ملیک مقتدر مسکن و
ماوای داده و از بیم اصلان راه و مقرّبان درگاه جمعی که حظّشان از معرفت
آن حضرت اوفی و قدرشان در مرتبه ولایت معلّی بود بمنصب نبوّت سرافراز
فرمود و خلاصه خاصّه الخاصه آنانرا با رتبه رسالت هم دوش و انباز
نمود

نمود و بنور علم و معرفت و وفور توفیق و هدایت ایشان بیضه ملل و ادیان
و حوزه شرایع و نحل را از ظلمت غباوت و غوایت و تیرگی نادانی و
جهالت پاک و پایه قدر و منزلت آنها را از رفعت طاق مقرنس گردون
و نه گنبد افلاک برتر قرار داد و برای تتمیم مکارم اخلاق و محاسن شیم و
رفع اغلال و اوزار قاطبه بنی آدم و بتکمیل طریق بعثت و بسط بساط جود و
رحمت از بین آن جمع شمع نبوّت و رسالت و آفتاب فلک هدایت
و مشتری برج جلالت و سعادت و زهره سپهر رفعت و نبالت و قمر آسمان
شرافت و مکرمت و سیادت صدر جریده انبیا مجمل قانون اصطفا درّه
بیضا و غایت خلقت ارض و سما و صاحب مقام قاب قوسین او ادنی
مفتاح

مفتاح کنوز اراک توحید مصباح رموز مسالک تفرید و تجرید
رحمت واسعه الهیه و برزخ البرازخ الازلیه و حقیقة الحقایق الوجودیه
اصل الکونین و مرات الحضرتین اشرف الاولین و الاخرین سر الانبیا و المرسلین
الذی کان نبیا و آدم بین الماء و الطین محمد محمود و خلاصه رب ودود

آن سرو جویبار الهی که نفس اوست — چون سرو در طریقت و هم پیر و هم جوان
هر دوستان که آن نه ثنای محمد است — دستان کاهنان شمر از نه دستان

شعر نظامی

احمد مرسل که خرد خاک اوست — هر دو جهان بسته فتراک اوست
گشت نبیا که علم پیش برد — ختم نبوت بمحمد (ص) سپرد
مه که نگین دان زبرجد شده است — خاتم او مهر محمد (ص) شده است

گوش

گوش جهان حلقه کش میم اوست — هر دو جهان تعبیه در گوی اوست
شمع الهی ز دل افروخته — درس ازل تا ابد آموخته
چشمه خورشید که محتاج اوست — نیم هلال از شب معراج اوست
تخته اول که خرد نقش بست — بر در مجوبه احمد نشست
شمسه نه مسند هفت اختران — ختم رسل خاتم پیغمبران

برگزیده نبوت تشریف بعثه را بوجود مقدسش ختم فرمود و طغرای بالغ العلی ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما در حق آن زبده وجود
و صفوه عوالم غیب و شهود نازل کرد و به تشریف لولاک لما خلقت الافلاک
مشرف ساخت و اهل بیت و احفاد آن سرور و آل امجاد آن سید جن و انس
و بشر

وبشر که مصباح مصابیح دجی و مفتاح مفاتیح رستگاری و فلاح اند و از ثدی
نبوت و رسالت شیر علوم وهبیه و لدنیه مکیده و روح القدس در جنان
صافوره از حدائق باکوره آنان چشیده بدلالت آیه وافی هدایه انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حکایت کلام معجز نظام ان
عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله و شهادت بیان فصاحت
بنیان و جعلنا فی السماء بروجا هر یک از شموس تابان آن بزرگواران را
خصوصا باب مدینه علم ختم نبوت و معدن معرفت و حکمت و خاتم فص ولایت
رکن الارکان توحید و اصل الاصول تفرید و تجرید نقطه بای بسم الله
معلم عقول و ارواح سر قدر اعیان و مظهر غرائب اکوان قطب الاقطاب
ومن

وانکه بشد بر دگری دیده دوخت   خاک سیه بستد و گوهر فروخت
از ادناس [illegible] دار غرور و ارجاس عالم امکان پاک و منزه ساخت
دار غرور صح
و در دوازده برج فلک ولایت و امامت و آسمان خلافت و هدایت
بحکم الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا مکمل آن رحمت و متمم آن بعثت قرار داد فصلوا علیه و آله بالصلوات
الزاکیات النامیات کما صلی الله و ملائکته و انبیائه و رسله و صفوة
خلقه علیه و آله و سلموا تسلیما و بعد بر ضمیر مهر تنویر حقیقت بین ارباب عقل و ابناء
خرد و دیده دوربین اسلاف دانش و اخلاف معرفت و بینش خیال این معنی و تمثال
این تمنی پوشیده و مستور نیست که غایت قصوای موهبت کبرای ایجاد انسان
صغیر

صغیر که در حقیقت انسان کبیر و اکبر و انموذج اسماء الهی و برنامج کمالات نا
متناهی و سر مقنع بالسر قضا و قدر و طلسم سخن گوی عالم اسرار و اعجوبه کون
و منبع مشارق انوار میباشد و علت العلل و سر الاسرار هبوط طایر و رقاء
قدس آشیان جان آدمی و هزار دستان روح روان انسانی از فضای
وسعت انتهای عالم لاهوت و مسکن و ماوای اصلی اعلی علیین نشأه جبروت و
مسقط الراس اولی جنت فردوس برین و قرار مکین حضرت ملکوت باسفل
السافلین ارض طبیعت و عالم ناسوت و آشیانه نمودن آن طاووس کبریا
و عظمت و سیمرغ بلند پرواز قاف قدرت و طوطی سخن پرداز نشاء الست بربکم قالوا
بلی و بلبل خوش آواز ثم دنی فتدلی در صیصه بدن فرقانی و قفس جسد جرمانی و آشیانه
نمودن

نمودن آن روح امری در کالبد خلقی و اطبق هیولائی آنست که پس از چندین تغیر حالات
و تباین انتقالات و تبدل اطوار و آثار طوراً بعد طور خلقاً بعد خلق فی ظلمات ثلث که در
میاق تکلف بر او طاری گشته بکسب اخلاق فاضله و تحصیل ملکات عادله و صفات حمیده
و کمالات پسندیده و بوساطت افعال و اعمال حسنه صالحه و سلوک طریق مستقیم تجلیه
و تخلیه و تحلیه بقطع تعلقات و محو نقوش ممکنات و قمع آثار امانی و شهوات عنان
نفس بد فرمای اماره بسود را از چنگ هوای طبع سرکش و هوس خیال و وهم سوشش آدمی
صورت شیطان سیرت خلاص نماید و از بند رقیت علائق و عبودیت عوائق و قیود شرکت و
حبائل بت پرستی آزاد و بمقام شامخ اطمینان نائل و بخطاب کروبی
انتساب یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة مخاطب
شود

۲ و پس از طی مراحل ربیت و خرق حجاب ظن و گمان

دار ماده و هیولی

شود فطرت اولیه و طینت اصلیه خود را از ادناس و ارجاس
موطن فرق الوصف طبیعت طاهر و کمال اصلی خود را ظاهر سازد و از حضیض
بشریت بمرکز عقلی و اوج سعادت ابدی ترقی و صعود کند و بوصول بذروه
کمال ابد اتصال مظهریت اسمائیه و خلافت الهیه و بلوغ بمقام جمع الجمع و تمکین
بعد التلوین و مرآتیت صفات نامتناهی حضرت مبدء المبادی و غایة الغایات
و منتهی النهایات و اطلاق از عقال مادة المواد و حبال نقایص عنصریات و ربون
شهوات و نیل باقصی درجات عقل نظری و اکمل نصاب مراتب عقل عملی و
استکمال بحکمتین و فوز بجنتین و برزخیت حضرتین و سیادت نشاتین با گوشه
نشینان عالم قدس عزم مجاورت گزینید و با خلوت گزینان جنت المأوی
عقل

عقل و ساکنان فردوس برین عالم امر دم مصاحبت و لاف
مجالست زنند و از مدارج سفلی بمعارج علوی و مکامن ارضی باماکن
سماوی ارتقا یابد و اصل خود جوید و بمقر خود پوید شعر مثنوی

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش — روزگاری باز جوید وصل خویش

و بمسقط الرأس اصلی و موطن آبای خود که سدرة المنتهی عالم جبروت قاب قوسین
او ادنی حضرت لاهوت و هاهوت است واصل شود لسان حالش بدین مقال مترنم گردد

ابن فارض

فهی الصحو بعد المحو لم اک غیره — وذاتی بذاتی اذ تحلت تجلت
فوصفی اذ لم تدع باثنین وصفها — وهیئتها اذ واحد نحن هیئتی

وکیف باسم الحق ظل تحققی — یکون اراجیف الظنون محققی

و چون وصول باین مقام رفیع اعلی و نیل
باین

باین موهبت کبری و سعادت عظمی بدون قائد توفیق و سائق امتنان
حضرت باری تعالی و تعلیم عالم بالا و تولد مرتین و فوز بر آیت حضرتین در آیهٔ حیات
صورت نپذیرد و درمرات توهم قرار نگیرد کما قال مسیح الله بنوره لشارق من عالم
الملکوت و حضرت الرهبوت لن یلج ملکوت السماوات و الارض من لم یولد مرتین
چه عمیاوان منکسة الرؤس و اخرسان تایهة النفوس قابل حمل بار امانت
و اعطاء خیر کثیر حکمت و مصاحبت با سکان خلد برین ملاء اعلی و مجالست با قاطنان
قرار مکین جنت مأوی و عالم بالا نمیباشند و آم الجافیه هر دماغی را تحمل بهار
نشاید و منطاسیا و قوای هر سری درخور این کار نباید نشستن خرمهره بجای
گوهر پاک و در تابناک و لعل بدخشان و یاقوت رمان و الماس تابان و
لؤلؤ

لؤلؤ مرجان امکان نپذیرد لذا در هر عصری از اعصار و دوری از ادوار و قرنی از
قرون بیشم این منصب عالی بر سر قلیلی از ابناء بشر میگذارند که قلیل من عبادی
الشکور و تشریف این مطلب عالی در بر عده کمی از ارباب نظر و اصحاب خبر و دیده
البصر مینمایند که ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین و قامت رسای
برخی از افراد نوع انسانی که آمیزه کمالات سبحانی و برنامه صفات رحمانی
هستند بخلعت و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا با قواهر علوی عالم علوی همدوش
و با قادسات نشئه امر و مجردات موطن عقلی هم آغوش میسازند و در هر
زمانی از تربت پاک بستان امکانی گل کامل انسانی بزر العجین معرفت سرشته
و به پیمانه علم و فضیلت میزنند و طینت علیینی انسانی جهان را الحکم و لقد خلقناکم
ثم

دیهیم

برخی

جهان انسانیرا صح ~~انسان جهانیرا~~

ثم صورناکم بخمیره قدس و تقوی و دیانت تخمیر و باطن آنانرا بصورت ملکی
و اخلاق ملکوتی تصویر میکنند و چون در این قرن و زمان که بحکم انا و الساعة
کهاتین قرن آخر الزمان و طی بساط ماده و مکان است بفرموده ارباب کشف
و شهود و اصحاب جبت موعود النهایات هی الرجوع الی البدایات ترقی علوم
و معارف و اختراع صنایع عجیبه و امور بدیعه غریبه در تمام اصقاع عالم کیان
سیما خطه ایران که بشهادت حدیث شریف لو کان العلم فی الثریا لناله
رجال من اهل فارس از قدیم الایام مجمع علماء فخام و حکماء عظام و مرکز ادبا
و شعراء والا تبار و دانشمندان بی حد و شمار و سرچشمه کمالات صوری و معنوی
و ینبوع حکم و معارف یقینی و معدن علوم اسلامی و دینی و منبع مستظرفات
صنائع

مستطرفات

صنائع و منشاء مستطرفات بدائع و در فن فصاحت و بلاغت و خطابه و ادب
تالی عرب و در صناعت شعر و سرودن کلام منظوم قطان این خطه فائق بر سکان
هر مرز و بوم و در فنون علوم عقلیه و معارف یقینیه و علم سلوک و تصوف سرآمد
حکمای اعصار و متصوفه قرون و ادوار و در علوم نقلیه حائز سمت مخترعیت
و ابتکار بوده و میباشد بذروهٔ کمال رسیده و باوج رفعت رخت کشیده
و هفت گنبد خضراونه طاق سما مدرس علوم و معارف شده و صفحه غبرا و ارض
سفلی منبع دانش و مجمع ارباب بینش گردیده و انوار علم و معرفت و اشراقات
بارقه عقول کلیه و انوار شارقه نفوس شهدیه عالم ناسوت را منور ساخته
و طائران قدس آشیان ارواح انسیه و مرغان بلند پرواز علیین مکان

ارواح نفوس

نفوس قدسیه با بال و پر فضل و دانش خود را باوج ملکوت کشیده و در جنان
صاقوره از حدائق باکوره مخازن علم و معادن حکمت چمیده و حقیقت جامعه
انسانی موطن اصلی خود را جویان و چون از آنجا آمدم آنجا روم گویان و
بمقر اولی خود که قرار مکین عالم امر و حضرت جبروت و نشأه ملکوت و مبدء فیض
نزول وجود است عروج نموده و بموجب این موهبت کبری و سعادت عظمی
دانش جویان برومند این سرزمین و معرفت پویان سعادتمند این مملکت و ابناء فضل
و ارباب خرد این اقلیم بحکم والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه با بآء کرام و
اسلاف فخام خود اقتداء نموده و نقد گرانمایه عمر و سرمایه هستی خود را در اقتناء
معارف و ادخار فضائل و اکتساب فیض اهل مصروف و خاطر معرفت ذخائر خویش

را

را در تکمیل اخلاق فاضله و ملکات عادله و تحصیل علوم حقیقیه و معارف یقینیه
که مقتضی
براهین لمیه و انیه و دلائل وثیقه خبر مبین ادع الی سبیل ربک بالحکمة از اجلی اقسام
حکمت و اعلی اجزاء پنج صناعت میباشد معطوف نموده و چون حکیم علی الاطلاق
وهاب علی حسب القابلیه و الاستحقاق برخی از ابناء معرفت و طلاب حقیقت
استعداد فهم مسائل معضله حکمت نظری و عملی و درک مطالب غامضه
علم تصوف و عرفان کرامت فرموده بر حسب سنخیت ذاتی و جاذبه و مناسبت فطری بعضی بوده مولوی

ذره ذره کاندرین ارض و سماست　　جنس خود را همچو کاه و کهرباست

لیل و نهار پروانه وار گرد شموس آسمان فلسفه و حکمت و نجوم فلک علم و معرفت دائر
و حول مراکز دانش و بینش و اقطاب فضل و کمال سائر میباشند و از بوستان

فضائل آنان ادخار فواضل نموده و از بهارستان افادات و گلستان
کمالات آنان گلچینی می نمایند و در این ایام بمنظور تکمیل این مقصد عالی و مطلب غالی
و ذخیره نمودن درر ثمین و نفائس لآلی بجهت عمل نمودن بمضمون کلام فصاحت　　بمضمون صح
و بلاغت مشحون خذوا العلم من افواه الرجال و رعایت بیان تجرد بنیان
کل علم لیس فی القرطاس ضاع از این ناچیز درخواست شد مجموعه که مشتمل
بر تحقیق یکی از غامض ترین مسائل علم حکمت و عرفان یعنی مسئله وحدت وجود
که متضمن جوامع حکم و نوادر کلم و جامع افادات دقیقه و تحقیقات رشیقه
و اجادات ابکار صنادید فن فلسفه اولی و اثولوجیا و عرفان بوده باشد
جمع و تالیف نموده تا مآثر آثار و بدائع افکار عرفا و نوابغ انظار فلاسفه و حکماء

ودچار تصنیع و تفریط نگردیده چون نیت آن سعادتمندان و قصد آن دانشمندان
بی آلایش و مقصد شان عالی و عاری از خودنمائی و نمایش بود اجابت
درخواست ایشانرا لازم دانستم و نظر بآنکه بمقتضای حدیث شریف انما العلم
ثلثة آیة محکمة و فریضة عادلة و سنة قائمة و ما خلاهن فضل علوم حقیقیه و معارف
یقینیه و ادراکات نافعه منحصر در این علوم سه گانه میباشد و آیة محکمه که عبارت
از علم حکمت و عرفان و دانش عقائد اصلیه و معارف الهیه و علم آغاز شناسی و خود
شناسی و انجام شناسی است اتم و اکمل اقسام سه گانه است چنانکه
در خبر بلاغت اثر است رحم الله امرأ عرف من این و فی این و الی این
و دانستن آن بحکم رب ارنی الاشیاء کما هی مطلوب سید رسل و عقل کل بوده

وسئله

و مسئله وحدت وجود و توحید خاصی و اخص الخواصی و خاص الخاصی و اخص
خاص الخاصی مقصود اصلی و مطلوب اعلی از دانستن این اقسام سه گانه و مطلوب
حقیقی واصلین راه و مقربین درگاه میباشد مناسب دانستم در تحقیق آن بیان
عاری از برهان و ذکر کلمات اهل مکاشفه و سلوک و عرفان اقتصار ننموده بلکه
براهین وثیقه و تحقیقات رشیقه و ذکر مقدمات و مبانی محکمه آنرا بعقل مضاعف
کالشمس فی رابعة النهار و النار فی المنار واضح و آشکار سازم .

بماند سالها این نظم و ترتیب — ز ما هر ذره خاک افتاده جائی

و چون یکی از قواعد معظمه و اصول مهمه قاعده الواحد بما هو واحد لا یصدر عنه الا الواحد
است که دارای فروع بسیار و نتایج و اغصان بی شمار و مبنی بسیاری از قواعد

علوم

علوم اصلیه و فنون اوّلیه است و مخصوصًا در مسئله وحدت وجود دارای اهمیّت بسیار و منافع و فوائد بی شمار میباشد لازم دانستم که بیان آنرا بر بیان مبانی و مقدّمات مقدم داشته و بنحو اوفی آنرا تحقیق نموده سپس وارد در دیگر مقدّمات دیگر شوم و نظر بانکه اکثر فلاسفه عظام و حکماء فخام و ارباب کشف و شهود و اصحاب جنّت موعود بر آن متطابق و براهین یقینیه و دلائل قطعیه متوافق است و برخی از ارباب علوم ظاهر از جهت تعبّد بظواهر آنچه را که در متون اخبار و آثار نبویه و ولویه و نصوص آیات قرآنیه بنظر آنان نرسیده مردود و غیر قابل قبول میدانند بگمان آنکه بمضمون آن قاعده پر فایده خبری نرسیده و آیه‌ئی وارد نگردیده و اعتقاد باین اصل قویم الارکان و اساس

ضرورت

یعنی اصحاب علم کلام الذین هم الدّ الخصام صح

ضرورت اقتباس و بیان قطعی المبنی و البنیان را مستلزم شرک خفی بلکه شرک جلی دانسته و آن را منافی با عموم قدرت الهیّه و سعه فیض و رحمت رحمانیّه و نفوذ مشیّت ازلیه و اراده مستقلّه و مخالف با قاعده مسلّمه لا مؤثر فی الوجود الّا اللّه بل لا موجود فی الحقیقة الّا اللّه لیس فی الدّار غیره دیّار و حده لا اله الّا هو و قول لبید الا کل شیئی ما خلا اللّه باطل و کلّ نعیم لا محاله زائل میدانند با آنکه بر ارباب فراست و اصحاب کیاست پوشیده و مستور نیست که نسج عناکب اوهام و غزل سخائف افهام آن طایفه آن او هن البیوت لبیت العنکبوت را مصداق و کالّتی

نغزت

نعرت عن لها من بعد قوة انکاثا را نعم الوفاق میباشد و گمان سخافت
نشان و رخاوت بنیان این فرقه فاما الباطل فیذهب جفاءً را شاهد صادق
و گواه موافق است چه آن قاعده شریفه علاوه بر آنکه بشهادت فهم درست
و عقل نخست عموم قدرت کامله الهیه و سعه رحمت جلیه را محقق و مؤکد است
و کلام معجز نظام ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها آیه واضح الدلاله و لن تجد لسنة الله
تبدیلا را مفسر و مبین است بمضمون آن در کلام الهی و احادیث نبوی و اخبار
منقوله از اهل بیت عصمت و سلاله خاندان نبوت و نقاوه دودمان
حکمت و احلی الثمرات شجره مبارکه علم و معرفت آیات عدیده وارد شده و اخبار
کثیره رسیده است چنانکه بمقتضی آیه وافی هدایه لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین

مبین و شهادت قاعده برهانیه کل عرضی معلل و ما بالعرض یجب آن ینتهی
الی ما بالذات و دلالت فرموده عارف ربانی و مکاشف صمدانی میر فندرسکی

شعر

هرچه عارض باشد او را جوهری باید نخست عقل بر این دعوی ما شاهد گویا ستی

مطالب حکمت یمانیه و مقاصد و مآرب علوم برهانیه و حقایق ذوقیه و ایمانیه از
آن مخازن علوم وهبیه و معادن معارف لدنیه مأثور و در کلمات تامات آن
اوعیه وحی الهی و سرچشمه کمالات نامتناهی مذکور بلکه باتفاق قاطبه علمای امت
و حمله علم فلسفه و حکمت مبنی کلیه علوم و معارف و ریشه جمیع حرف و صناعات مأخوذ
از مشکوة قدسی صفات نبوت و معکوس از مرآت صقالت جهات ملکوتی
آیات ولایت است و کل لطیفة و ظریف معنی جیبی فیه و الله الامام
الهم مناسب

مناسب دانستم

~~لازم دانستم~~ که بیان آن قاعده شریفه را باذکر پاره آیات ناطقه بر آن معنی

و برخی از اخبار و احادیث دالّه بر آن مقصود و متنی مشفوع و ممزوج نموده و آیات

و اخبار مذکوره را تا حدیکه مناسب این مختصر باشد تفسیر و تشریح نمایم تا بر وارد این

در آن مسئله و ناظرین در آن رساله معلوم گردد که این قاعده شریفه مثل سایر

قواعد برهانیه و معاقد ذوقیه از منبع وحی و الهام صادر شده و از مشکوة نبوت

و ولایت اخذ گردیده است و اعتقاد بآن منافی با هیچ اصلی از اصول ایمانیه و

عقاید دینیه نبوده و با فرمایش پیشوایان شریعت و طریقت و راهنمایان طریق نیل

بحقیقت مخالف نمیباشد و قبل از ذکر آیات و اخبار وارده و احادیث مأثوره

برای روشن شدن مقصود ناگزیر از تمهید چند مقدمه میباشیم مقدمهٔ اولی در منشأ

ظهور

ظهور این عقیده و مبدء بروز این قاعده) برخی از متحذلقین و جمعی از متکایسین که

که حظّ آنها از علم حکمت و ما اوتیتم من العلم الّا قلیلا و نصیب آنان از دانش

بعض الظنّ وانّ بعض الظنّ اثمٌ است

تجسّس ص ۷

و معرفت ~~ما یلیق اولوا الالباب است~~ بدون تعمّق کافی و تفحّص و تجسّس وافی

از پاره کلمات غیره اضحة الدلالات دانشمند بزرگ و حکیم سترگ قاضی

ابی ابو الولید بن رشد طیّب الله تع رمسه و قدّس سرّه و نفسه چنین توهّم نموده اند

که منشأ پیدایش ان قاعده کثیر الفروع و العائده و مبدء اعتقاد باین اصل

محکم المبنی و اساس و ثاقت اقتباس از زمان فیلسوف بزرگ امام الحکماء المتألّهین

فتوحات عالم القدس و الملاکوت ص ۲

و معلم الفلاسفة المشائین ارسطاطالیس حکیم افاض الله تع علیه من شآبیب الجلال

فیوضات ~~القدس عالم الملکوت~~ و حضرت الرّحمة و الرّهبوت میباشد و قدما

آماد

و قدمای حکمای شامخین و پیشینیان فلاسفه متألهین معتقد بدین اصل نبوده و صدور
معالیل کثیره را از علت واحده تجویز فرموده اند ولی در نظر مسوّد این اوراق
عقیده این طایفه و گمان سست بنیان این فرقه مصداق آن بعض الظن
اثم و آن الظن لا یغنی من الحق شیئا است چه کلمات آن حکیم فاضل
قدس الله تعالی نفسه الزکیه در کتاب تهافت الفلاسفه حاکی از آنکه السنه
فلاسفه اقدمین و حکمای متقدمین متطابق بر این قاعده شریفه است و متوافق بر این
اساس ضرورت بدایت اقتباس است بلکه از فرمایش خاتم المحققین و
المدققین و سلطان الحکماء المتألهین محقق طوسی حکیم قدوسی قدس سره
الشریف در نقد محصّل و فرمایش ملک المناظرین و امام المشککین محمد بن عمر الرازی
در کتاب

در کتاب محصّل و فرموده قدوة العارفین و اسوة المکاشفین حمزه فناری در
شرح کتاب مفتاح غیب الجمع و الوجود تصنیف صدر العارفین صدر الدین
قونوی علیه سحائب الرحمة و الرضوان و غیر این بزرگواران از فلاسفه عظام
و حکمای فخام و عرفاء مستفاد میگردد که قاطبه حکمای شامخین و جمیع ارباب ذوق و
عرفای مکاشفین و اکثر ارباب نظر از متکلمین بر صحت این قاعده شریفه
اتفاق فرموده و بر استواری ان موافقت نموده اند حتی برخی از
ارباب بصیرت و اصحاب معرفت و درایت بر تقدیر فهم مراد فلاسفه و تصور
موضوع این قاعده آنرا بدیهی و غیر محتاج باقامه برهان دانسته اند
و ما برای روشن شدن این دعوی و ظاهر گردیدن این مدعی کلمات واضحة
الدلالات

الدّلالات این بزرگواران را نقل مینمائیم و بنظر ناظرین در این اوراق میگذاریم
قال القاضی ابو الولید بن الرشد الاندلسی قدس سرّه الشریف فی کتاب
التهافت هذه القضیة القائلة انّ الواحد لا یصدر عنه الّا الواحد هی قضیة اتفق
علیها القدماء حین تفحصوا عن المبدء الاوّل للعالم بالفحص الجزئی وهم یظنونه
الفحص البرهانی فاستقرّ رأی الجمیع منهم انّ المبدء واحد للجمیع و انّ الواحد
یجب ان لا یصدر عنه الّا واحد فلمّا استقرّ عندهم هذان الاصلان طلبوا من
این جائت الکثرة و ذلک بعد ان بطل عندهم الرّای الاقدم وهو انّ المبادی
اثنان احدهما للخیر والآخر للشر انتهی ما اردنا نقله و علّامه طوسی قدس
سره القدوسی در شرح کتاب تنبیهات و اشارات بدین عبارت فرموده است

وکان

وکان هذا الحکم قریبا من الوضوح و لذلک وسّم الفصل بالتّنبیه و انّما کثرت
مدافعة النّاس ایاه لاغفالهم عن معنی الوحدة الحقیقیة انتهی و شارح
قدیم کتاب تجرید فاضل اصفهانی قدس سرّه الرّبانی در این مقام
میفرماید ان الحکم بان الواحد لا یصدر عنه الّا الواحد بدیهی لا یتوقف الّا
علی تصوّر طرفیه فان وقع فیه تردد بالنسبة الی بعض الاذهان فانما هو لسبب
عدم تصوّر طرفیه علی الوجه الّذی تعلّق به الحکم انتهی و قدوة العارفین حمزه
فناری در شرح مفتاح غیب الجمع والوجود فرموده است اعلم انّ هذا الاصل
مسلّم عندنا لکن فی تفریعهم انّ الواحد الصّادر عن الحق تعالی هو العقل الاوّل
منشأ ذکره الشیخ فی الرّسالة المفصحة وهو لم لا یجوز ان یکون ذلک الواحد

الصادر

الصادر الاول عن ذات الحق تعالی هو الوجود العام انتهی و امام فخر الدین
رازی در کتاب محصل فرموده است مسئلة العلة الواحدة یجوز ان یصدر عنها
اکثر من معلول واحد عندنا خلافاً للفلاسفه و المعتزله الخ و محقق طوسی قدس
سره القدوسی در نقد کتاب مزبور میفرماید الاشعریة قالوا الصفة الواحدة لا یقتضی
اکثر من حکم واحد و اما الذات ایضاً و مصنف الکتاب خالف الکل فی ذالک
و محقق سبزواری قدس سره در حاشیه اسفار باین عبارت میفرماید ان ما ذکر
من المقدمه بدیهی اتفاقی و الکلام انما هو فی تحقق الموضوع فالمتکلمون قالوا ان
کل شیء حتی واجب الوجود فیه جهات عدیدة حیث الوجوه و الا لا یصدر
عنه الا الواحد انتهی و صاحب شوارق محقق لاهیجی در کتاب مزبور در فصل سوم
میفرماید

الصفة الواحدة

الواحدة فلم یقولوا ذلک فیه اذ لم یقولوا بعلیتها عند الصفات و المعتزلة و الفلاسفة قالوا بذلک فی الذات
صح

میفرماید فالحق ما ذکره الشارح القدیم من ان الحکم بان الواحد لا یصدر
عنه الا الواحد بدیهی لا یتوقف الا علی تصور طرفیه ~~لکن وقع فیه تردد بالنسبة~~
~~الی بعض الاذهان انما هو بسبب عدم تصور طرفیه علی الوجه الذی~~ یتعلق
به الحکم الی آخر ما قال انتهی و امثال این کلمات صریحة الدلالات که در این
مقام از اساطین فن حکمت و غائصین بحر معرفت رسیده است بحدیست
که رسائل عدیده و مصنفات کثیره گنجایش آنرا ندارد و ما در این مختصر بهمین قدر
قناعت میورزیم لان العاقل یکفیه الیسیر و الجاهل لا یقنع بالکثیر مقدمه دوم
در اثبات این قاعده و آنکه از کدامین علم بشمار می آید ارباب دانش و بصیرت
و اصحاب بینش و معرفت برای تشخیص مسائل علوم رسمیه و تمیز مباحث فنون
نظریه

نظریه بعد از ابواب جنت موازین مذکوره در دفتر خود مسطور داشته‌اند اول
ترتب غایت و غرض علم منظور بر مسئله منظوره دوم صدق تعریف آن علم بر آن
مسئله سوم دارا بودن فائده و منفعت آن علم چهارم بودن موضوع مسئله موضوع
آن علم یا از انواع موضوع علم یا از انواع عوارض ذاتی آن علم پنجم بودن محمول
آن مسئله از عوارض ذاتی موضوع علم ششم ذکر آن مسئله بالاصاله در
ردیف مسائل و مقاصد آن علم هفتم توقف داشتن مسئله بر مبادی خاصه
بآن علم هشتم شهادت تصدیقی مهره فنی بر بودن آن مسئله از مسائل آن فن
و از آنجائیکه زبده صنادید فلاسفه و عمده مشاهیر متکلمین در حل معاقد و کشح
مطاوی آن قاعده شریفه در مقامات عدیده و مواضع شتی از فلسفه اولی
و علم

و علم کلام و شطر ربوبی از علم ما وراء الطبیعه و بحث مفارقات از فن ما فوق الکیان
سخن رانی نموده و قلم فرسائی فرموده اند برخی که بضاعتشان از خیر کثیر حکمت
مزجات و صناعتشان در بحر لجی دانش و معرفت غوص در سفسطه و مغالطات
است بلحاظ قسم هفتم از موازین ثمانیه ان قاعده را بجهات متعدده از
مسائل هر یک از علوم سه گانه شمرده اند ولی آنانکه بقلال شواهق جبال
معرفت رسیده و بیداء بی غایت و بیابان بی حد و نهایت دانش و بینش را
بقدم بصیرت و علو همت پیموده اند و در فن حکمت عتیقه یمانیه دارای ید بیضا و
قدحشان در علم فلسفه ذوقیه مشرقیه معلی و حظ آنان از علوم عرفانیه اوفی میباشد
این قاعده شریفه را از مسائل خاصه بعلم اعلی و مباحث مربوطه بفلسفه اولی
میشمارند

میشمارند و نگاشتن آنرا در ضمن مسائل علوم دیگر و مباحث فنون آخر از قبیل

علم کلام که مقصود اصلی آن حفظ عقاید اصلیه و استکمال اوّلیه شریعت غرّاء و ملّت

بیضا میباشد و از قبیل اثولوجیا و شطر ربوبی از علم الهی که منظور آن فن شریف

و علم منیف بحث از مبدء اعلی و علل قصوی و مفارقات قادسیه و مجردات امریه

است بعنوان مقدّمیت و از باب اصل موضوع و مبدئیت برای اثبات پاره از مقاصد

اصلیه آن علوم و مطالب اوّلیه آن فنون دانسته و محلّ اصلی و مقرّ اوّلی برای حلّ

معاقد و کشف معضلات این قاعده را مبحث سماع الطبیعی و شطر امور عامه از

علم مافوق الطّبیعه میدانند چه مرجع این قاعده بلزوم توافق علّت و معلول در وحدت

و کثرت و تحتم تعانق اسباب و مسبّبات مستقله در یگانگی و اثنینیت است که

تعانق

تحقیق

تحقیق

تحقیق آن بر ذمّه علم الهی علی کمباحث از حقایق اشیاء و خواص موجودات و عوارض

و نعوت کلّیه شامله اکثر الهیات است و تبیان کلّ شیئ در آن فن شریف

است میباشد و بدلازم این بیان مستقیم الارکان و ضربة لازب آیین

تبیان مستحصف البنیان بحکم موازین سابق الذکر و قوانین مقدّم البیان

بودن آن قاعده از مسائل خاصه فنّ مزبور و علم مسطور است فافهم و تحقیق این

امر بنحو اوفی هر چند محتاج به بیان مستوفی است ولی چون مبنی این رساله بر

اختصار است بهمین مقدار اقتصار میورزیم و زائد بر آنرا بمحل خود موکول

مینمائیم مقدّمه سوم در بیان وحدت و کثرت و اقسام آنها و ذکر اصطلاح حکماء

بارعین و عرفاء شامخین در این باب در فلسفه اوّلی و علم ماقبل الطّبیعه که

شنید

سیّد علوم بحثیه و رئیس مطلق صناعات نظریه است بنصاب تحقیق و میقات
بیان رسیده است که وحدت و نوریت و عشق و محبت و حیات ساری در دراری
و ذراری و خیریت مطلقه و قدرت و مشیت و علم و معرفت و غیر آنها از سبع المثانی
صفات کمال و نعوت جمال با حقیقت وجود مساوق و با ذات ظاهره بذات
و مظهره للغیر انیت و هستی و بود رفیق شفیق و هم دوش متعانق و هم آغوش
متعاشق هستند بلکه متحد و موافق میباشند و بسریان آن حقیقت نوریه ساری و
بدوران آن دائر و جاری و باحکام آن محکوم و بخواص آن متصف و باختلاف
آن مختلف میگردند و همچنانکه پرتو آن حقیقت در صفحه اذهان و موطن اصلی و مقر اولی
ماهیات و حقایق امکان و تابش آن نور سماوات و ارضین در کتاب انفسی و ظهور
مفهومی

مفهومی بی انباز و جلوه آن ما بالذات تحقق و طرد عدم و نیستی در مجالی
افکار و مطاوی انظار از اقوال شارحه و معرفات مستغنی و از حدود و
رسوم و کواشف و مبیّنات بی نیاز است و تجلی آن ام المعادن کمالات
حقیقیه و سرچشمه خیرات و برکات وجودیه در عوالم غیب و شهود در کتاب
آفاقی و ظهور خارجی مستکفی بذات و غنی از کافه جهات و حیثیات میباشد
بلکه بذات خود پیدا و بحقیقت خود در همه چیز ظاهر و هویدا است لایکا فیه
شیئی فی الظهور و لا یدانیه امر فی الضیاء و النور شعر

همه اشیا بنور اوست پیدا ... بغیر خویش کی گردد هویدا

کجا گردد بغیر خود هویدا ... فروغ شمس هو تابش همه جا کشیده و مشرق و مشرق
نور

نور وجه بیمثیل ومثالش بهمه چیز رسیده ولمعان جمال ذات بیمالش

درکمال خویش ساری وآب حیات حقیقت بی زوالش دراوعیه تعینات

اعتباریه وهیئات قدریه همواره جاریست   شعر

وجود اندر کمال خویش ساریست   ~~تا باشد هیچ در جهان کمال خویش جاری~~

(تعینها امور اعتباریست) همچنین مفهوم وحدت وجلوه آن حقیقت

درموطن اذهان ببداهت برای همه کس معلوم ولکنه ذات وهویتش

از اعین خفافیش افهام واوهام مکتوم وعقول بشریه و مدارک محجوبه

الحجب ظلمانیه ونوریه عالم امکان از نیل بقعر دریای بی پایان غیب مغیب

ذاتش همیشه محروم لایحیطون بشیء من علمه فضلا عن ذاته   شعر

بکنه

بحجب

بکنه ذاتش خرد برد پی   اگر رسد خس بقعر دریا

لمعات وجه متعالیه الصفاتش درهمه جا پیدا واشراقات آفتاب

حقیقت ظاهره بذاتش برای همه کس ظاهر وهویداست وانوار هویت

رفیع الدرجاتش بسریان رحمت واسعه مشارق ملکوتی آیاتش در نجوم

حقایق قاطبه موجودات ساری واشعه قمر بازغ حقیقت قدسی جهات

وآب زندگی وحیاتش کما انزل من السماء فسالت اودیة بقدرها بجریان

رفیق موافق نامتناهی کمالاتش یعنی حقیقت وجود دراعماق دراری وذراری

همه اشیاء جاریست ومراتب شامخه بی حد ونهایت ودرجات رفیعه بی

مبدء وغایتش همچون مراتب انوار در ظهور واظهار بشدت وضعف متفاوت

وبکمال

وبکمال ونقص متفاضل است حقیقت مقدسه اش سرچشمه فضائل وکمالات

وینبوع خیرات وبرکات ومنبع وجوب کافه حسنات است چنانکه

حقیقت مقابلش معدن نقصانات ومخزن لیسیات وامکانات ومثار

شریت وصمیم عدمات است پس قرب بمبدء وحدت منشاء هر خیریت

ونیکوئی وبعد از آن سرمایه هر زشتی وبدیست بدایت هر خیر از اوست

ونهایت هر خیر بدوست فبها تبدؤت الاشیاء والیها المبدء والمنتهی شعر

هرچه گوئیم از آن افزون است ٭ هرچه دانیم از آن بیرون است

مثل کلمتها کمثل شجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء ومثل کلمة

مقابلها کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار وبقاء هی الحق

وماسواها عاطل باطل فاما الباطل فیذهب جفاء وهی الباقی وماسواها

عدما واثر زائل کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء مراتب ظهوراتش از حد

وحصر بیرون ودرجات تجلیاتش روز افزون بسیاری جلواتش

مؤکد یگانگی ذات اوست وبیشماری اشراقاتش محقق بساطت حقیقت

قدسی آیات اوست لا یزیده کثرة العطاء الا جودا وکرما وهو العزیز

الوهاب تلخیص فیه اشارة وانارة از عرصه این بیانات واضحة المبانی

والبینات به پیشگاه بروز وعرصه ظهور رسیده که مفهوم وحدت همچون

متحد مسلوق ورفیق موافق خود از اعرف اشیاء وحقیقت نوریه بسیطه او

در غایت بطون واختفا است ولی از آنجائیکه بحکم قل الروح من امر ربی

مسقط الرأس نفس ناطقهٔ انسانی فضای وسعت و فسحت اتمای عالم

امر و حضرت جبروت اعلی است و نشیمن اصلی و موطن اوّلی ان اعجوبهٔ کون

و آنموزج کمالات ربّانی و صفات سبحانی نشاءهٔ قدس و سماء الملکوت اسنی

میباشد و فطرت عقلی آن طایر قدس آشیان الطین وحدت و لای سر ابجت

و بساطت معجن نموده اند و از جهت جنبهٔ خیالی که جهت توجّه و اتّصال او بعالم ماده

و ارض سفلی طبیعت و شجرهٔ خبیثهٔ اجتثّت من فوق الارض ما لها من قرار هیولی

است مناسب با کثرت و مجالس با خلاف و غیریت است بمقتضی لزوم سنخیت

بین مدرک و مدرک و وجوب مشاکلت بین عاقل و معقول وحدت در نظر عقل

ابین و اعرف و کثرت در نزد خیال اوضح و اکشف میباشد و هر یک از آنها

اعرفیت و اوضحیت در نزد عقل و خیال را بالسّویه اقتسام مینمایند و وحدت

را بکثرت بتعریف تنبیهی و کثرت را بوحدت بتعریف عقلی تعریف میکنند و

و مقصود از امثال این تعریفات و مطلوب از اشباه این گونه کواشف

و توضیحات افاده دانشی که در عزیزهٔ انسانی جلوه ظهور ننموده و در موطن عقل

فطری و درک موهبتی رخساره نگشوده و تجلّی نکرده باشد نمیباشد بلکه مقصود

از آن تعریف لفظی و کشف اسمی و صرف تنبیه بذکر و اظهار علامات و مجرد توضیح

به بیان تنبیهات و اشارات و عبارات و تبدیل اسمی باسم دیگر و لفظی بلفظ

دیگری که در نظر شنونده اعرف از مدلول و مسمّی اکشف باشد میباشد

بیان اقسام وحدت و مقابل آن که از جانبی با رفیق صادق خود متحد و موافق

و میّزه بانّه الواحد ما لا ینقسم من حیث انّه لا ینقسم

است پس موقوف به بیان و تحقیق رشیق و نکته دقیقی میباشد که در
محل خود بنصاب بیان و حد ظهور و تبیان رسیده و ما در این مقام
ببیان اجمالی آن قناعت ورزیده و تفصیل آنرا المقتضی لکل کلمه مع صاحبها
مقام بمحل اصلی و مقر اولی خود حواله مینمائیم بدانکه در نظر اساطین حکماء
متالهین و در نزد متوغلین حکمت یمانیه و فلاسفه روحانیین مصداق هر
حقیقتی و فرد هر مفهوم و منطبق هر طبیعتی در مصداقیت آن مفهوم و حمل آن
طبیعت بر حسب احتمال مطابقی با وجود و امکان موافق با وقوع از سه قسم
خارج نبوده و از سه احتمال بیرون نیست اول آنکه در انتزاع آن مفهوم
و مصداقیت آن طبیعت از کافه جهات و اعتبارات مستغنی و از قاطبه

حیثیات و اضافات بی نیاز بوده و با عزل نظر از جمیع ضمایم عقلیه و خارجیه
و حیثیات تقییدیه و تعلیلیه و بدون کلیه وسائط ثبوتیه و عروضیه آن مفهوم
از ذات بذاته آن فرد انتزاع شود و حمل آن مفهوم و صدق آن طبیعت بر
چنین مصداقی بر آن تقدیر بضرورت ذاتیه ازلیه سرمدیه باشد هم چون صدق
وجود و موجود و نور و منور و وجوب و واجب و غیر آنها از صفات جمالیه و
نعوت کمالیه بر ذات قدوسی آیات حضرت نور الانوار و مبدء المبادی
و واجب الوجود و بالذات الذی هو الواجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات
تعالی کبریائه و تقدست اسمائه و تمجدت صفاته که ذات مقدسش بر حسب کنه
حقیقت و نحوه ذات بذاته و لذاته با عزل نظر از کافه جهات و اعتبارات و بدون

لی فاطبه اضافات وحیثیات منشاء انتزاع آن مفاهیم و مصداق حقیقی و

فرد واقعی ان طبایع وحقایق میباشد دوم آنکه در انتزاع آن مفهوم

وصدق آن طبیعت از حیثیات تعلیلیه و وسایط ثبوتیه بی نیاز نبوده و

از حیثیات تقییدیه و وسائط عروضیه مستغنی باشد همچون صدق نور و

وجود و موجود بر انوار امکانیه جوهریه و عرضیه مجرده و غیر مجرده وصدق وجود

وموجود بر وجودات فاقرة الذوات جوازی الحقایق والهویات عن الاقی

الجوهر والانیات عقلیه و نفسیه و طبیعیه و خلقیه (خلقیه) وامریه وصدق آن مفهوم بر چنین

فرد و مصداقی بضرورت ذاتیه غیر ازلیه میباشد سوم آنکه در انتزاع آن مفهوم

وصدق آن طبیعت بحیثیات تقییدیه و تعلیلیه محتاج و از هیچیک از وسایط ثبوتیه

وعروضیه

وعروضیه مستغنی و بی نیاز نباشد همچون صدق مفاهیم مزبوره بر برازخ جوهریه

وهیآت عرضیه ظلمانیه وهیات امکانیه وصدق آن مفهوم بر چنین فردی (ودوات جواز ربلا ضرورت به)

بر آن تقدیر بامکان خاص عاری از کافه ضرورات ذاتیه و ازلیه خواهد بود

و بین این اقسام سه گانه قسم اول فرد حقیقی بلا تکلف آن مفهوم و مصداق

واقعی و نفس الامری عاری از جمیع شوائب مجاز و بری از کافه جهات

تاویل آن طبیعت و حقیقت محسوب بلکه اصل و مقوم و تمام و فوق التمام

آن حقیقت میباشد و قسم دوم هر چند از شوائب مجازیت و جهات تاویل از

قسم سوم دورتر است بلکه بنظر آنانکه بصر آنها بکحل الجواهر بصیرت مکتحل نگردیده

و بمقام رویت ملکوت ارض و سما و مشاهده حقایق اشیاء کماهی نرسیده اند

ازافراد

از افراد حقیقی و مصادیق واقعی آن مفهوم بشمار میآید لکن در نظر اساتذ
عقل و اخلاء معرفت و ارباب درایت و بصیرت اطلاق آن مفهوم بر فرد
مزبور فی الجمله از شائبه مجاز عرفانی عاری و بری نمیباشد ولی قسم سوم
باتفاق حزب تحقیق و آل حکمت از افراد حقیقی آن مفهوم نبوده و بدون رعایت
جهات تأویل و لحاظ شوائب مجاز عرفانی از مصادیق آن طبیعت محسوب
نمیگردد و قسم دیگر که در مصداقیت طبیعت از حیثیات تعلیلیه و وسائط
ثبوتیه بالذات و بالعرض بی نیاز بوده ولی بحیثیات تقییدیه و وسائط عروضیه محتاج باشد
صرف احتمال و مجرد توهم و خیال است و در سماء عقل و تخوم ضرورت
و برهان از برای آن اصل ثابت و تحقیقی نیست هر چند برخی از اغمار ارباب
تکلم

تکلم و منتحلین بحکمت قول بثبوت معدومات ازلیه و زیادت وجود حق تعالی
را بر ماهیت مقدسه او و قول بقدماء ثمانیه یعنی زائد دانستن سبع الثمانی
صفات را بر ذات قدوسی آیات حق تعالی را مثال برای این قسم قرار
داده اند ولی چون این اقوال از قبیل انیاب اغوال و مصداق ان اوهن
البیوت لبیت العنکبوت و ان بعض الظن اثم میباشد و لسان حال
قائلین بانها و ان یظنون الا ظنا و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا است
و از این جهت و جهات دیگر که از غایت وضوح محتاج بذکر نیست
مثال قرار دادن آنها برای این قسم از حیث بنا و مبنی خالی از اشکال
و عاری از اختلال نمیباشد و پس از تبیین این معنی و تحکیم این کلام گوییم
هرگاه چیزی در اتصاف بوحدت از کافه جهات و اعتبارات مستغنی و از قاطبه
ضمائم

و لا معلول دانستن آنها را بلا معلولیت ذات ... کردن جهات

ضمائم و حیثیات بی نیاز باشد. بانکه باعتبار مصداق و وجود خارجی و
تحقق نفس الامری صرف وحدت و نفس آن حقیقت باشد و در موطن تکثیر
الواحد و نظر حدید البصر عقل و دوبین در فکر تجرد قرین متحمل بذات مباین با
وحدت که متصف بوحدت زائد بر آن ذات باشد نشود بلکه مفهوم
وحدت از حاق ذات و نحوم حقیقت آن چیز باعزل نظر و غمض بصر از کافه
حیثیات تعلیلیه و تقییدیه و نفی قاطبه اضافات و ضمائم و جهات وجودیه
و عدمیه و بدون سنخ جمیع وسائط ثبوتیه و عروضیه بذاته و لذاته انتزاع شود
همچون انتزاع وحدت از صرف واجب الوجود و صدق آن حقیقت بر ذات قدوسی
آیات موئس هر آنیت بود تعالی شانه و تقدست آیاته آنرا واحد بوحدت

ضمائم

حیثیات

ثبوتیه

وجوب

مونس

حقه حقیقیه اصلیه گویند و این قسم فرد واقعی و مصداق حقیقی وحدت میباشد
و صدق وحدت بر آن بضرورت ذاتیه ازلیه ابدیه سرمدیه است و اگر مفهوم
وحدت از نحوم ذات واحد و کنه حقیقت آن بدون حیثیت تعلیلیه انتزاع نگردد
و در نظر عقل متحمل بدو چیز شود و لی معروض وحدت در اتصاف بآن محتاج
بواسطه در عروض و حیثیت تقییدیه نباشد. آنرا واحد بوحدت حقیقیه غیر حقه
گویند و این قسم یعنی واحد حقیقی گاه بمعنی اعم اطلاق میگردد و بدان اراده میشود
واحدیکه در اتصاف بوحدت از وسائط عروضیه و حیثیات تقییدیه بی نیاز باشد
اعم از آنکه بدو چیز یعنی بذات و وحدت مباین با آن ذات متحمل شود یا آنکه نفس
وحدت و عین آن حقیقت باشد و بر آن تقدیر اعم از قسم اوّل خواهد بود و بدین

حیثیت

حیثیت

حیثیات

معنی بر واحد جنسی و واحد نوعی و واحد شخصی و عددی هم اطلاق میشود چه وحدت

بمعنی مزبور اگر وحدت عامه مطلقه باشد و بدان اطلاق و عموم مفهومی اراده شود

در این صورت بر واحد جنسی و نوعی و امثال آنها اطلاق میگردد و اگر بآن

اطلاق و عموم وجودی بمعنی سعه و احاطه وجودیه اراده شود در این صورت مساوق

با وحدت شخصی غیر عددی تام و فوق التمام واجبی و عقلی میباشد و اگر وحدت

خاصه محدوده مضیقه اراده شود آنرا واحد عددی بمعنی اخص گویند و وحدت عددی

و شخصی بمعنی اعم را باعتبار دیگر بوحدت نقطه و عقل و نفس و واحد بالاتصال

و واحد بالاجتماع و نحو آن تقسیم نمایند چه واحد شخصی بمعنی مزبور هرگاه بحسب

خارج بهیچوجه قسمت پذیر نباشد لکن صاحب وضع و قابل اشاره حسیه باشد

آنرا

آنرا نقطه گویند و اگر قبول وضع ننماید و بحسب ذات و فعل از ماده بی نیاز

نباشد آنرا نفس نامند و گاه این قسم از وحدت یعنی وحدت عقل و نفس

شخصی و شخصیه و همچنین وحدت فیض مقدس را وحدت حقه حقیقیه ظلیه خوانند و هرگاه

بحسب خارج قسمت پذیر بود ولی قسمت پذیرفتن آن بالقوه باشد آنرا واحد

بالاتصال گویند و اگر بالفعل در خارج قسمت شود آنرا واحد بالاجتماع و واحد

بالترکیب خوانند و قسم اخیر هرگاه جمیع آنچه را که در وی ممکن الحصول است واجد

باشد آنرا واحد بالتمام گویند اعم از آنکه تمامیت آن بحسب وضع یا بحسب

صناعت یا باعتبار طبیعت باشد و الا واحد لا بالتمام باشد و آنرا اکسر

نامند و اگر مفهوم وحدت از کنه ذات واحد انتزاع نگردد و در نظر عقل بدو

چیز

بی نیاز باشد ابرا عقل مجرد گویند و اگر از حیث ذات مستغنی از ماده باشد ولی از حیث فعل

چیز منحل شود و در اتصاف بوحدت محتاج بواسطه در عروض وحیثیت تقییدیه
وجهت وحدتیکه بذاتها متصف بوحدت و واحد حقیقی باشد بوده باشد
آنرا واحد غیر حقیقی خوانند وجهت وحدت دران قسم یا مقوم امورستیکه
باعتبار اشتراک دراو آنها را واحد گویند و یا عارض برآن امور است و یا نه
مقوم آنها باشد و نه عارض برآنها و بر تقدیر اول اگر آن امر مقوم جنس آن
امور باشد آنها را واحد بالجنس ومشارکت در آن امر را مجانسه خوانند
واگر نوع باشد آنها را واحد بالنوع ومشارکت درآنرا مماثله گویند و اتحاد
در فصل با آن قسم مساوق باشد و بر تقدیر دوم اگر آن امر عارض موضوع آن
امور باشد آنرا واحد بالموضوع خوانند واگر محمول برآنها باشد آنرا واحد
بالمحمول

بالمحمول گویند پس اگر از مقوله کیف باشد اشتراک درآنرا مشابهت خوانند
واگر از مقوله کم باشد مساوات واگر از مقوله وضع باشد مطابقت واگر از مقوله
اضافه باشد مناسبت نامند و بر تقدیر سوم که نه عارض باشد و نه مقوم
بلکه اضافه محضه متحقق در آن امور و مناسبت خاصه با آنها باشد همچون
مناسبت حال نفس انسانی ببدن فرقانی جرمانی بحال پادشاه بمملکت
ظاهری جسمانی آنرا واحد بالاضافه خوانند و چون شرافت وکمال هر موجود
وحدت و مغلوبیت غیریت و خلاف مقهوریت کثرت و عدم ایتلاف است پس
هرچه بوحدت نزدیکتر و از کثرت دورتر باشد از آنچه بکثرت نزدیکتر و از وحدت
دورتر است اشرف و اکمل میباشد و بنا براین اشرف و اکمل و احق اقسام واحد
بوحدت

ومحمول بالضمیمه صح

بوحدت واحد بوحدت حقه حقیقیه اصلیه است که ساحت تقدس و تنزه
انیتش از جمیع انحاء انقسام و تجزیه و کثرت و کافه اقسام خلاف و غیریت غیریت
و قاطبه جهات قوه و تعدد و اثنینیت مبرا و منزه است پس واحد بوحدت
حقه حقیقیه ظلیه یعنی وحدت فیض مقدس و نفس رحمانی و مشیت ساریه و حق مخلوق به
پس وحدت شخصیه جواهر اعلین عقول بادیات و صاعدات و انوار مدبره اسفهبدیه
و نفوس کلیات اقرب بوحدت احق بآن میباشد و پس از آن واحد بالاتصال
احق از واحد باجتماع طبیعی احق از واحد باجتماع غیر طبیعی پس واحد عددی احق
از واحد نوعی و واحد نوعی از واحد جنسی بجنس قریب و آن از واحد جنسی بجنس بعید
و بهذا اقرب باحق میباشد و کثیر در جمیع اقسام و احکام مذکوره با واحد متقابل
و متعاکس

و بعد از آن

بالاجتماع دو احد

و متعاکس است تذییل فیه تکمیل بار علین حکماء الهیین و فلاسفه روحانیین
که از آنجمله است قدوه ارباب حکمت و اسوه اصحاب معرفت سالک
مسالک رشاد محقق داماد قدس سره الشریف بمیقات تحقیق و تدقیق رسانیده اند
که از تکرر هر نوع قابل تکرری از انواع وحدت نوع کثرتی که مقابل آن
نوع از وحدت میباشد تحصل مییابد چنانکه از تکرر وحدت نوعی کثرت
بالنوع و از تکرر وحدت جنسی کثرت بالجنس و از تکرر وحدت شخصی کثرت
شخصی متحصل میگردد ولی از ضم قسمی از اقسام وحدت با قسم دیگر مباین با آن
قسم حصول نوع متحصلی از انواع کثرت ممکن التحقق نمیباشد چنانکه از انضمام وحدت شخصی
با وحدت نوعی یا وحدت جنسی یا با وحدت بالمحمول یا بالموضوع و بالعکس
حصول

حصول نوع محصّلی از انواع کثرت میسّر نبوده از حیّز امکان بیرون است چه حقیقت

عدد و مهیت کثرت نیست مگر تکرّر احاد و تألّف وحدات که بدون تشابه احاد

مبدء تکرر و تشاکل وحدات منشاء تالیف صورت پذیر نباشد و چون

تصوّر تکرر وحدت حقّه صرفه سازجه وجوبیه بحکم صرف الشئ لا یتثنی ولا یتکرّر بچون

تصوّر تکرر صرف وجود و محض نوریت مستحیل بالذات و ممتنع من جمیع الجهات است

وقوع وحدت حقه وجوبیه جزء نوعی از انواع کثرت و بودن آن یکی از اعداد در تب

و وحدات اقسام آن غیر متصحح الحصول و بر خلاف حکم (بدیهی) کافه افهام منوره و ارباب

عقول است و لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثه و از اینجا است که در احادیث

مرویه از اهل بیت قدس و عصمت و احادیث و خطب ماثوره از ینابیع حکمت و

مخازن

مخازن علم و معرفت خصوصاً قطب الاقطاب دوائر توحید و غصن الاغصان

شجره طیبه تفرید (تعزیل) و تجرید یعسوب الدین و امام الموحدین امیر المومنین علیه الآف

تحیات رب العالمین کوکبه تحقیق این تقدیس ربانی و تمجید سبحانی باعلی مراتب

نصاب بیان و تکمیل رسیده است و منکر را الورود گردیده قال علیه السلام فی

خطبه مرویه عنه فی النهج اول الدین معرفة الله تع و کمال المعرفة التصدیق به و کمال

و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة فمن وصفه سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه فقد

جزاه و من جزاه فقد جهله و من اشار الیه فقد حده و من حده فقد عده و من قال

فیم فقد ضمنه و من قال علی م فقد اخلی منه و قال ع فی خطبة اخری و من حده فقد عده

و من عده فقد ابطل ازله و فی خطبة اخری منه ع الواحد بلا تاویل عدد الخالق لا بمعنی حرکة

وسلطان

التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف

وسلطان العالمین وسید الکونین ومحیی الحجرین وامام الوری مولانا ابی

الحسن الرضا علیه آلاف التحیه والثنا در خطبه مرویه از آن سرور قریب بدین

مضمون فرموده است احد لا بتأویل عدد ظاهر لا بتأویل المباشر و همچنین

در روایتی که شیخ الاسلام و رئیس المحدثین شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن

موسی بن بابویه القمی قدس الله نفسه الزکیه در کتاب توحید و کتاب خصال از قطب

الموحدین امیر المؤمنین ع روایت نموده حق این تنزیه بنحو ادنی مستوفی شده

و بمنصه اعلی درجات بیان و اکمل مراتب ظهور رسیده است باسناده المسلسل

عن المقدام عن شریح بن هانی عن ابیه قال ان اعرابیا قام یوم الجمل الی امیر

المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین ع أتقول ان الله تع واحد قال فحمل الناس

علیه

علیه فقالوا یا اعرابی اما تری ما فیه امیر المؤمنین ع من تقسیم القلب فقال امیر

المؤمنین ع دعوه فان ما یریده الاعرابی هو الذی نریده من القوم ثم قال

یا اعرابی ان القول فی ان الله تع واحد علی اربعة اقسام فوجهان منها لا یجوزان

علی الله عز و جل و وجهان یثبتان فیه فاما اللذان لا یجوزان علیه تع فقول القائل

واحد یقصد به باب الاعداد فهذا ما لا یجوز لان ما لا ثانی له لا یدخل فی باب الاعداد

اما تری انه کفر من قال ثالث ثلثه و قول القائل هو واحد من الناس یرید به النوع

من الجنس فهذا ما لا یجوز لانه تشبیه و جل ربنا عن ذلک و تع و اما الوجهان اللذان

یثبتان فیه فقول القائل هو واحد لیس له فی الاشیاء شبه کذلک ربنا و قول

القائل انه عز و جل احدی المعنی یعنی به انه لا ینقسم فی وجود و لا عقل و لا وهم

کذلک

كذلك ربنا عز و جل انتهى و اما آنچه در دعای مأثور از امام الموحدين و سيد
الساجدين و زين العابدين عليه صلوات الله و بركات رب العالمين ابدا لا
بدين و دهر الداهرين وارد شده يا الهى لك وحدانية العدد پس مراد بآن
وحدت صرفه جمعيه لا بشرطيه اطلاقيه است كه مراتب غير متناهيه درجات
نامحصوره اعداد منازل تنزل و درجات ظهور مراقى صعود انوار و بروز آثار و مدار
سير شمس هويت و طلوع آفتاب غيب مغرب احديت و واحديت آن حقيقت مطلقه كه
عين حقيقت وجود مطلق و نور صرف نامتناهى عدى و مدى و شدى (بل فوق ما لا يتناهى بما لا يتناهى) نور الانوار جلت
عظمته و تعالى كبريائه است ميباشد و آن حقيقت را اسم و مقوم و مبدء و اصل
و تمام و روح و عماد آن مراتب و در طول آن درجات و رابع ثلثه و خامس اربعه

وسادس خمسه است كما قال عز اسمه و تقدست اسمائه و ما يكون من نجوى
ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم

شعر

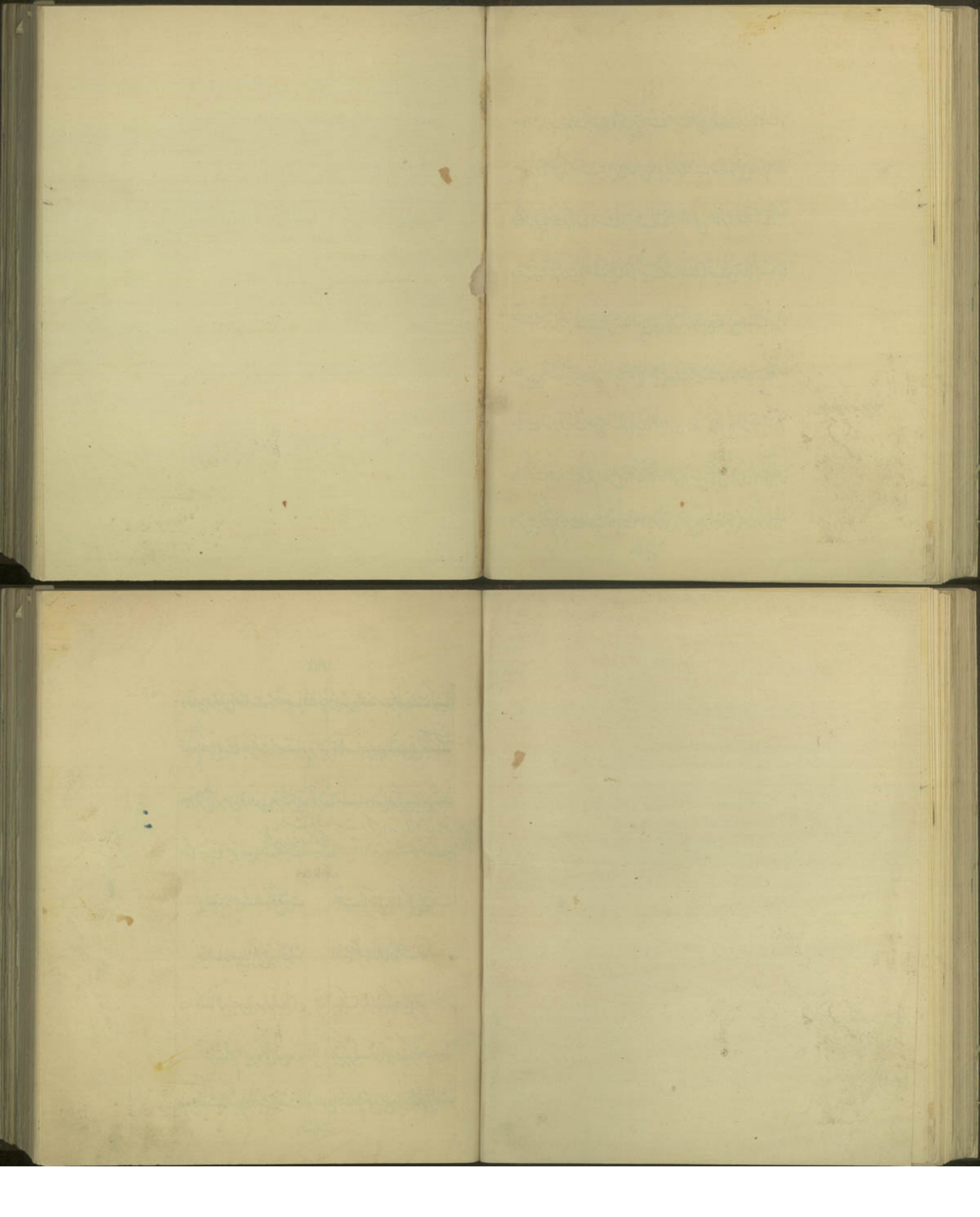
عدد بی نهایت و بی حد — از یکی و یکی برون ز عدد
بفصول و خواص نامعدود — گشته هر یک ز جنس خود محدود
~~مبد منتهای~~ مبدء و منتهای جمله شمار — وحدت آمد ز اندک و بسیار

و مراد بوحدت عددی که در سایر مأثورات از معادن وحی ربانی و مخازن
علم سبحانی از جناب کبریائی تعالی شانه نفی گردیده وحدت عددی بشرط لا است
که ثانی اثنین و ثالث ثلثه و رابع اربعه و خامس خمسه و داخل در باب اعداد و در
عرض مراتب و درجات آن میباشد قال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله

واحد لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و مقصود از کلام فصاحت بلاغت
نظام و اعجاز توام حضرت زین العابدین و امام الموحدین که تشبیه کیفیت ظهور
نور نامتناهی وجه کریم و ذات متعالیة الصفات نور الانوار تقدست اسمائه
در مراتب قوس نزول و صعود و حضرات خمس تجلیات و مراتب پنجگانه نکاحات و
ذرات حقایق موجودات با اتصاف باحدیت صرفه حقه ذاتیه و سبوحیت
و قدوسیت صفاتیه و غناء من جمیع الجهات و وجوب من جمیع الحیثیات بکیفیت
ظهور وحدت لاشرطی مقسمی در مراتب نامتناهی اعداد و درجات نامحدود کثرات و
حصول آن مراتب از تکرر ظهور و تدبیر نور آن حقیقت بدون انثلام وحدت حقیقیه و انخرام
بساطت ذاتیه و احدیت وجودیه بلکه با تاکد وحدت حقه و جمعیت و بساطت حقیقیه آن
میباشد

میباشد چه وحدت لابشرط با آنکه از حیث ذات خارج از عدد و مبدء و منشأ و
مقوم و اصل آنست با این حال ظاهر در مراتب اعداد و متجلی بدرجات
و محکوم باحکام آنهاست و مراتب عدد نیز مفصل احکام و مظهر آثار و خواص
وحدت مزبوره میباشد چنانکه حقیقت مقدسه جناب حق تعالی شأنه و
جلت عظمته از حیث ذات غنی از عالمین و بی نیاز از کونین و خارج لا بالمباینه از
اقلیمین و نشأتین و منزه از هر نقص و شین است از حیث اسماء و صفات تقدس
سماته و تنزه آیاته اصل و منشأ و مبدء المبادی و علة العلل قاطبه اشیاء و مکوّن
وجودات سماوات عوالم ارواح و آیات اراضی اشباح و متجلی در مرائی انفس و آفاق
و منتهی الیه تمام حرکات و غایة الغایات قاطبه اشواق و متجلی بانوار حقایق و صور موجودات
و ظاهر

بحکم و تجلی در مرتبه [illegible] صح



وظاهر در مجالی ممکنات و متصف باحکام تشبیهیه و صفات مخلوقات و گویندهٔ

کلام فصاحت و بلاغت اختتام و معجز انتظام وهو الذی فی السماء اله وفی

الارض اله ومن ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا و ان الذین یبایعونک

انما یبایعون الله ~~یبایعون~~ و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وحتی یعلم المجاهدین والقاعدین شعر

بوحدته دامت لها کل کثرة	وصحت فاثبت بها کل علة
فقد صار عین الکل فرد الذاته	وان خلت افراده تحت عدة
لک الکل یا من لا سواه فمن رای	سواک فرویاه اک من اجولیة
نظرت فلم ابصر سوی محض وحدة	بغیر شریک قد تغطت بکثرة

پس وحدت لابشرط از حیث حقیقت و خواص و احکام مثل اعلی و ایت عظمی ذات
وصفات

وصفات گروبی جهات حق تعالی شانه و تقدست اسمائه میباشد چه ظاهر

ساختن واحد بتکرار خود عدد را مثال ایجاد نمودن حق تقدست خلق را بظهور نور فعلی

و تجلی مشیت ساریه و رحمت واسعه و فیض مقدس او در ملابس امکانیه

و مظاهر خلقیه و مجالی اسمائیه و صفاتیه است شعر

فرحمة الله فی الاکوان واسعة	وفی الذوات فی الاعیان جاریة
مکانة الرحمة المثلی اذا علمت	من الشهود مع الافکار عالیة

و تفصیل دادن عدد مراتب غیر متناهیه واحد را و نامیده شدن

آن باسماء آن مراتب مثال ظاهر ساختن اعیان ثابته و

حقایق امکانیه صفات علیا سرمدیه و اسماء حسنی الهیه است شعر

سبحان من اظهر ناسوته سر لاهوته الثاقب   ثم بدا فی خلقه ظاهراً فی صورة الآکل والشارب

وارتباط حاصل بین واحد و عدد مثال ارتباط بین حق تعالی و خلق بمقتضی حدیث و حبوبه

وکنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف چنانکه

برخی از عرفاء شامخین در بیان این ارتباط فرموده است فلولاه ولولانا لما کان

الذی کانا فاعطیناه ما یبدو به فینا و اعطانا فصار الامر مقسوماً بایاه و ایانا

فاحیاه الذی یدری بقلبی حین احیانا   وکنا فیه اکواناً و اعیاناً و ازماناً و لیس

بدائم فینا و لکن ذاک احیانا و بودن واحد نصف اثنین و ثلث ثلثه و ربع اربعه و نحو

آن مثال نسب لازمه ذات حق تعالی و اضافات منتسبه بوجود مقدس او باعتبار

مجالی آفاقیه و انفسیه و تشأنات الهیه بمقتضی کل یوم هو فی شأن است ظاهر گردیدن

عدد

عدد بعدد و مثال ظاهر شدن صور علمیه و اعیان ثابته ازلیه بصور موجودات

ملکیه و ملکوتیه و خلقیه و امریه میباشد   شعر

وجود کل ز کثرت گشت ظاهر   که او در وحدت جزو است سائر

چو کل از روی هستی هست بسیار   بود از جزو خود کمتر بمقدار

بود موجود را کثرت برونی   که او وحدت ندارد جز درونی

بارقه ملکوتیه برخی از فلاسفه فخام و حکماء عظام تعلیلیه بودن لام را در کلام امام همام

علیه آلاف تحیات الله الملک العلام برای رفع توهم ربط فیثاغورث عددیین

لئام که عدد را مبدء پیدایش عالم و نظام آن میدانند و وجه جمع بین مأثورات از مخازن

وحی سبحانی و مرویات از معادن علم ربانی قرار داده اند و وجه مزبور هر چند از میزان

استقامت [illegible]

و ظاهر معتقد

و حدیث شریف را بدین نحو معنی فرموده اند اللهم [illegible] و عنک وحدانیته العدد لدی توهم [illegible] السفل [illegible] المبدء و المعاد [illegible] العدد العلی الذی [illegible] معلول [illegible]

استقامت دور نمیباشد ولی وجهی که ما بدان اشاره نمودیم بتحقیق نزدیکتر و
بقبول سزاوارتر است و از این بیان قویم الارکان طهور و مشکات بروز تبیان
رسیده است که از برای وحدت عددی در عرف حکمت و اصطلاح اهل معرفت
دو اطلاق است که بیک اطلاق نفی آن از وجود حق تعالی واجب و بدیگر اطلاق نفی
آن جایز نمیباشد اشراقیین عرشی اصحاب حکیم بزرگ فیلسوف سترک
فیثاغورث یونانی وحدت را بوجه دیگر بوحدت قبل الدهر و وحدت مع الدهر
و وحدت بعد الدهر و وحدت مع الزمان تقسیم نموده و وحدت قبل الدهر را بوحدت
امر باری تعالی و وحدت مع الدهر را بوحدت صادر اول و وحدت بعد الدهر را بوحدت
نفس و وحدت مع الزمان را بوحدت عناصر و مرکبات تخصیص داده اند و بتعریب
دیگر

دیگر وحدت را بوحدت بالذات ~~و وحدت و سید اعاظم حکماء و وحدت~~
~~عددیه در کلام معجز انتظام امام همام علیه السلام حمل بر وحدت شخصیه~~ و وحدت بالعرض
و وحدت بالعرض را بوحدتیکه مبدء عدد میباشد و داخل در عدد نیست و
بوحدتیکه مبدء عدد است و داخل در آن نیز میباشد تقسیم فرموده و
وحدت بالذات را بذات کروبی جهات مبدع و مبدء کل تخصیص داده
و وحدت بالعرض غیر داخل در اعداد را بوحدت عقل فعال مثال زده است
و وحدت مطلقه را ساری در قاطبه موجودات و لازم غیر منفک از آنها و مستفاد
از وحدت باری تعالی دانسته اند و شرافت و کمال هر موجودی را بالغلبه وحدت و
~~بالنقصان~~ ولی منقصت و وبال آنرا بالغلبه کثرت مستند نموده اند الحق
و اکارم

واکارم فلاسفهٔ آتهین وافاخم حکماء یونانیین ازدیاد وتکاثر معلومات
وتضاعف ترکیب وکثرت مجهولات را موجب اشتداد بساطت وازدیاد
وحدت مبدا اعلی وعلت اولی دانسته اند وارباب آیت وعرفان و
اصحاب شهود وایقان واهل مکاشفه ومعاینه بوجه دیگر وحدت وکثرت را بوحدت
وکثرت حقیقیه واضافیه تقسیم نموده وفرموده اند که وحدت حقیقیه عبارت از لحاظ
شیئی است بما هو غیر منقسم واحد فحسب یعنی لحاظ اتصاف شیئی است
بوحدت لابشرط سازج از هرگونه حد وخالص از هر اعتباریکه مشعر بکثرت
ومؤذن باثنینیت موهم مغیریت دوئیت باشد بحیثیتی که جهت مقابله با کثرت
ومعاندت با اثنینیت دراو ملحوظ نگردد چه این اعتبار خود مؤذن بکثرت ومشعر
بنوعی

بنوعی از اثنینیت منافی با وحدت خالصه سازجه از هر قید وعاری وبری
از هرگونه جدائی ومغایرت است ووحدت اضافیه لحاظ شیئی است بما لا
ینقسم بما هو غیر منقسم یعنی لحاظ شیئی است از حیث اتصاف بوحدت
بشرط لامقابله با کثرت ومغایرت با اثنینیت بحیثیتی که مقابله با کثرت ومغایرت
با اثنینیت دراو ملاحظه شود وکثرت حقیقیه ملاحظه شیئی است بما هو متکثر و
منقسم ونظر در امور متعدده است بما هی متعدده ومتکثره بحیثیتی که آنچه مشعر
بوحدت وایتلاف وموافقت ومرافقت باشد حتی مغایرت با وحدت ومقابلت
بایگانگی وایتلاف که مرجع آن بلحاظ جهت اتحاد است دراو ملحوظ نگردد وکثرت
~~اضافیه لحاظ امور عدیده کثیره است من حیث انها متکثره ومتعدده با لحاظ~~
مقابلیت

مقابلیت آن با وحدت و کثرت اضافیه لحاظ امور عدیده

کثیره است من حیث آنها متکثره و متعدده با لحاظ مقابلیت آن با وحدت

و جواز اتصاف آنها بجهت اتحاد و یگانگی از جهت دیگر غیر از جهتی که آن امور

با آن جهت متعدده و متکثره میباشند و این اعتبارات را در اسماء الهیه و

صفات قیومیه وجوبیه و لوازم و شئون آنها ملحوظ نموده و فرموده اند هر گاه

اسماء و صفات و لوازم و مظاهر آنها که اعیان ثابتات و حقایق ممکنات میباشند

ملاحظه شوند بطور استهلاک در عین وجود مطلق و انحصار در حقیقت حق تعالی و رجوع آنها

از جهت وجود و هستی بهستی یگانه و وجود واحد من جمیع الجهات و احدی بسیط من جمیع

الحیثیات صرفه ساذج جمیع اعتبارات ملاحظه شود آن وجود صرف و هستی

مطلق

مطلق از حیث احاطه قیومیه و غالبیت وجودیه بر تمام آنها در این صورت

بر همه آنها حق گفته شود و گویند جمیع آنها حقند و وحدت آنها نیز وحدت

حقیقیه میباشد و هر گاه ملحوظ شوند بما هی تعینات وجود الحق اسماء الحق تعالی و شئونه

و صفاته و تنزلاته و شجونه و نعوته بر آنها اطلاق اسماء و صفات و مظاهر و رقایق و مجالی و منصات

میشود و وحدت آنها وحدت اضافیه خواهد بود و هر گاه ملاحظه شوند بما هی کثرات

وجودیه و تعلقات اطواریه و تکثرات ظهوریه و تطورات نوریه عیانیه و تجلیات

متعینه بر آنها خلق و سوی اطلاق میگردد و کثرت حقیقیه میباشد و هر گاه ملاحظه

گردند مجرد و برهنه از صبغه وجودیه و رنگ هستی با انتساب آنها بامّ کلیه جامع آنها

باشد از قبیل علم و نحو آن بر آنها عالم و سوی و حقیقت اشیاء اطلاق میگردد

و کثرت

وکثرت آنها بدین اعتبار کثرت اضافیه است که صمدانیه غواصان بحر
بیکران حکمت و بیداد لایتناهای معرفت باعتبار و لحاظ دیگر کثرت را بکثرت
قبل الذات و کثرت مع الذات و کثرت بعد الذات تقسیم فرموده اند و کثرت
قبل الذات و مع الذات را در مبدعات بنظر فلاسفه مشاء باعتبار ترکیب از
جنس و فصل و ازدواج از حیث ماهیت و انیت و کسب ایسیت و حیث ماهیت شارحه
و ماهیت حقیقیه و حیث مرتبه تقرر و مرتبه وجود و حیث جواز و حدوث ذاتی و یا دهری
و سرمدی و امکان ماهوی و فقر دائمی فی الازل و الابد و غناء عرضی استعاری و وجوب غیری
و حیث مفهوم ما بالقوه از جهت جوهر ذات و طباع امکان و مفهوم ما بالفعل از
جهت استناد بجاعل مطلق و قیوم حق و مبدء تام و فوق التمام میباشند و بنظر حکماء
اشراق

اشراق و رواق که مجردات را بسائط مطلقه و انیات ساذجه و کثرت ظلمانیه عاری
از ماهیت و بری از مطالب ما بالقوه و فقد نفس الامری از تلقاء جوهر ذات
و تخوم کنه حقیقت دانسته و کثرت آنها را کثرت نورانیه و از جهت اختلاف
بشده و ضعف و نقص و کمال و زیاده و نقصان باعتبار اصل حقیقت نوریه
وجودیه محیطه مطلقه میدانند که باعتبار تحلیل آنها در نظر عقل و در بین و ظرف تکثیر الواحد
باصل وجود و شدت و ضعف و کمال و نقص و فقد ذهنی و لیسیت ذاتی که عقل در
آنها باعتبار قطع نظر از رابطه انتساب و علاقه ارتباط آنها بمبدء کل وجود
و ایسیت وجود حاصل میشود متصور میگردد و در کیانیات الوجود و زمانیات
الحصول علاوه بر جهات کثرت مار البیان سبق عدم زمانی و امکان استعدادی
وماده

تکملهٔ عرشیه. ارباب تحقیق و درایت و اصحاب فهم
و کیاست در فرق بین واحد و احد وجوه بسیار
و فروق بی‌شمار ذکر نموده‌اند که ما برای احتراز
از اطناب و تطویل برخی از آن وجوه اقتصار می‌ورزیم
و ماده و مده و ترکیب از هیولی و صورت جسمی و تضاعف استعدادات و قوی

۱ واحد متفرد بالذات و احد متفرد بالذات و بالمعنی است و عدمات میباشد و کثرت بعد الذات الذی عبارت است از تکثر سلوب

۲ واحد بمعنی نفی مشارک در ماهیت لازمه و اضافات عارضه و تکثر مبادی آن اضافات که لوازم صفات حقیقیه و صفات و تفرد در ایجاد و تدبیر دائمه
فیض لقاطبة الاشیاء و عامة ممکنات است و همچنین صفات زائده و کمالات ثانیه لاحقه و تحولات وارده و سلبیات است و احد بمعنی بساطت محضه
و سزاحت مطلقه و برائت تامه از بسیطه و مرکبه صفات حقیقیه و امثال این امور است انقاط عرشی از این
تبعض و تجزیه و زیاده و نقصان و تنزه
از جمیع انحاء تعدد از ترکیبی و تحلیلیات برهانی المبانی و المقدمات و بیانات سابقه بعرصه ظهور و حد اعلی مرتبه جلاء و تبیین
و ذهنی و خارجی و عددی و غیر عددی
و مقداری و غیر مقداری و وهمی رسید که اکمل مراتب وحدت و ابلغ اقسام و معانی یگانگی و محوضت احدیت
و تخییلی و اضافی و حقیقی است.

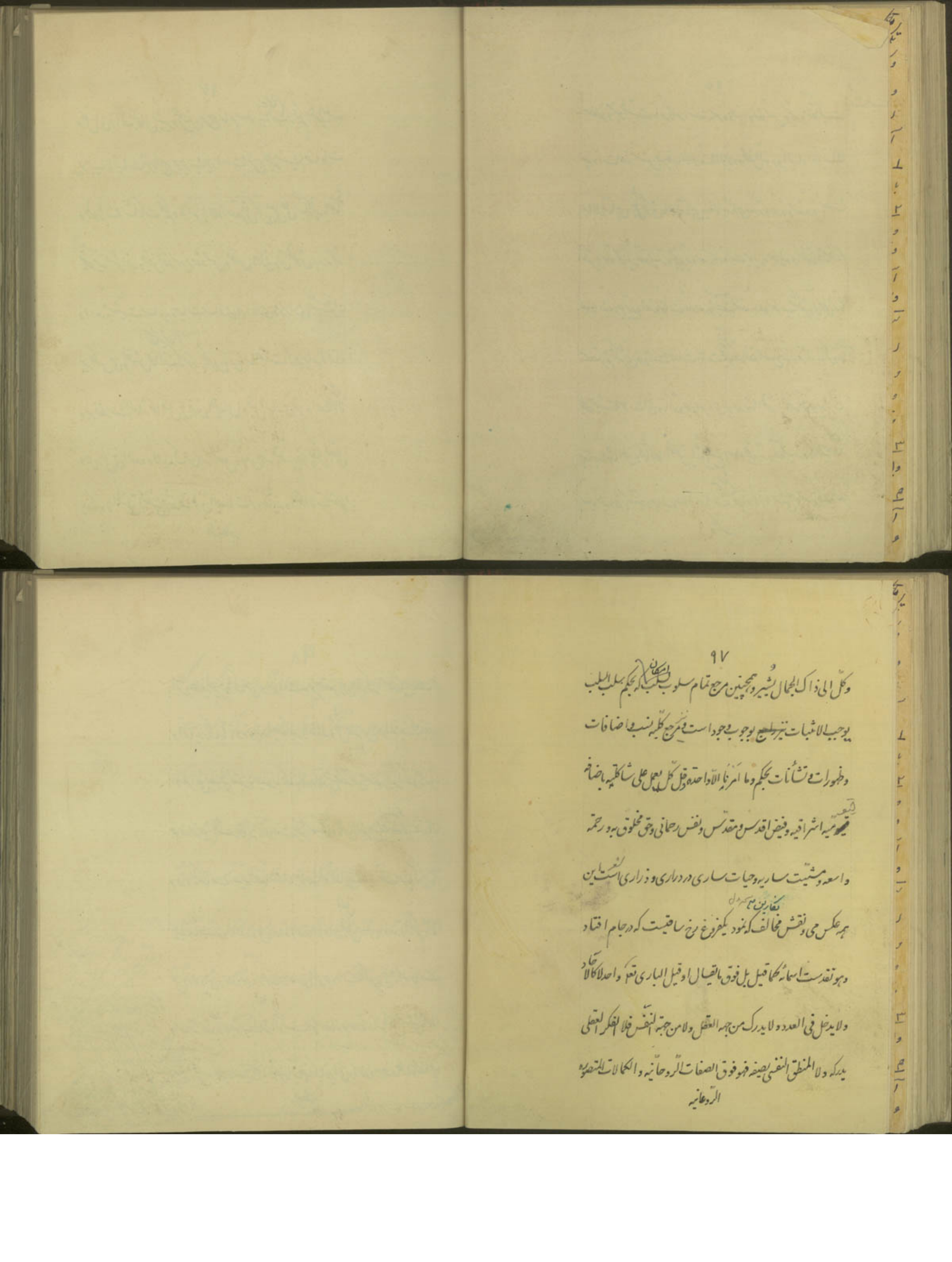
۳ واحد اخص از عدد و ضرب است از هر یک از اقسام و معانی مذکوره بر حسب اختلاف انظار و تفاوت افکار
واحد خارج از عدد و بی‌نیاز از آن است

۴ واحد اسم از برای مفتتح عدد و مبدء تعین شمار بحساب شده است و احد اسم مختص بذات تعالی و تقدس آیات وجب
آلیت و احد اسم است برای نفی آنچه از عدد است او ذکر الوجود کرده شده ۵ و احد اطلاق بر ذوی العقول و غیر ذوی العقول می‌شود و احد مختص بذوی العقول است ۶ واحد داخل در احد میشود ولی احد داخل در واحد نمی‌گردد ...

الوجود بالذات الذی هو الواجب من جمیع الجهات و الحیثیات است
و وحدت ذات مقدسه سبوحیه و قدوسیه جناب کبریائی تعالی شانه و بهر
سلطانه وحدت حقه حقیقیه ذاتیه سرمدیه ازلیه مطلقه محیطه لا شرقیه و لا غربیه وجوبیه
است و صرافت وحدت ذاتیه حقیقیه و محوضت و سزاجت احدیت حقه سرمدیه و قدف
حریم حرم کبریائی حق تعالی شانه میباشد که از جمیع انحاء کثرت و تمام اقسام
ترکیب و اثنینیت و زوجیت و دوامیت از کثرت قبل الذات و مع الذات و بعد الذات
و تقسیم بذات و صفت و تحلیل بوجود و ماهیت و انقسام باجزاء عقلیه و خارجیه
و مقداریه و تعدد صفات زائده و اضافات متکثره و سلوب مختلفه و جهات متعدده
و بالجمله آنچه قادح صرافت و وحدت و سزاجت در احدیت و موجب انثلام بساطت
مطلقه

هذا کلام تحقیقی بلسان العارف

مطلقه و مبسوطیت تامه کامله است منزه و مبرا و مقدس و متجرد و متعالیست
متعالیت
چه ذات مقدسش صرف الانیة و الوجود و محض النور و البهاء اللایتناهی
بما لایتناهی بل فوق ما لایتناهی بما لایتناهی مدةً و عدةً و شدةً است و
تکثر اسماء کمالیه تقدیسیه و تحجیدیه و تعدد صفات جمالیه و جلالیه و اختلاف مفاهیم
کمالات وجوبیه و اضافات عارضه و نسب متعدده و سلوب متکثره بوجهی از وجوه
مستلزم تکثری در ذات و جهات ذات قیومیه تقدس و تنزه نژاد او نگردیده چه
بحیثیت وجوب ذاتی و تأکد وجود سرمدی بوحدتها الحقه المحضه الوجوبیه التی
بها بهائها الحق و کمالها المطلق بازاء جمیع اسماء تجیدیه و تقدیسیه و قاطبه صفات
سبوحیه و قدوسیه و جمالیه و جلالیه میباشد عبارات ناشتی و حسنک واحد
و کل



وکلّ الی ذاک الجمال یُشیر و همچنین مرجع تمام سلوب سلب که بحکم بسلب السلب
یوجب الاثبات نیز راجع بوجوب وجود است و مرجع کلیه نسب و اضافات
و ظهورات و تشأنات بحکم و ما امرنا الا واحدة و قیل کلّ یعمل علی شاکلته باضافه
قیومیه اشراقیه و فیض اقدس و مقدّس و نفس رحمانی و حق مخلوق به و رحمه
واسعه و مشیّت ساریه و حیات ساری در دراری و ذراری است این
همه عکس می و نقش مخالف که نمود یکفروغ رخ ساقیست که در جام افتاد
و هو تقدست اسمائه کما قیل بل فوق ما قیل او قیل الباری تعالی واحد لا کالآحاد
و لا یدخل فی العدد و لا یدرک من جهة العقل و لا من جهة النفس فلا الفکر العقلی
یدرکه و لا المنطق النفسی یصفه فهو فوق الصفات الروحانیه و الکمالات المتصوره
الروحانیه

الرّوحانیه غیر مدرک من نحو الذّات و غیر متصوّر من جهة کنه الصّفات
و انّما یدرک بآثاره و یشهد بصنایعه و افعاله و کلّ عالم من العوالم یدرکه بقدر
الآثار الّتی یظهر فیه صنعه و یصنعه بذلک القدر الّذی خصّه من صنعه و ابداعه و رحمة
فوحدته عزّ اسمه قائمة بالذّات غیر مستفادة من الغیر بل یستفاد منها
وحدة الممکنات و احدیّة المتحدات و ایتلاف المؤتلفات لا یاتلف منها کثرة و لا
یحیط بها العدّ و لا المدّة بل وحدته وحدة الاحاطة بکلّ شیء و وحدة الحکم علی
کلّ ذرّة و فیء و وحدة یصدر عنها الاحاد فی الموجودات و الکثرة فی المخلوقات
و احدیّة احدیّة لا یشوبها شائبة الترکیب فهو سبحانه بوحدة ذاته بکلّ شیء محیط
و مبدء کلّ مرکّب و بسیطه آیات عرفانیه چنانکه از برای واحد در عرف حکماء عظام
و اصطلاح

و اصطلاح عرفاء فخام اطلاقات عدیده و معانی کثیره است و اتمّ معانی و اکمل
مراتب و اشرف درجات و ابلغ اطلاقات مقصور بذات کبروبی جهات
باری تع و حق عزّ اسمه است همچنین برای بسیط در عرف اهل حقیقت و ابناء
طریقت اطلاقات عدیده و معانی متعدده میباشد و اتمّ اتحاد و اکمل اقسام
آن منحصر بذات مقدّس حقیقة الحقایق و مبدء المبادی و مؤسّس الاسیسات
و محقّق الاثبات است چه بسیط را گاه اطلاق بر بسیط آفاقی مرکّب انفسی
و گاه بر بسیط انفسی و آفاقی اطلاق مینمایند و بعبارة دیگر مقصود از بسیط برخی
از اطلاقات و پاره اصطلاحات چیزیست که از صور مختلفه و قوای متضادّه
مرکّب نباشد و باین اطلاق عناصر اربعه را بسایط مینامند و باطلاق دیگر چیزیست
که از

که از مرکب خارجی و ایتلاف وجودی از ماده و صورت و قوه و فعلیت مبرا و
منزه باشد ولو آنکه در قعر ابنیق عقل و ظرف تکثیر الواحد و کتاب نقسی از
شائبه ترکیب قهری نبوده و از ازدواج از جنس و فصل و ذات و صفت و وجدان
وجودی و فقدان ماهوی عاری نباشد و باین اطلاق بر صور و قوای و اعراض
اطلاق بسایط مینمایند نه عناصر و باصطلاح دیگر اطلاق بسیط بر چیزی میکنند
که از آنجا ترکیب خارجی و اقسام ازدواج آفاقی و انفسی حتی از هویت بمعنی
حکایت فقد نفس الامری عاری و بری باشد و باین اطلاق امور سابقه
از حد مباطت خارج و از حریم سراجت بیرون بوده و از ممکنات فقط بعقول
قادسیه مرسله و قواهر اعلین و نفوس اسفهبدیه بعقیده حکماء اشراق و فلاسفه
رواق

رواق که آنها را انوار محضه و انیات صرفه میدانند اطلاق بسیط میکنند
و باطلاق دیگر مراد از بسیط چیزیست که از جمیع جهات ترکیب و قاطبه اتحاد
مزج و ازدواج از قبیل ترکیب از مواد و صور و اجزاء خارجیه و عقلیه و ترکیب
از ذات و صفت و وجود و ماهیت بمعنی حکایت از فقد عقلی و نفس الامری و غیره
اضافات متعدده و نسب مختلفه و سلوب متکثره و کثرت قبل الذات و مع الذات
و بعد الذات ~~با جمیع انحاء~~ ترکیب و ازدواج و عامه موجبات تعدد و تکثر شائبه
اثنینیت و قاطبه لوازم شفعیت و دوئیت و آنچه فاوج وحدت حقه حقیقیه و
مستلزم انثلام احدیت ذاتیه و صمدیت وجودیه و صفتیه و فعلیه و آثاریه و فقره و زوجیه
واحتیاج در بخشندگی بشرایط و آلات و نخوان آن مبرا باشد عاری و بری بوده باشد
و باین اطلاق

در دهند که ترضع

وباین اطلاق بذات مقدس واجب تعالی وتقدس منحصر وغیراو را ازاین

بساطت حظی وازاین سراجت بهره وازاین صمدیت واحدیت بوجه من الوجوه

نصیبی نمیباشد وبساطت باین معنی عین وحدت حقه حقیقیه است وازانجاست

که ازاین قاعده تارهٔ بعدم جواز صدور کثیر از واحد وتارهٔ بعدم جواز مبدئیت بسیط

ازبرای اکثر تعبیر مینمایند وتعقیب این قاعده ایقاظ ربانی اعاظم فلاسفه

متألهین واعاظم حکماء راسخین قدست اسرارهم اجمعین مجرای این قاعده

شریفه واساس محکم البنیان برهانی الاقتباس را واحد بوحدهٔ حقه حقیقیه

ذاتیه از آنچه بسیط تمام وفوق التمام من جمیع الجهات والحیثیات دانسته

واجرای آن را درغیر واحد حقیقی جایز نمیدانند چنانکه صدر المتألهین قدوة

الحکماء

الحکماء الاسلامیین ومحیی سنن الرواقیین والاشراقیین علیه شآبیب

رحمة الله الملک الحق المبین دراکثر تصانیف وکتب ومؤلفات خود

تصریح باین مطلب نموده وبیان آنرا انحاء فی استیفا فرموده است قال

قدس فی مبحث القوی من سفر النفس ناعلم ان المذکور فی مدارک المتأخرین

من اهل البحث ان الحجة فی تعدد القوی عند الحکماء کالشیخ وغیره ان القوی

بسایط والبسیط لایصدر عنه بالذات الافعل واحد الی آن قال وهذا لیس

کما زعموه اذ تلک الحجة غیر جاریة الا فی الواحد الحقیقی الذی هو واحد من کل الوجوه

ولیست القوی کذلک انتهی وقال فی حاشیة الالهیات الشفا ولیس هذا

المطلب ای عدم جواز صدور افعال کثیرة عن فاعل واحد فی مادة واحده

مبنیا علی -

مبنيا

مبنيا على قاعدتهم ان الواحد لا يصدر عنه الا الواحد كما توهم كثير من المتاخرين

فاذ لو النقض يصدر الكثير من طبيعة الجسم البسيط كالارض مثلا فان لها مقدارا

جسميا وسطحا ولونا غبراء وثقلا ويبوسة وبرودة وكونا في الحيز وسكونا كل

ذلك من فعل الطبيعة ولم يعلموا ان قولهم الواحد لا يصدر عنه الا الواحد مختص

بالواحد من جميع الجهات وهذا مبني على قاعدة اخرى وهو ان تكثر افراد النوع

الواحد لا يمكن ان يكون الا بسبب تكثر المادة او تكثر استعدادها فان

المهية ولوازمها مشتركة متفقة في الافراد لا يقع بها الاختلاف في الافراد

فلا بد في ذلك من اسباب خارجة من الطبيعة ومن قوة استعدادية للمادة قابلة للتكثر

والانقسام حتى تحصيل بها الكثرة العددية فاذا كان الفاعل واحدا والمدة واحدة

لا يفعل

لا يفعل من كل ما يفعله بحسب الجهات والحيثيات التي فيه الا امرا متفقا

متشابها فاذا اقتضى شكلا يجب ان يكون غير مختلف الاجزاء وغير الكرة

من الاشكال البيضي والمفرطح لا يكون كذلك انتهى ومحقق لاهيجي قدس در

مبحث علت ومعلول ميفرمايد ان الفاعل المستقل اذا كان واحدا

من جميع الجهات بحيث لا يكون فيه كثرة الوجود والمهية ولا يكون متصفا

بصفة حقيقية زائدة في الخارج او اعتبارية زائدة في العقل ولا يتوقف

فعليته على شرط واله وتامل فلا يمكن ان يصدر عنه الا امر واحد انتهى

ورئيس حكماء مشائين نيز در مصنفات خود تعبير از موضوع قاعده بواحد حقيقي فرموده

وخاتم الحكماء المتاخرين خواجه نصير الدين طوسي قدس در شرح اشارات نيز بهمين منوال

تعبير

تعبیر فرموده است و مخالفت علامه را با این قاعده از [illegible] آنها از معنی
وحدة حقیقیه [illegible] و امثال این کلمات در کتب ائمهٔ فن حکمت و خریطین فن صناعت
فلسفه و علم معرفت بسیار و متجاوز از عدد شمار است که نقل همه آنها مناسب
با مختصر بنای این رساله نمیباشد ولی بعضی دیگر از حکماء متاخرین و فلاسفه
اسلامیین از قبیل محقق اصفهانی و فاضل نوری و حکیم سبزواری قدست اسرارهم
مجرای این قاعده را بواحد حقیقی و غیر حقیقی تعمیم داده اند چنانکه محقق اصفهانی
در حاشیه شوارق در این مبحث میفرماید الظاهر ان مناط الحکم هو کون الفاعل
واحداً سواء کان له جهة اخری سوا کونها فاعلاً ام لا و همچنین محقق سبزواری
در حاشیه سفر نفس اسفار بر کلامیکه از صاحب کتاب مذکور نقل شده اعتراض نموده
میفرماید

یعنی واحد حقیقی بوحدت حقه حقیقیه و غیر حقه حقیقیه و وحدت عددی و نحو آن صح

میفرماید و فیه نظر اما اولاً فلانه قدس سره تقریر بها فی الطبایع تبعاً للقوم
بان مقتضیها الکرویة فان الطبیعة واحدة والفاعل الواحد فی القابل الواحد
لا یفعل الا فعلاً واحداً و اما ثانیاً فلانه قدس سره اشار الی الاجراء فی الالهیات
فی فصل معقود لهذه القاعدة بقوله ان الحق الواحد الصرف و کذا الواحد بما هو
واحد لا یصدر عنه بتلک الحیثیة الا واحد و اما ثالثاً فلان الواحد الغیر الحقیقی ان
جاز فیه کثرة الحیثیات الا انه لا ینا سب ایة حیثیة کانت لای معلول کان
مثل ان یفعل الطبیعة الواحدة شکلاً مضلعاً سطحه یحیط بها خط بعضها و نحو
ذلک الا تری انه لا یجوز ان یفعل النار الاضاءة والاظلام و یفعل الطبیعة التحریک
والتسکین من غیر اشتراط موجدان الحالة الملائمة و فقدانها انتهی و از آنچه در
فرمایش

فرمایش صدر المتألهین در حاشیه بر الٰهیات شفا نقل نمودیم ظاهر میگردد

که اعتراض محقق مذکور بر صاحب اسفار قدس سره وارد نمیباشد چه در آن عبارت

تصریح فرموده که مبنی قاعده جاریه در طبایع قاعده مزبوره نیست بلکه از برای آن

مبنی علیحده و اساس دیگریست که بدان در کلام مزبوره اشاره کردیده

و فرمایش آن حکیم بزرگ در الٰهیات نیز دلیل بر آنچه محقق مزبور استفاده

فرموده نیست چه در صدر کلام آن فیلسوف معظم قاعده تخصیص بواجب داده

شده با آنکه ملاک در این قاعده وجوب وجود نبوده بلکه اتصاف بوحدت حقه

حقیقیه است اگر چه در صدر مزبور اختصاص بواجب داده و غیر او را هم حکمی زوج

و بعبارت دیگر وحدت ترکیبی است عاری از شائبه مطلق کثرت نباشد ولی فرمان تخصیص

را بوجه تخصیص داده است

اختصاص قاعده بواجب قطعی با اختصاص وحدت حقه حقیقیه بذات

مقدس او و در نظر اهل اعتبار و اصحاب استبصار موجود است و برای اثبات

این نکته فرموده است که الواحد بما هو واحد بحسب حال عدول آن بزرگوار

از عقیده خود از عبارتیکه محقق مذکور نقل فرموده مختصر و مسلم نمیگردد و آنچه

محقق بارع در آخر کلام خود اشاره فرموده نیز دلیل بر فرموده ایشان نباشد

چه لزوم مشاکلت و مناسبت بین علت و معلول در مطلق جهات از ذات و صفات

و غیره اعم از این قاعده و از موجبات جمیع مبانی آن شمرده شود

آنهم در غیر واحد حقیقی دلیل بر اجراء قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد در آن

نمیباشد و بعبارت دیگر حیثیت مختلفه است از حیث لزوم سنخیت بین علت

و معلول

و معلول قاعده الواحد هست عدم جواز صدور آثار مختلف از طبیعت مثبت چه

واحد حقیقی نیست و از حیث لزوم ملائمت قاعده دیگر که صدر المتألهین قدس

بدان اشاره فرموده هستند عدم جواز صدور آثار مختلفه از طبیعت واحده جاری شد

نه قاعده مزبوره پس تفریع مذکور در کلام محقق و استناد مزبور و تالی مرقوم اگر

مبنی بر عدم فرق بین قاعده الواحد باشد عدم جواز از حیث وحدت مسلم بلکه

چه وحدت طبیعت حقیقی نیست و از حیث لزوم ملائمت مسلم است ولی مربوط

بقاعده نمیباشد و تحقیق مقام هر چند محتاج باشباع کلام است که مناسب

با این وضع و ذخیره نیست ولی برای روشن شدن مرام حکماء عظام و فلاسفه فخام

میگوئیم مقصود از قاعده مزبوره اصلاً و عکساً دلالت وحدت و کثرت هر یک

از علت

از علت و معلول بر وحدت و کثرت دیگر است و این مخصوص بصورتیست که وحدت
علت وحدت حقه حقیقیه باشد چه در غیر این صورت مانعی از صدور کثرت از علت
مزبور موجود نبوده و برهان قائم بر این قاعده مثبت آن نخواهد بود و لو آنکه هر معلولی
بجهتی از جهات علت مستند باشد و از یک جهت بیش از یک چیز صادر نگردد
و بعبارت دیگر وحدت حقیقی شخصی علت دلیل لمّی بر عدم تعدد معالیل آن نبوده چنانکه
تعدد معالیل نیز دلیل آنی بر تعدد علت بالشخص نمیباشد بخلاف آنکه علت متصف
~~بالتشخص من جمیع الجهات~~
بوحدت من جمیع الجهات باشد چه بر این تقدیر وحدت علت دلیل لمّی بر وحدت
~~[illegible]~~
معلول و تعدد معالیل آنی بر کثرت علت یا عدم استناد آنها بعلت مزبوره بجهات منظوره در
علت یا عدم اتصاف آن بوحدت حقه حقیقیه خواهد بود و بیان دیگر

~~که منتهی بجنس متوسط و عالی میگردد صدور امور کثیره از آن مانعی نداشته~~
~~و شمول قاعده و برهان قائم بر امتناع آن نخواهد بود ولی ممکن است که~~
~~گفته شود که جهات منظوره در علت تامة الصدور مع وجود نباشند بلکه مصحح صدور~~
~~کثرت از واحد حقیقی یا مصحح قابلیت معلول است در حقیقت در طرف قابلیت قابل~~
~~معتبر میباشد نه در طرف فاعلیت فاعل و بنا بر این اگر واحد غیر حقیقی از~~
~~یکجهت که مشتمل بر جهات دیگر نباشد که در فعالیه محرج است علت و مصدر~~
~~امری شود از آن جهت بتنهائی مصدر امر دیگر نخواهد شد بحکم همان برهانیکه~~
~~بر عدم جواز صدور کثرت از واحد حقیقی اقامه گردیده است پس صحیح است~~
~~بر این تقدیر در تحریر این قاعده و تقریر این قاعده گفته شود از مطلق واحد اعم~~
~~از حقیقی~~

از حقیقی و غیر حقیقی از جهت واحده حیثیت فارده بیش از یک چیز جائز الصدور نبوده

و انحصار امکان خارجی و از دو اثر جواز برون است بلکه بر این فرض که از جهت

واحده و حیثیت فارده واحد مرجع صدور امری شود از این حیثیت در حکم احد حقیقی بوده

و واحد غیر حقیقی مصدر گردیده است ما گفته شود که تخصیص قاعده بواحد

حقیقی بیوجه است لکن بنا بر این تقریر قاعده در واحد غیر حقیقی محتاج

بتقیید بجهت واحده است یا آنکه گفته شود از یک چیز از یکجهت بیش از یک چیز صادر

نخواهد شد و اجرا آن مقصود نبوده است که صدور امور کثیره بنسبت یک چیز

از جهت واحده داده شده باشد و مقصود از اجراء آن ابطال این امر است

لزوم تحقق جهات کثیره در صدور امور کثیره است بمنزله عکس نقیض این قاعده

که طرفین

ت و در غیر این موارد

در غیر واحد حقیقی

که در واحد حقیقی

زاد از صدور در قاعده

عدم ذاتی و جواز

یت وجودی و

اغ بسیر رونی

جوهری و هلاکت ذاتی و بطلان ماهیتی که از این ... افاضه فیض وجود

و رشح نوریت ... اتحاد ... بوجوب سابق و ضرورت سابقه تعبیر می‌نمایند

میباشد

که طرفین آن برهانی و مستحکم الاساس و المبانی است و در غیر این موارد

و امثال آن هم بدون تقیید اجزاء آن جائز نیست و بهر حال در غیر واحد حقیقی

دارای فوائد بسیار و عوائد بیشمار نباشد و توانا نشده که در واحد حقیقی

محقق میگردد در این قسم همه اینها محقق میشود بارقه الهیه مراد از صدور در فا

شریفه صدور ایجادی ایجابی با خراج معلول از حد لیس مطلق و عدم ذاتی و جواز

ماهوی و لاشیئیت حقیقی و هلاک سرمدی و ظلمت اصلی بسر لیت وجودی و

نوریت اینیتی بطرد کافه انحاء عدم و قاطبه جهات لیسیت جز داغ سیه روئی

جوهری و هلاکت ذاتی و بطلان ماهیتی که از این خراج و افاضه فیض وجود

و رشح نوریت انحاء لیسیت بوجوب سابق و ضرورت سابقه تعبیر میمانند

میباشد

میباشد نه مطلق فاعلیت و مبدئیت و علیت در وجود و لو بر خالقیت ابداعی

و تتمیم قابلیت و استعداد ذاتی و وجودی معلول و بعبارت دیگر مراد بمصدر

واحد در این قاعده فاعل باصطلاح حکماء الهیین و فلاسفه موحدین یعنی معطی و

جود و مبدء ایجاد است نه فاعل باصطلاح حکیم طبیعی و فیلسوف کیانی یعنی مبدء

حرکت و منشاء تغیر و خروج از قوه بفعلیت میباشد چه علت اعدادی

بودن شیئی واحد یا علت مادی یا شرط و متمم وجود یا ایجاد یا قابلیت و بو

برای امور کثیره در نظر کثیری از ارباب معرفت و ارباب حکمت ممتنع نبوده و امر

امکان و جواز خارج نیست چنانکه حرکت فلکی علت اعدادی برای صدور مرکبات

عنصریه و موالید ثلث و رابط حوادث و موجودات جوازیه و اثره بقدیم مطلق و حکیم

علی

انیت طرد لیسیت

علی الاطلاق و هیولای اولی را دارا بودن وحدت شخصیه علت قابلی و مادی برای

بسایط و مرکبات است تا اثر تابش صنوء کواکب و تیر اعظم در تمونامیات

مشروط بقرب آنها از سمت الراس سکان اقالیم و قطان بلدان میباشد بلکه

برخی علت غائی بودن شیئی واحد را برای امور کثیره تجویز و آنرا ممتنع نمیدانند

چنانکه عقل واحد را غایت اشواقیه حرکت کواکب ثابته و متکثره و متعدد دیگر دارا

هستند میدانند و همچنین واجب الوجود بالذات و حق تعالی شانه و تقدست

اسمائه را که متصف بحق وحدت حقه حقیقیه و بسیط من جمیع الجهات است در نزد آنها علت غائیه

قاطبه موجودات عالیه و سافل مادیه و مجرده میباشد لکن بودن شیئی واحد شخصی

را علت صوریه مشخصه امور متکثره (زهندیاتها و هویاتها) تجویز نمیانید و الا لازم

میاید

میاید که واحد معین کثیر و متعدد بالتشخص معین و واحد بالتشخص بوده باشد

جاری در ایجاد صور عناصر در موالید صورت اخیره طولیه صورت اشیاء کثیره بمابهای کثیره

نبوده بلکه تمام آن صور بمنزله ماده واحده نسبت بصورت طولیه میباشند و بنابر

این نقض باین امور وارد نمیدانستند ولی بعقیده برخی از ارباب درایت و اصحاب

اعتبار این قاعده در قاطبه علل اعم از ایجادی و اعدادی و شرایط و قوابل جاری

سار است و شئ واحد بالتشخص از جهت واحده و حیثیت فارده شرط اعدادی یا غایت

و نحو آن نسبت با امور متکثره مختلفه بماهی مختلفه نمیباشد و دلیل آنها در این

خصوص آنستکه همچنانکه در علت وجوبیه مناسبت خاصه و خصوصیت معینه

نسبت بمعلول معین لازم است الا علیت هر چیز نسبت بهر شئی جایز بود

بنمود و امثله ایرا که طائفه اولی برای جواز علیت اعدادی و شرطی یا علت

غائی و مادی بودن شئ واحد برای امور کثیره ذکر نموده ناقض این

قاعده نمیدانند چه امور مذکوره در مثال (شمس و عقل دوم و واجب

تعالی و غیره) جز واجب تعالی تقدست اسماؤه واحد بوحدت

حقه حقیقی نبوده و عاری از شوب کثرت نمیباشد و بنابر آنکه مجرای

این قاعده واحد بوحدت حقه حقیقی باشد نقض باین امور بی

نیاز است و همچنین نقض بعلت غائی بودن حق تعالی برای

قاطبه اشیاء چه ذات مقدس حق تعالی هرچند دارای حق

وحدت حقیقیه و فرد حقیقی آن میباشد ولیکن وزان علت غائی

بودن

نبوده و از جهت واحد متصف بعلیت برای امور متعدده نمیباشند در غیر باین حرکت لوازم دانلاک بنظر متعدد در حکم واحد نیست متعدد میباشد

بودن او از برای اشیاء و زان علت فاعلی بودن آنست برای

آنها بلکه بمقتضای قاعدهٔ شریفه ماهو ولم هو و هل هو فی البسیط

واحد مرجع غائیت و اجب و منتهی بودن او برای وجودات اشیاء

که هویات بسیطه هستند بعینها علیت و مبدئیت او میباشد برای

آنها چنانکه ظاهریت و باطنیت و آخریت ذات مقدس او راجع بحیثیت

واحده و جهت فارده است کما قال عزّ من قائل هو الاوّل

والآخر والظاهر والباطن وهو بکلّ شیءٍ علیم پس چنانکه فاعلیت

ذات مقدس او برای هر چیز و نبودن موثری در دار وجود بحکم لا مؤثر

فی الوجود الا الله جز ذات کامل الصفات او قادح در قاعدهٔ شریفه نمیباشد

همچنین

همچنین علت غائی بودن آن حقیقت مقدسه برای هر چیز قادح در

قاعدهٔ مزبوره نخواهد بود بلی اگر مجرای قاعده را مطلق واحد و همه

علل اربع بدانیم ببیانیکه قبلاً مذکور گردیده هر چند بر حسب ظاهر

نقض های این امور وارد هست لیکن بنظر دقیق فلسفی نقض مزبور

وارد نیست چه امور مذکوره از جهت واحده متصف بعلیت

برای اشیاء کثیره نمیباشند بلکه بجهات عدیده بشرحیکه در

محل خود مذکور شده متصف بآن میگردند بارقهٔ صمدانیه

در السنهٔ حکماء الهیین و فلاسفه بارعین دو قاعدهٔ مذکوره

کثیر الدوران است که تا کنون بنصاب تحقیق نرسیده که آیا

مجرای

وجهت فارده

مجرای این دو قاعده بیک چیز است یا اینکه هر یک دارای مجرای
علیحده وجدای از دیگری و مباین با آن میباشد قاعده اول
قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد است وقاعده دوم لزوم
سنخیت و مناسبت بین فاعل و قابل است که برخی تصور نموده اند
که مجرای این دو قاعده بیک چیز است و آن لزوم تجانس و تشاکل
بین علت و معلول و اثر و موثر در وحدت و کثرت است که این معنی
مؤدای هر دو قاعده میباشد چه اگر شیی واحد بما هو واحد مبدء کثیر
بما هو کثیر شود تجانس بین علت و معلول در وحدت و کثرت حاصل نگشته
و مؤدای هر دو قاعده منتفی میگردد و اگر سنخیت از جهت دیگر غیر وحدت
وکثرت

وکثرت حاصل باشد بدون تحقق مناسبت و تشاکل در وحدت و
کثرت بلحاظ بساطت و ترکیب بموجب قاعده الواحد صدور کثیر از واحد
جائز نبوده و بعبارة اخری مقصود از لزوم مناسبت مناسبت تامه
بلکه مناسبت تامه است و تحقق آن منوط بحصول مناسبت بین اثر و موثر
در وحدت و کثرت نیز میباشد و بنا بر این اجرای هیچیک از این دو قاعده
بدون اجرای دیگری ممکن نبوده و اگر مرجع آنها یک قاعده نمیباشد
لااقل در مجری و مورد متصادق و متوافق میباشند و برخی از محققین
بر آن رفته که بین این دو قاعده در مجری اتحاد و توافق نیست و هر یک
مباین با دیگری میباشد چه مقصود از لزوم مناسبت بین علت و معلول
نفی

نفی بینونت من جمیع الجهات و سوائیت و غیریت من جمیع الحیثیات
است چه لازمه آن آنست که معطی شیی فاقد آن باشد زیرا که
مباین من جمیع الجهات واجد کمالات مباین دیگر نبوده و نمی تواند
مبدء و موجد او شود با آنکه از بدیهیات اولیه و ضروریات است
که معطی شیی فاقد آن نخواهد بود .

ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی بخش

و این امر متوقف بقاعده الواحد نبوده و بلکه مربوط بآن نیز نمیباشد
چه ممکن است علت واحده واجد کمالات عدیده باشد از نظر
وجدان کمالات همه اشیاء و تمامیت او و در دهندگی معطی و جاعل

همه آنها باشد از انجاست که لزوم تحقق مناسبت و تشاکل بین
علت و معلول و اثر و موثر مورد اتفاق قاطبه عقلا میباشد بخلاف
قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد که عده کثیری از متکلمین منکر آن
بوده و هستند و تحقیق حق در مقام آنست که بین این دو قاعده تباین
بالذات نبوده بلکه نسبت بین انها عموم و خصوص مطلق است و قاعده
لزوم مناسبت اعم موردا از قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد
میباشد و موید آنست بیانیکه در موقع ذکر ادله اقامه شده بر قاعده
مذکوره ذکر خواهیم نمود پس از دانستن این نکته میگوئیم اگر مقصود
قائلین بلزوم تجانس بین تمام علل اربعه و معالیلشان در وحدت
و کثرت

این نیست ملخص انچه برخی از محققین در این مقام فرموده است صح

و کثرت تمسک بقاعده الواحد لایصدر عنه الا الواحد باشد عقیده
آنان باطل و ظن آنها فاسد میباشد چه علل مزبوره طرا و کلا دارای وحدت
حقه حقیقیه نبوده بلکه بشرحیکه سابقاً ذکر شد وحدت حقه حقیقیه مقصوده بذات
کروبی جهات علة العلل و مبدء المبادی تعالی شانه است و سایر علل متصف
بآن نمیباشند و شرط اجرای قاعده در نظر کثیری از ابناء معرفت و اصحاب
حکمت چنانکه قبلاً ذکر شده اتصاف بوحدت من جمیع الجهات و بساطت
بتمام حیثیات است ولی هرگاه مقصود تمسک بقاعده لزوم مناسبت باشد
هرچند قاعده مزبوره مثبت لزوم مناسبت من جمیع الجهات و الحیثیات نیست
ولی البته در تمام علل لزوم وجود مناسبت بین آنها و معالیلشان حتمی است

چه

چه ممکن نیست شئ واحد از جهت واحده شرط یا جهه یا علت غائی وصوری ونحو آن برای امور متباینه بماهی متباینه واقع شود والا لازم آید جواز بودن هر چیزی متعدد یا شرط یا غایت یا صورت برای هر شئ واین امر بضرورت عقل باطل است

اشراق ملکوتی

ازبیانات سابقه معلوم شد که واحد گاهی اطلاق میشود و از آن واحد بالشخص که جزئی منطقی بمعنی ما یمتنع فرض صدقه علی کثیرین است اراده میگردد و باین معنی بر کلیه موجودات خارجیه از عالی ودانی واجب وممکن مجرد ومادی اطلاق واحد میگردد وگاه از آن واحد بالعموم اراده میشود و از برای واحد بالعموم نیز اطلاق عدیده است

گاه

گاه واحد بالعموم گفته میشود و مراد بآن مقابل واحد بالشخص و بمعنای
عموم منطقی یعنی ما لا یمتنع فرض صدقه علی کثیرین است باین معنی از خواص
ماهیات کلیه و مفاهیم عامه ذهنیه میباشد و بر اشخاص خارجیه اطلاق نمیشود
وگاه از آن واحد بالعموم بمعنی سعه و انبساط وجودی و احاطه نوری اراده میگردد و باین معنی از
خواص موجودات خارجیه و ذوات عینیه ایست که وجود آنها محیط و واسع
باشد از قبیل فیض مقدس و عقل اول و غیره و عموم باین معنی نیز هرگاه
مراد باحاطه احاطه سریانی و انبساطی باشد بر واجب تعالی اطلاق نمیشود
و از خصائص فعل واجب تعالی و نفس رحمانی و فیض مقدس است
که از آن تعبیر بوجود عام نیز شده است و اگر مراد باحاطه احاطه غیر سریانی بمعنی قیومیت ازلیه
سرمدیه

و اگر مطلق احاطه باشد نیز [illegible] احاطه مطلقه [illegible] بر عقول مجرده و نفوس کلیه نیز میگردد چه آنها بحکم بسیطة [illegible] کل الاشیاء [illegible] محیط [illegible]

سرمدیه الهیه و بنحو احاطه قهاریت وجودی و مالک الملک و الملکوت
بودن حقیقی باشد از خواص ذات حق تعالی بوده و بغیر ذات مقدس
او اطلاق نمیشود پس بنابراین از برای واحد بالعموم چهار معنی میباشد
که یک بمعنی اول از خواص مفاهیم است و بمعنای دوم دیگر از خواص فیض مقدس
و بمعنای سوم مقصور بر واجب تعالی است و بمعنای چهارم اطلاق
بر واجب و عقول و فیض مقدس بعبارة اخری مطلق وجودات مجرده
و حقائق امریه میگردد و مراد بواحد در قاعده عقول و فیض مقدس
بعبارة اخری مطلق وجودات مجرده و حقائق امریه میگردد و مراد بواحد
در قاعده مذکوره واحد بالعموم بمعنای اول که شامل ماهیات است
نیست

منیست چه واحد آن معنی کلی است و وجود کلی منغمر در افراد و منهمک
در اشخاص است و مبدئیت آن راجع بمبدئیت افراد آنست و ممکن است
در خارج دارای افراد کثیره باشد و هر فردی مبدء چیزی باشد که فرد دیگر
مبدء آن نبوده بلکه مبدء فرد دیگری از افراد جهت اخری باشد و هرگاه واحد
واحد بالعموم کلی منحصر در فرد باشد در اینصورت در حقیقت همان فرد واحد علت
معلول آن ماهیت میباشد و آن واحد بالشخص اگر دارای جهات مختلفه باشد
صدور کثرت مستند بجهات مزبوره خواهد بود و مشمول قاعده مزبوره نخواهد بود و در هر حال
واحد بالعموم بما هو عام مبدء برای امری نبوده تا آنرا مشمول قاعده مزبوره
بدانیم و اگر فرض شود که طبیعت کلیه بما هو کلی و عام مبدء عام و کلی دیگر باشد
وگفته

وگفته شود که یک مفهوم عام کلی بمقتضای قاعده مزبوره نمیتواند مبدء بیش از
یک عام شود تا واحد در قاعده تعمیم داده شود و آنرا شامل واحد بالعموم
باین معنی نیز بدانیم علاوه بر آنکه تصور علیت بمعنای افاده وجود در مفاهیم
عام که بمقتضای الماهیة من حیث هی لیست الا هی دارای حظی از هستی و وجود
نمیباشند و کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء هستند بمذاق تحقیق و مشرب
رشیق (اصالة وجود) متعسر بلکه متعذر است اجرای دلیل داله
بر لزوم توافق بین علت و معلول در وحدت و کثرت در این قبیل از
امور خالی از شائبه اشکال نیست اگر بتوانیم دلیل را تعمیم دهیم ممکن است
واحد را نیز تعمیم داد چنانکه برخی از محققین فرموده اند
اوله

ادله بنحو ~~مستوفی در آن تحقیق خواهیم نمود~~ ولی قاعده مزبوره در واحد بالعموم

بمعنائی که مخصوص بحق تعالی باشد یا شامل آن نیست جاری میباشد بلکه مصداق

حقیقی و واقعی قاعده مزبوره بنظر قاطبه فلاسفه و محققین همان ذات حق تعالی

است که دارای وحدت حقه حقیقیه احاطیه وجوبیه است و بمعانی دیگر بنا

برآنکه مجرای قاعده را واحد بوحدت حقه حقیقیه اصلیه بدانیم جاری نیست

چه وحدت باین معنی منحصر بحق تعالی شانه است و در سایر موجودات از نفس

مقدس و عقل اول و غیره موجود نیست و اگر مجرای قاعده را تعمیم دهیم و شامل

مطلق واحد بگیریم بشرحیکه در مقدمات ذکر شده تعمیم واحد بنحویکه شامل آنها شود ممکن میشد.

مقدمه دیگر مراد از واحد در طرف علت چنانکه گفته شد در نظر اکثر حکما واحد

بوحدت

بگه

واحد واقع در

بوحدت حقه حقیقیه و بسیط محض و ساذج مطلق میباشد چه اولا وحدت صرفه

و بساطت محضه که بواجب کثرت منطلع و مشوب بلوازم محدودیت و نقص آلوده

و آمیخته نباشد مساوق با وجوب وجود بالذات و رفیق موافق و شفیق مسائق ضرورت

ذاتیه ازلیه سرمدیه است و ضرورت بحته معاند با التعلقی الجوهری و ربطی الذات بودن

شیئی و معلولیت او میباشد ثانیا بدلازم معلولیت و ضربه لازبه استنادیه بغیر محدودیت

و شوب بکثرت که اقل آن ترکب از امکان ذاتی و ماهیت و حد وجودی و حیث

مفهوم ما بالقوه و بطلان و هلاک سرمدی من حیث نفس الذات بماهی هی و مفهوم

ما بالفعل و انیت و وجود و وجوب بالغیر و طرد عدم من حیث الاستناد الی الجاعل

الحی و القیوم المطلق و الفاعل التام و فوق التمام و یا ترکب از اصل نوریت و وجود

وشدت

است و لی در طرف معلول

واحد متصف بوحدت

مزبوره نمیباشد

طرد

و شدت و ضعف که از لوازم انوار وجودیه و انیات نفس الامریه است بمذاق
حکماء رواق اشراق میباشد و بنا براین با اجتماع واحد من جمیع الجهات بودن شیئی واحد
با اتصاف معلولیت و ظلیت و ارتباط بغیر ممکن نمیباشد تا گفته شود که مراد از
واحد در قاعده مزبوره در طرف علت و معلول واحد من جمیع الجهات است بلکه در طرف
معلول مقصود از واحد بسیط واحد بسیط خارجی است که مرکب از جهات متعدده
متاصله نباشد مانند عقل اول که در قرع انبیق عقل و تخوم ذهن منحل بدو یا به یا چهار یا شش جهت
باشند جهات مذکوره در محل خود منحل میگردد ولی در خارج بسیط و واحد است
و تعدد این جهات از جهت عدم تاصل و عدم اعتباریت آنها ضرر بجهت قادح در وحدت
شخصیه او نیست بعبارة اخری مقصود از قاعده مزبوره تلازم بین علت و معلول و تعاکس بین اثر و موثر
در صدور

در هر حکم اجتماع نقیضین است و ایتلاف متنافیین

در اصل وحدت و کثرت است نه در کیفیت آن مخض مرام فلاسفه عظام
از این قاعده کثیر الثمره و الفائده آنست که از علت واحده و در مرتبه
اولی جز یک چیز که در خارج بسیط و عاری از شوائب کثرت و ترکیب خارجی
انضمامی باشد صادر نخواهد شد و اگر این شیئ صادر دارای کثرت عقلی بوده
و در تخوم عقل بجهات عدیده منحل شود فقط یک جهت آن متاصل و صادر از
مبدء و مبدء اثر میباشد چه اینکه ترکیب اتحادی بین متحصل و لا متحصل است و معلول
از آن جهت که مستند بعلت واحده است باید واحد باشد و لو از حیث دیگر فی
نفسه و فی حد ذاته عاری از کثرت نباشد و این معنی منافی با قاعده لزوم تشاکل
بین اثر و موثر و علت و معلول و وجوب تشابه و تناسب بین صادر و مصدر و عکس
و عاکس

و متاصل و لا متاصل صح

و عاکس و ظل و ذی ظل بمقتضای قل کل یعمل علی شاکلته در وحدت و کثرت
و بساطت و ترکیب نیست چه این جهات کثیره و حیثیات متعدده
متاصل نبوده و بنحویکه ذکر شد آنچه متاصل و مستند بعلت و اثر مبدء
و مبدء اثر و متحقق بالذات بدون شائبه مجاز و مجعول بجعل بسیط بالذات
است بیش از یک چیز و متجاوز از یک امر نمیباشد که آن امر در نظر ابناء تحقیق وجود
و در نظر حزب دیگر ماهیت یا اتصاف آن بوجود است و سایر جهات بعین جعل
او مجعول و انتساب و استنادشان بمبدء واحد و جعل فارد و جعل بسیط
و ترکیب آنها بعرض و تبع جعل بسیط و ارتباط آن چیز است و بعبارة اخری
چون سایر جهات عدمیه اعتباری و متاصل نمیباشند محتاج بعلت دیگری

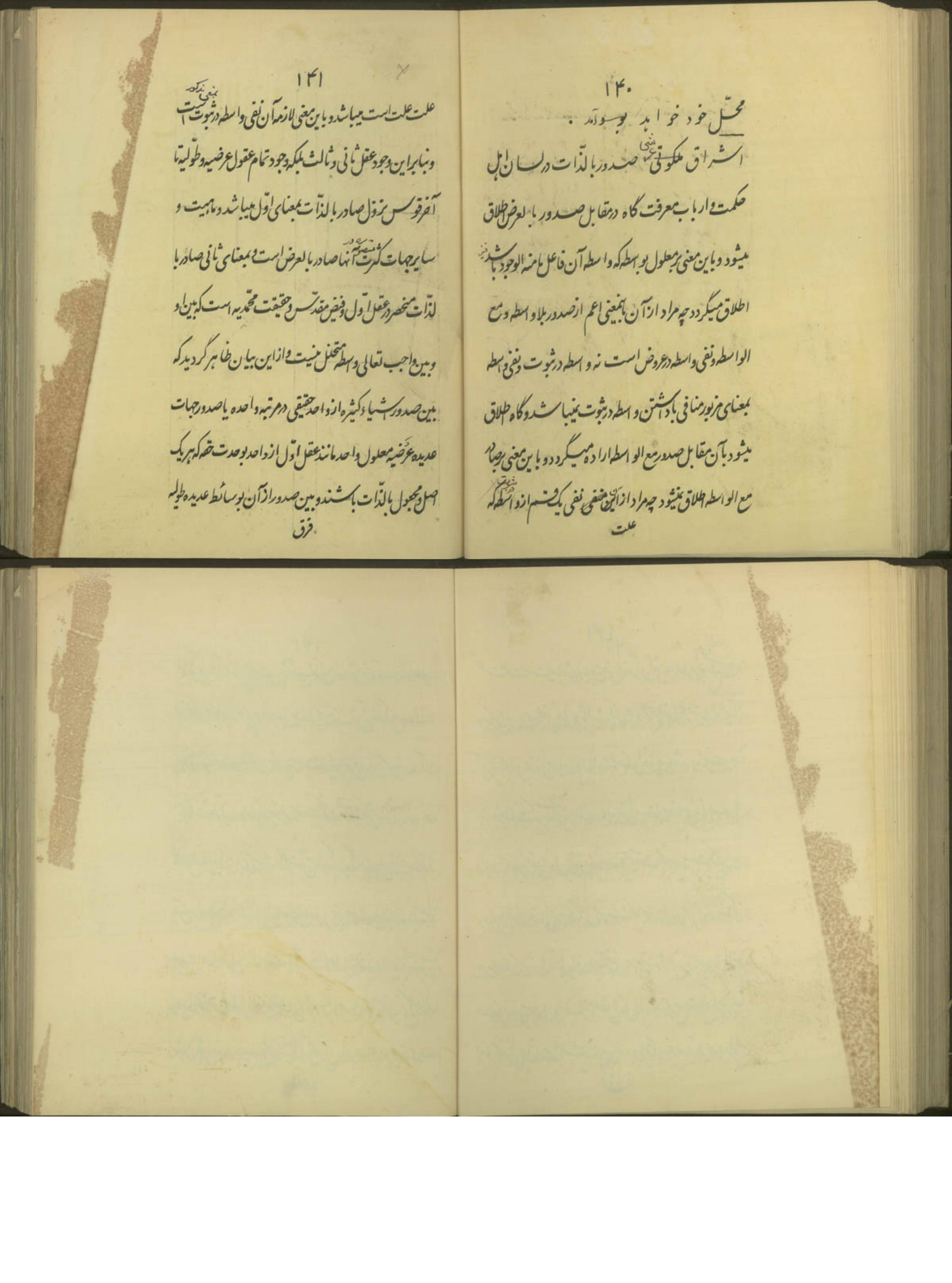
غیر از

غیر از علت امری که اولا و بالذات صادر از مبدء است نبوده و صدور
آنها بالعرض از مبدء قادح در قاعده مزبوره نخواهد بود هرگاه گفته شود
که صادر اول اگر دارای جهات کثرت مطلقا نباشد مبدء صدور کثرت
در مادون و استناد آن بمبدء اعلی و واسطه در فیض بطریقیکه حکماء تصور فرموده اند
نمیباشد چه از او فقط یک چیز بیش صادر نخواهد شد و کثرت عرضی در مراتب
نازله محقق نمیگردد و اگر دارای کثرت باشد و آنجهات همه متاصل و در مرتبه
واحده مستند بمبدء اعلی باشند لازم آید صدور کثرت از واحد حقیقی و قادح در قاعده مذکوره
مذکوره منقدح خواهد شد و اگر یکی از آنها مستند بعلت شود و مابقی بدون علت موجود
شوند لازم آید وجود ممکن بدون علت تحقق یابد و منافی با اثبات شده میباشد و مستلزم ترجیح بلا مرجح

و اگر

واگر یکی از آنها اولا وبالذات صادر شود ومابقی متوسطا وبطور ترتب
طولی صادر گردند باز کثرت عرضیه در مراتب نازله بنحویکه مقصود حکما است
حاصل نمیشود واگر برخی اصیل وبرخی دیگر اعتباری باشند امر اعتباری
چگونه مبدء صدور کثرت وارتباط وجود امور متاصله خارجیه بمبدء اعلی
میگردد جواب این گفته از بیان سابق ظاهر میگردد چه مختار از این
شقوق همان شق اخیر است که یکی اصیل واول صادر از مبدء ومابقی
اعتباری ودر صدور وجعل تابع آن امرند ولی مقصود از اعتباری
در این مقام امر شیئی معقول ثانی منطقی نیست بلکه مراد معقول ثانی
فلسفی است که در خارج دارای منشاء انتزاع میباشد لیکن دارای ما بازاء
نیست

نیست ونظر بانکه مقصود از وساطت این جهات در صدور کثرت فاعلیت
ما منه الوجود نبوده تا گفته شود که امر اعتباری بمعنای ثانی قابل برای وساطت
در فیض بمعنی مذکور نیست بلکه مراد از آن فاعل ما به الوجود وتکثر فیض است که امر
اعتباری بمعنای مذکور می تواند منشاء صدور کثرت فاعل ما به بمعنی از
برای ما دون خود بشود وچون ترکیب این جهات از قبیل ترکیب بین متحصل و
لا متحصل ومتاصل ولا متاصل است وامر لا متاصل در صدور از علت بعین
جعل متاصل مجعول میگردد ومحتاج بجعل علیحده نیست صدور این جهات
کثیره از واجب الوجود بعرض صدور جهت اصلیه ودخالت آنها در تکثیر فیض
قادح در قاعده الواحد نمیگردد وشرح مستوفی رد این اشکال در
محل



محلّ خود خواهد بود آمد .

اشراق ملکوتی عنهما صدور بالذّات در لسان اهل
حکمت و ارباب معرفت گاه در مقابل صدور بالعرض اطلاق
میشود و باین معنی بر معلول بواسطه که واسطه آن فاعل ما منه الوجود باشد
اطلاق میگردد چه مراد از آن با بمعنی اعم از صدور بلاواسطه و مع
الواسطه و نفی واسطه در عروض است نه واسطه در ثبوت و نفی واسطه
بمعنای مزبور منافی با داشتن واسطه در ثبوت نمیباشد و گاه اطلاق
میشود با آن مقابل صدور مع الواسطه اراده میگردد و باین معنی بر صادر
مع الواسطه اطلاق نمیشود چه مراد از این معنی نفی یک قسم از واسطه که
علت

علت علت است میباشد و باین معنی لازمه آن نفی واسطه در ثبوت است
و بنابراین وجود عقل ثانی و ثالث بلکه وجود تمام عقول عرضیه و طولیه تا
آخر قوس نزول صادر بالذّات بمعنای اوّل میباشد و ماهیت و
سایر جهات کثرت آنها صادر بالعرض است و بمعنای ثانی صادر با
لذّات منحصر در عقل اوّل و فیض مقدّس و حقیقت محمّدیه است که بین او
و بین واجب تعالی واسطه متخلّل نیست و از این بیان ظاهر گردید که
بین صدور اشیاء کثیره از واحد حقیقی در مرتبه واحده یا صدور جهات
عدیده عرضیه معلول واحد مانند عقل اوّل از واحد بوحدت حقه که هر یک
اصل و مجعول بالذّات باشند و بین صدور از آن بوسائط عدیده طولیه
فرق

فرق بین و آشکار است چه قسم اول مورد قاعده مزبوره و خارج
از نقطه امکان و حریم جواز میباشد بخلاف شق دوم که مورد قاعده
نبوده و از حدود امکان خارج نیست زیرا مرجع آن استناد آن
بجهات طولیه و وسائط ثبوتیه است که در صدور (تحقق) کثرت (عرضیه) در ما دون
عقل اول از آن بدی نیست و همچنین معلوم گردید که صادر مع الواسطه که واسطه
آن واسطه در ثبوت باشد معلول معلول شیء است بعبارة دیگر معلول
مع الواسطه معلول واسطه است بالذات و معلول علت واسطه است بسبب
واسطه بخلاف معلول بالعرض بمعنای دوم (واسطه در عروض) که معلول
معلول شیء نبوده بلکه بعین مجعولیت (معلول بالذات) او مجعول و بوجود او موجود است
نه بوجود

علیحده و نیز صدور امور کثیره از شیء واحد بجهات عدیده که برخی
متأصل و مابقی اعتباری و مجعول بالعرض باشد صدور بالعرض
بمعنای مزبور نبوده بلکه مصداق صادر بالذات میباشد چنانکه عقل
ثانی و فلک اول بعقیده مشائین مستند بعقل اولند و باستناد او مستند
بواجب تعالی میباشند و صدور آنها صدور بالذات است نه بالعرض
بمعنای فوق الاشعار و صدور بالعرض بمعنی مزبور منحصر بموارد نیست
که یک شیء صادر از علت باشد بالذات و اشیاء دیگر بعین صدور
وجعل او صادر و مجعول باشند مانند ماهیت و امکان و تعقل ذات
مبدء و وجوب بالغیر در عقل اول که همه آنها بجعل وجود او بالعرض مجعول
و بعین

و بعین صدور او از واجب تعالی صادر میگردد و معلول وجود نمیباشند
بلکه معلول و مجعول جاعل وجود هستند ولی بجعل بالعرض و پس از دانستن این
مقدمه میگوئیم مراد از صدور از واحد حقیقی در قاعده مزبور صدور
بلا واسطه و بالذات بمعنی دوم است و بنا براین مفاد قاعده آنست
که از واحد من جمیع الجهات در مرتبه واحده بالذات یعنی بدون
واسطه در ثبوت یک شیء صادر میگردد نه بمعنای اول چه عقل اول
با آنکه دارای جهات عدیده است و برخی از جهات او متاصل در
جعل و مابقی بعین جعل او مجعول هستند بشرحیکه قبلاً اشاره شد
من جمیع الجهات مستند بواجب تع است النهایه برخی از جهات
او

او مجعول بالذات و برخی مجعول بالعرض میباشد پس نمی توان گفت
از شیء واحد بوحدت حقه حقیقیه جز یک چیز که دارای یک جهت باشد که
آن مجعول بالذات مقابل مجعول بالعرض باشد صادر نمیگردد و الا منقوض بعقل اول خواهد شد
تنویر عقلی ارباب بصیرت و اصحاب درایت نظیر اعتبارات را که در ماهیت ملحوظ نموده
از قبیل لابشرط مقسمی و قسمی و بشرط لا و بشرط شیء در حقیقت وجود نیز اعتبار
فرموده و گفته اند حقیقت وجود هرگاه ملحوظ شود من حیث هی و بما هی صرف
الانیه و محض الوجود من دون اعتبار تعین او اسم او رسم معها اصطلاحاً حقی
اعتبار [عدم الاعتبار صح] از او بوجود حق و حق الوجود و غیب الغیوب و غیب هویت و عنقاء
مغرب و هویت مطلقه و مغربه و مقام لا اسم له و لا رسم له و امثال آن
از

بعلاوه بر خلاف برهان [illegible] و التزام بان مستلزم [illegible] حصول کثرت عرضیه و تعطیل رحمت رحمانیه و رحیمیه میباشد صح

از تعبیرات والقاب عرفانیه تعبیر می نمایند وهرگاه ملحوظ شود بما هو عام و
مطلق یعنی بما هو مقید بالاطلاق والانبساط وسعه الوجودیه ازاو بوجود عام
ومطلق ورحمه رحمانیه وفیض مقدس ونفس رحمانی وحق مخلوق به ومشیت ساریه
در ذراری ودراری ورحمت واسعه وامثال آن از تعبیرات تعبیر می نمایند
وهرگاه ملحوظ شود بشرط جمیع تعینات نوریه واسماء وصفات جلالیه
وجمالیه وکمالیه وقهریه ولوازم آن اسماء که از آنها باعیان ثابته
تعبیر میشود از آن بوجود بشرط شیء ومقام ظهور ذاته لصفاته اسماء وصفاته و
حضرت واحدیت ومقام اسماء وصفات وفیض اقدس ومقام قاب
قوسین ومقام جمع وحقیقت محمدیه وتعین ثانی ونحو آن تعبیر میگردد

وهرگاه

وهرگاه ملحوظ شود باعتبار اتصاف آن باحدیت ذاتیه لابشرطیه که متعلق
با کثرت در او ملحوظ نشود وفقط یک تعین که ظهور ذاته بذاته باشد در او اعتبار شود
گردد از آن بمقام احدیات لابشرطیه ومقام رؤیه المفصل مجملا وظهور ذاته
لذاته بذاته ومقام تعین اول واو ادنی وجمع الجمع ~~ووجود بشرط لا~~ تعبیر میگردد
وهرگاه باعتبار نفی کافه تعینات بماهی تعینات وطرد کافه الاعدام
والنقائص ومن حیث اتصافه بالوحده المقابل للکثره ملحوظ شود از آن
بمقام احدیت بشرط لائیه تعبیر میگردد وهرگاه لحاظ شود باعتبار اتصاف
برخی از تعینات کمالیه ونعوت جمالیه وجلالیه ازاو بوجود مقید تعبیر گردد
میگردد وحقیقت حق تعالی بنظر اکثر ارباب عرفان وتحقیق وجود لابشرط

مقسمی

معنی و مقام غیب الغیوب است و بنظر برخی دیگر وجود بشرط لا اسمی

بمعنای اخیر میباشد و از انجاست که برخی از عرفا و شامخین فرموده‌اند

وجود الحق ذاته و الوجود المطلق فعله و المقید اثره و برخی دیگر فرموده اند

الوجود المطلق ذاته و الوجود العام فعله و الوجود المقید اثره و مراد آن بوجود

مطلق اطلاق سریانی و انبساطی که از خواص فعل واجب است نیست بلکه

مراد اطلاق احاطیه قیومی که مساوق با صرفت تامه و بساطت حقه وجود

است میباشد

نکته عرفانیه احکام وجود و ماهیات در اطلاق و تقیید

تخالف و منعکس است چه ملاک اطلاق و کلیت در وجود احاطه و

ستیعاب

استیعاب و فرط فعلیت و غایت صرافت و خلوص از کافه قیود

عدمیه و تعینات و حدود امکانیه است که لازم آن احاطه بتمام فعلیات

محدوده و اندکاک کافه انیات در ذات او است و ملاک اطلاق

و کلیت در مهیت فرط ابهام و نداراتی و غایت لاتحصل و امکان للاطرفه

است و احاطه و استیعاب نیز در وجود چنانکه در مقدمات سابقه مذکور

شده بدو نحو متصور میگردد اول بنحو احاطه قیومیه ازلیه سرمدیه

وجودیه و قهاریت الهیه از قبیل احاطه عاکس بعکس و ظل و ذی ظل

و حقیقت برقیقت چنانکه در وجود حق تعالی نسبت بوجودات

امکانیه متصور است و از این اطلاق باطلاق احاطی و قیومی و استیعابی تعبیر میشود

وتارة

و تاره بنحو سریان و ظهور نور در مراتب بسیطه و درجات وجودیه خود
میباشد که از آن باطلاق وجودی و سریانی و انبساطی
مانند فیض مقدس و نفس رحمانی نسبت بدرجات وجودیه
خود تعبیر میگردد و ملاک این سریان نیز قوه وجود و کمال
فعلیت و فرط التحصیل و اضافه نوریه اشراقیه است که طرف آور
میباشد و تابع طرفین نیست بخلاف سریان کلی طبیعی و ماهیات
که ملاک آن فرط لا التحصیل و صرف ابهام و استهلاک در افراد میباشد
و کلیت طبیعیه و همچنین اطلاق سریانی وجودی در واجب
تعالی متصور نیست چنانکه شیخ شبستری می فرمایند

حلول و اتحاد اینجا محال است — که در وحدت دوئی عین ضلال است

ولی اطلاق بمعنای اول از خواص واجب تعالی تقدست اسماؤه و جل کبریائه است
و هرگاه در لسان عرفا ذات واجب تعبیر بوجود
مطلق شود چنانکه مولوی فرماید .

ما عدمهائیم و هستیها نما — تو وجود مطلق و هستی ما

مراد آنها از مطلق همان اطلاق احاطی قیومی است که
مساوق با وجوب وجود بالذات است و وحدت
هر دو قسم از کلی وجودی وحدت عددی نیست
که از سنخ خود دارای ثانی باشد بلکه وحدت غیر

عددی است که از سنخ خود دارای ثانی نیست چه کلی احاطی
وجودی مساوق با وجوب وجود است چون صرف الوجود و محض
الانیه و منزه من کل حد و ماهیه است و صرف الشی لا یتثنی
و لا یتکرر است از برای او ثانی تصویر نمیشود تا آنکه
وحدت او وحدت عددی باشد چنانکه شیخ اتباع
رواقیین فرموده صرف الوجود الذی لا اتم منه کلما فرضته
ثانیا له اذا نظرت الیه فوجدته فاذا هو هو و اما کلیت بمعنای سریان
وجودی که از خواص فیض مقدس و نفس رحمانی است
گرچه صرف وجود بمعنای اول در حق او صادق نیست

ولی

ولی چون ماهیت ندارد و متصف باول و اول حدود نمیباشد
و محیط بتمام مادون است و تکرار در او متصور نیست چه تکرار
او تکرار در تجلی و مستلزم تکرار در متجلی است و بسبب قاعده
الواحد نیز ثانی برای او متصور نمیگردد و وحدت او نیز وحدت
عددی نبوده بلکه وحدت غیر عددی است که در مرتبه
خود از برای او ثانی غیر متصور است و نظر بآنکه بمقتضای
قاعده مزبوره و همچنین بمقتضای لزوم مناسبت و مشاکلت
بین علت و معلول و اثر و موثر بحکم قل کل یعمل علی شاکلته باید
صادر اول از مبدء تعالی در ابتدای وجود همان فیض مقدس و نفس
رحمانی.

رحمتی وسعت کل شیء ... رحمانیه

رحمانی باشد که در وحدت و احاطه و اطلاق و در او ماهیت
مشابه مبدء اعلی و صرف الوجود است لذا قاطبه ارباب
ذوق و عرفاء مشامخین آنرا صادر اول میدانند لکن فلاسفه
عظام و حکماء فخام با توافق بر این قاعده برآن رفته اند که
صادر اول و اول صادر از حق عقل اول است چنانکه در
حدیث شریف نیز وارد شده است اول ما خلق الله العقل
و عرفاء و اصلین برای اثبات اینکه صادر اول فیض مقدس
و وجود عام است نه عقل اول بشرح ذیل دلائلی ذکر فرموده اند
اول آنکه وحدت عقل اول از جهت مشوب بماهیت وحدت
عددیست

عددیست و مناسبت با واجب الوجود از حیث وحدت
ندارد لذا ممکن نیست که صادر اول باشد
دوم آنکه فیض مقدس دارای ماهیت بمعنی مطلق حد نیست و از
این حیث نیز مشاکلت با واجب تعالی دارد بخلاف عقل
اول که بعقیده مشائین زوج ترکیبی است و بعقیده اشراقیین
نیز عاری از مطلق حد نمیباشد و از این حیث نیز مشاکلت
با واجب تعالی نداشته و صادر اول نخواهد بود
سوم آنکه هرگاه صادر اول عقل اول باشد صدور سائر
اشیاء از حق تعالی مع الواسطه خواهد بود و بنابر آنکه فیض
مقدس

مقدس صادر اول باشد همه وجودات بعین جعل فیض

مقدس مجعول خواهد شد و مصداق آیه شریفه وما امرنا

الا واحده وقول خواجه (حافظ شیرازی) .

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود ... یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

محقق میگردد .

چهارم — استناد آثار خیریه وجودات مقیده بواجب تعالی بمقتضای

قل کل من عند الله بجعل واحد بنابر مجعولیت فیض مقدس

از جهت عینیت مطلق با مقید بظهور حقیقت و بدون مشابه

مجاز صحیح خواهد بود و معنای حقیقی لا جبر و لا تفویض بل امر بین

الامرین

الامرین واضح و آشکار میشود بخلاف آنکه مجعول عقل اول باشد

که استناد آنها بواجب تعالی بلسان سبب سوزی و نفی

اسباب است و از قبیل اثر الاثر اثر است و بعباره

اخری استناد مع الواسطه و بفاعل البعید و بجعلهای متعدده است

پنجم — هرگاه فیض مقدس را صادر اول بدانیم تمام

موجودات آفاقیه و انفسیه اسماء تکوینی حق خواهند بود

و حقیقت آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین

لهم انه الحق ظاهر میشود بخلاف آنکه عقل اول را صادر اول

بدانیم که وحدت او وحدت عددیست و سایر موجودات

تعینات

تعینات او نیستند ولو آنکه بوساطت او حاصل شده اند

ششم — مجعولیت فیض مقدس مصحح علم حضوری اجمالی انکشافی حق تعالی بجمیع اشیاء بعقل بسیط و اضافه اشراقیه میباشد چه ظهور او برای حق تعالی بعینه ظهور کل شیء است که همه از تعینات آن فیض واحد میباشند بخلاف عقل اول که حضور او مصحح علم حضوری اشراقی سوا حاطی کل شیء بکل شیء نیست چنانکه برخی از مشائین تصحیح علم واجب را بما دون عقل اول ارتسام صور اشیاء قرار داده و و حضور خود او را مصحح آن ندانسته اند

هفتم

هفتم — مجعولیت فیض مقدس مصحح تبدل مفاض با بقاء مفیض و استمرار فیض چنانکه مفاد یا من فیضه دائم است میباشد و در شعر مولوی معنوی نیز باین معنی اشاره گردیده است .

شد مبدل آب این جو چند بار   عکس ماه و عکس اختر برقرار

چه فیض مقدس ساری در کل شیء است و نسبت او بمبدء تعالی نسبت عکس و عاکس و ظل و ذی ظل است و بقاء او بقاء کل شیء است و تبدل تعینات او مستلزم تبدل او نیست بخلاف عقل اول که وجود اشیاء از تعینات او نبوده تا گفته شود

بقاء

بقاء او مستلزم بقاء دوام مطلق فیض ساری در درازی

و درازی است

هشتم — مجعولیت فیض مقدس مصحح امکان فقری

و وحدت انبساطی اطلاقی شمولی است چه او بذاته منبسط بر هیاکل

ماهیات و قوابل امکانیه نمیباشد و تمام وجودات اشیاء

بعین جعل او مجعول آن میباشد و بعبارة اخری بنا بر مجعولیت

فیض مقدس در حصول کثرت احتیاج بتصور تعدد جعل و

حصول وسائط بنظر دقیق نمیباشد بخلاف آنکه مجعول عقل اول

باشد چه آنکه بنا بر مجعول بودن فیض مقدس بر حسب انبساط

فیض

فیض مقدس و ظهور او در مراتب عالیه و سافله که از لوازم حقیقت

نور وجود است قهراً مراتب عدیده و تعینات کثیره

در مراتب صعودی و نزولی حاصل خواهد شد بدون احتیاج

بلحاظ جهات عدیده در صادر اول و هر گاه صادر اول عقل

اول نباشد بشرحیکه فوقا نیز اشعار شد استغناء از جهات

عدیده حاصل نمیشود

یازدهم — بنا بر مجعولیت فیض مقدس بینونت او با حق

تعالی فقط از یک جهت که تقیید او بعموم و انبساط و عدم تقیید

میباشد امر خواهد بود و بینونت عزلی بین او و بین حق تعالی غیر

متصور

مقصوّر است بخلاف عقل اول که از جهت شوب ماهیت

وامکان ذاتی مشوب بظلمت است و بینونت او با حق تعالی

از این حیث عزلی است با آنکه بینونت خلق با مخلوق مقتضای

فرمایش ارانک توحید خاتم الاولیاء والاوصیاء علیه

الاف التحیه والثناء بینونته عن خلقه بینونته صفة لا عزلة بینونة

وصفی است این پاره از جهاتیست که عرفا برای انتخاب

مجعولیت فیض مقدّس مذکور داشته وبرخی از فلاسفه

عظام در تمریض این مویدات بیاناتی نموده اند که چون

بنای این رساله بر اختصار است وبعلاوه بنظر نگارنده قول

تحقیق

تحقیق که مختار صدر المتالهین وسائر حکماء متاخرین است

مجعولیت فیض مقدّس ونفس رحمانی است بذکر آن

اطاله کلام نمانما نمی‌شیم .

انارة ربانیه — صدر متالهة الاسلام علیه شآبیب

رحمة الله الملک العلام بجابر این دو قول بدین نحو جمع فرموده

که نظر قائلین بمجعولیت عقل اول بآنست که فیض مقدّس

بمنزله معنای حرفی ونفس تعیّن وفیض است نه مفاض

ومستعین وعقل اول صادر ومفاض واول تعین طاریه بر

فیض مقدس است وبنا براین هرگاه منظور تعین اول

تعینات

تعینات و فیض اوّل باشد مصداق آن همان فیض
مقدّس خواهد بود و هرگاه منظور تعیّن مفاض و متعین
باشد مصداق آن همان عقل اوّل است چه فیض
مقدّس نفس علّیت و صدور است نه مفاض
و صادر و منظور حکما از صادر اوّل مفاض و متعین و اوّل
تعین طاری بر فیض مقدس است و منظور عرفا تعین
اوّلین فیض و جلوه و ظهور حق تعالی است و بنابراین بین آن
دو قول تهافتی بنیاد نشد و تحقیق این فرموده بدین
نحو است همچنانکه من باب التشبیه بوجه بعید اوّل

ظهورات شمس سمائی که بوجهی مظهر شمس الشموس حقیقت
الٰهی است ضوء عامی است که در همه آفاق منبسط میگردد
و اوّل تعینیکه در مقام انبساط برای او حاصل میشود مرتبه شدیده
متصله بقرص شمس است و بعد از آن مراتب دیگری در قوس
نزول برای نور او از جهت انبساط فیض و قرب و بعد آن
از قرص شمس که بشدّت و ضعف و نقص و کمال مختلف و یا بواسطه
اختلاط با الوان زجاجات و اختلاف آفاق و اجسام
اختلاف پیدا می نمایند و انوار متکثره و مراتب نامحدوده
آنها باعتبار صعود و نزول آن ضوء عام حاصل میشود

پس صحیح است گفته شود اول ظهور و تابش از شمس
خارجی همان تابش و ضوء عام است و سایر مراتب باعتبار
بسط و قبض او حاصل میشود و بوجهی صحیح است گفته شود
اوّل ظهور و جلوات شمس درجه شدیده متصله بقرص او است
که اوّل تعین آن ضوء عام و فائض از شمس میباشد و باقی
بواسطه ظهور آن مرتبه در مراتب نازله نه بنحو تجافی (از مقام) بلکه بطریق (تجلی و)
القاء فیض حاصل میشود و برخی بر آن جناب ایراد نموده که بنا بر
تحقیقیکه خود ایشان فرموده و مطابق برهان صحیح و عقل
مضاعف است مفاض و مجعول بالذات بایستی نفس

الربط باشد والا در مرتبه ذات و تخوم حقیقت خود هرگاه
مستغنی از غیر و غیر مرتبط باو باشد در مرتبه متاخره
مرتبط نخواهد شد و هرگاه مرتبط بشیء آخر باشد مستلزم
دور و تسلسل خواهد بود و هرگاه نفس الربط باشد ثبت مطلوب و مدعی ثابت خواهد شد
المطلوب و مفاض اوّل بودن عقل اوّل بنا بر دارا بودن
مهیت که معتقد قاطبه مشائین است مستلزم آنست که
مفاض بالذات شیء له الربط باشد نه نفس الربط
و بنا بر این مخالفت آن ~~مقصود حکما را~~ آنچه که ایشان فرموده اند
حمل نمود که بجهه نفس الربط بودن مفاض بالذات مختار کثیری

فرمایش [illegible] حکما [illegible] صادر بودن عقل اول را میتوان بر وجهیکه صح

از حکماء است که عقل اول را صادر اول میدانند و بنا بر
این جمع مزبور صلح من غیر تراض الخصمین است
و این ایراد بر آنجناب بنظر نگارنده وارد نیست چه عقل اول
هر چند از حیث تلطخ بماهیت بمذاق مشائین نفس الربط
نیست و از انجهت مرتبط بمبدأ اعلی نمیباشد ولی چون مفاض بالذات
در نظر غالب از حکماء که قائل باصالت وجود و اعتباریت ماهیت
میباشند وجود عقل اول است و ماهیت آن و وجود عقل
اول بما هو وجود نفس ربط بعلت است نه شیء له الربط پس از
این نظر می توان گفت که عقل اول از حیث وجود صادر از مبدء

مرتبط بمبدء اعلی از قبیل ارتباط ظل بذی ظل میباشد و بنا بر این
از این حیث اشکالی بر آنجناب وارد نیست ولی بجهات دیگر
که در محل خود ذکر نموده ایم و برخی بعداً اشعار خواهد شد صادر
اول بودن فیض مقدس قول موافق تحقیق و نظر دقیق میباشد
و مقصود صدر المتالهین نیز ترجیح قول صادر اول بودن عقل
اول نبوده بلکه مقصود آنجناب بیان وجه جمعی بین دو قول مزبور
چنانکه قبلا ذکر شده بوده است و خود آنجناب در اسفار
اربعه و کتب دیگر خود تصریحاً یا تلویحاً قول بصادر اول بودن فیض
مقدس را اختیار فرموده است .

بازغهٔ صمدانیه — منکرین قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد
چند فرقه میباشند برخی اصل قاعده را انکار و صدور
اشیاء کثیره را از واحد بوحدت حقه حقیقیه تجویز نموده اند و
و آنها جمعی از متکلمین هستند که امام رازی و غزالی از آنها
متابعت نموده و این قول را اختیار کرده اند و برخی دیگر
اصل قاعده را مسلم داشته ولی آنرا تخصیص بفاعل موجب
داده و در فاعل مختار جاری ننموده اند که صدور اشیاء کثیره را
از فاعل واحد مختار تجویز میکنند و در حقیقت مرجع قول آنان
بواحد حقیقی ندانستن حق تعالی بمعنای مذکور در تجویز قاعده است
چه

چه فاعل مختار در نظر آنان فاعلیست که بقصد و داعی زائد
از او فعل صادر شود یا ارادات و اختیارات متعدده زائد
بر ذات دارا باشد یا آنکه اراده و اختیار او واحد باشد
لیکن از حیث تعلق متعدد باشد البته چنین چیزی واحد
من جمیع الجهات و الحیثیات نخواهد بود و صدور اشیاء
کثیره از او بر حسب ارادات متعدده زائد بر ذات یا تعلقات
متعدده اراده واحده قادح در قاعده مزبوره نمیباشد و برخی
بنحو اجمال صدور اشیاء کثیره را از واجب تعالی تجویز نموده
ولی تصریح ننموده اند که از جهت واحد بوحدت حقه حقیقی ندانستن
ذات

ذات کرو بی جهات مبدا اعلی است قائل بقدماء ثمانیه و
صفات زائد بر ذات حق تعالی هستند با آنکه اصل قاعده را مسلم
میدانند ولی چون اکثر این فرقه معلوم میگردد که واجب تعالی را
مشمول این قاعده ندانسته و اورا واحد من جمیع الجهات والحیثیات
نمی دانند و عده از متکلمین که قائل بتجسم مبدا اعلی هستند از
این جهت واجب را مشمول قاعده نمی دانند و صدور اشیاء
کثیره را در مرتبه واحد از واجب تعالی تجویز نمایند و برخی از جهت
قول بمعانی و احوال زائد بر ذات حق آنرا مشمول قاعده ندانسته اند
و از فرمایش محقق طوسی و حکیم قدوسی در نقد محصل مستفاد میگردد
که اصل

اشاعره که قائل بزیادت صفات گردیده جهات حق تعالی بر ذات مقدس او میباشند در حقیقت

که اصل قاعده بین اشاعره و معتزله از متکلمین اتفاقی است
و هرگاه صدور اشیاء کثیره را از واجب در مرتبه واحده تجویز
نمایند از جهت آنست که ذات مقدس حق او را واحد بوحدت
حقه حقیقیه نمی دانند چنانچه فرموده آن بزرگوار که در اول مبحث نقل
نموده ایم باین ~~مراجعه شود ولی~~ در نظر قاطبه فلاسفه عظام این قاعده
مسلم است و مجرای حقیقی آنرا واجب تعالی میدانند که واحد من
جمیع الجهات بسیط بتمام حیثیات است و عرفاء شامخین نیز با حکماء
در اصل قاعده موافقت نموده اند لکن در تفریع بر آن از جهت صادر
اول بودن عقل اول مخالفت نموده و صادر اول را بشرحیکه سابقاً
اشعار

مبدأ بجهات دیگر است که در

اشعار شد فیض مقدس و نفس رحمانی میدانند ملخص کلام
آنکه در قاعده مزبوره چهار قول منقول است اول قول برخی
از متکلمین که اصل قاعده و فروع آنرا مطلقا انکار نموده اند
قول دوم عقیده اشخاص است که قاعده را مسلم میدانند
ولی ذات مقدس حق را از جهت آنکه واحد حقیقی در نظر آنها نیست
مشمول آن نمیدانند و قائلین باین قول نیز بفرق عدیده متفرق
شده برخی از جهت فاعل مختار دانستن واجب باختیار
زائد بر ذات متصف بتعلقات متعدده واجب را خارج
دانسته و برخی از جهت قول باتصاف ذات مقدس

واجب تعالی بمعانی و احوال زائده واجب را مشمول
نمیدانند و برخی از جهت قول بتجدد ارادات زائده
بر ذات و حدوث آن ارادات در ذات حق آنرا مشمول
قاعده ندانسته اند و برخی از جهت قول بتجسم حق تعالی
و اتصاف او بصفات اجسام که من جمله ترکیب و کثرت است
واجب را خارج نموده اند قول سوم قول عرفا است که اصل
قاعده را مسلم میدانند و در تفریع آن با حکماء بشرح فوق الذکر
مخالفت نموده اند قول چهارم قول حکماء و فلاسفه است که قاعده
را اصلاً و فرعاً مسلم میدانند و بعضی تصور نموده اند که حکماء مشاء

بشرحیکه رئیس آنان بوعلی سینا قدس سرّه در الٰهیات

شفا تصریح فرموده ذات حق تعالی را واحد من جمیع الجهات

و بسیط بتمام حیثیات می دانند چه صفات واجب را

منقسم نموده بصفات حقیقیه محضه و حقیقیه ذات اضافه و اضافیه

محضه و صفات اضافیه را بر ذات واجب تعالی زائد میدانند

و ازینجهت قائل به بساطت مطلقه و وحدت تامّه حق نمیباشند

و بنابراین ممکن است گفته شود که این فرقه در حقیقت داخل

در قائلین بقول دوم‌اند که قاعده را مسلّم میدانند و لیکن

واجب را خارج از آن میدانند ولی این توهم فاسد و از قبیل

الخ

الخ بعض الظن اثم است چه حکماء مشائین و اتباع آنها

صفات اضافیه را متأخر از ذات حق تعالی میدانند و کثرت را قهراً از

اضافات را عارض در وحدت حقه حقیقیه حق تعالی نمیدانند

چه این اضافات اعتبارات محضه و محتاج بجهات در

ذات حق تعالی برای انتزاع آنان نمیباشند و از این جهت

نیز مصحح صدور کثرت از ذات حق نیستند و برخی دیگر تصور

کرده اند که چون ذات مقدس حق تعالی بنظر عرفاء و اصلین

باعتبار مرتبه غیب هویت و احدیت محضه مرتبط بعالم

نمیباشد و همچنین عالم از این حیث با آن جناب ارتباط

ندارد

ندارد چگونه این مرتبه مقام غنا و قهاریت و بی نیازی
از عالمین است بلکه ارتباط حق تعالی با عالم و عالم با حق
تعالی از حیث مقام واحدیت است و مقام مزبور بشرحیکه
سابقاً ذکر شده مشتمل بر اسماء غیر متناهیه و صفات
کمالیه نامحدود میباشد و ازاین حیث ممکن است گفته
شود که حق تعالی گرچه باعتبار ذات بسیط من جمیع
الجهات و الحیثیات است ولی از حیث مقام واحدیت
و دارا بودن اسماء و صفات غیر متناهیه می تواند مبدء اشیاء
کثیره شود بدون احتیاج بوساطت عقل اول یا فیض مقدس

چه هر اسمی از اسماء الهی مقتضی مظهر خاصی است و آن
مظهر نیز بحکم ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات طالب
آن اسم است در اصل وجود و کمالات وجود باعتبار
رحمه رحمانیه و رحیمیه مرتبط با آن اسم میباشد و هرگاه گفته شود
اسماء و صفات حق تعالی گرچه باعتبار مفهوم مغایر با ذات
گرو بی جهات حق تعالی است لیکن از حیث وجود مصداق
عین ذات باری تعالی بوده و اینجا کثرت حقیقیه در ذات
حق نمی نماید و باین جهت ممکن نیست که منشاء صدور کثرت
واقع شوند گفته میشود همچنانکه جهات ملحوظه در عقل اول جز وجود و

وجوب و امور اعتباری هستند و مصداق علیحده در خارج
جز ذات عقل اول ندارند و با این وصف بعقیده حکماء مشاء
صدور کثرت از عقل اول میگردند بعبارة دیگر جهات ملحوظه
در عقل اول و همچنین صفات واجب گرچه دارای ما بازاء
در خارج نیستند ولی از قبیل انیاب اغوال نیز نمیباشند
و این قبیل از امور گرچه بالاستقلال مبدء امور متاصله
خارجیه نمیشوند لیکن شرط صدور کثرت و علت مصححه معده
آن ممکن است واقع شوند و بنا بر این با مسلم بودن قاعده
در نزد عرفا ممکن است گفته شود که آنها نیز واجب را بجهات
فوق

فوق الاشعار خارج از قاعده بدانند لیکن این توهم نیز فاسد
و بی وجه است چه صفات کروبی جهات حق تعالی ولو اینکه
باعتبار مفهوم متغایرند ولیکن از حیث مصداق ایجاب کثرت
در ذات حق تعالی هیچ جه نمی نمایند زیرا مرجع تمام صفات کمالیه
و نعوت جمالیه و جلالیه و اسماء لطیفه و قهریه حق تعالی بجهت واحده
و حیثیت فارده است (وجوب وجود) حتی صفات سلبیه که مرجع
آن سلب امکان و سلب امکان که عبارت از سلب سلب ضرورت طرفین است بحکم
انکه سلب سلب موجب اثبات است راجع بوجوب وجود که عین تأکد وجود میگردد بلکه
بمذاق تحقیق صفات اضافیه حق تعالی نیز راجع باضافه واحده اشراقیه قیومیه
است

است که آن عین وجوب وجود حق تعالی میباشد بخلاف جهات
متصوره در عقل اول چه ارجاع آنها بجهت واحده و حیثیت فارده
ممکن نیست بلکه وجود آنها محتاج بتحقق کثرت و منشاء انتزاع در واقع
ونفس الامر میباشد چه ارجاع امکانی واتی بوجهها بجهت بوجوب
وجود و خواهان متصور نیست پس از صدور وجود عقل اول قهراً مشوب بکدورة
ظلمت و جهت امکان خواهد شد والا هرگاه مرجع ماهیت و امکان وجوب
بصرف وجود باشد لازم آید که وجود واجب نیز مشوب باین
امور بوده باشد و این امور لو آنکه ما بازاء در
خارج ندارند ولی منشاء انتزاع آنها وجود محدود عقل اول است
که

که بمقتضای کل ممکن زوج ترکیبی له ماهیة و وجود از شائبه حد و امکان خارج
نیست بخلاف وجود حق تعالی که محدودیت ذات مقدس او
غیر ممکن است و ذات کروبی جهات او از جهت واحده و حیثیت
فارده مظهر تمام آن اسماء و صفات بنحو اعلی واتم میباشد و از
همان جهتیکه قادر است از همان جهت عالم است و از همان
حیثیکه عالم است بعینه حی است و همچنین نسبت بسایر
صفات کمالیه چه اگر از آنجهت که قادر است عالم نباشد
بایستی از آن حیث جاهل باشد زیرا در خارج و نفس الامر و در
اعیان موجوده قابله اتصاف نبوده بین علم و لا علم و همچنین قدرت
ولا

ولاقدرة وهکذا واسطه مقصور نیست وبعبارة اخری کما اینکه ذات
مقدس او صرف علم وعلم صرف است وازاینجا است درباره
حق تعالی برخی از حکماء فرموده اند علم ذلک کله وقدرة ذلک کله
الخ وهمچنین قاطبه فلاسفه در زبر الهیه خود گفته اند الواجب الوجود با
لذات واجب الوجود من جمیع الجهات والحیثیات واین بخلاف
جهات ملحوظه در ذات عقل اول است چه او از جهت معلولیت وزوج ترکیبی بود
از مرتبه واجبیت وصرافت مطلقه که از لوازم وجوب وجود بالذات میباشد
متصف بامکان وماهیت بمعنای کاشف از فقدان عقل اول مرتبه
فوق التمام و همچنین بوجوب بالغیر وتعقل مبدء وتعقل ذات خود
میگردد

همچنین صرف قدرت وقدرت صرفه وصرف حیات وحیات صرفه و [illegible] صرفه وهکذا سایر صفات کمالیه ونعوت جمالیه [illegible] صرف الشیء [illegible] مقصور نیست صح

میگردد وانجهات در او بر حسب حقیقت متغایر هستند چه جهت
امکان او که مرجع او بسلب ضرورت یا عدم تا که وجود وتساوی
طرفین است ممکن نیست که بوجوب بالغیر او که مرجع آن بضرورت
وتاکد وجود است و همچنین ماهیت او که حاکی از قصور وجود
او از مرتبه صرافت واطلاق وجوب قیومی است راجع بوجوب و
وجود و تعقل مبدء و نحو آن و همچنین در سایر جهات دیگر
فافهم ولاتکن من الجاهلین وازاینجا است که حکماء عظام صدور کثرت
را از حق تعالی باعتبار اسماء وصفات تجویز ننموده و وساطت
عقل اول را در صدور آن باعتبار جهات مزبوره تجویز نموده اند
مقدمه

در واقع ونفس الامر متغایر

مقدمه دیگر از مقدمات سابقه معلوم شد که تعدد صفات
و اسماء غیر متناهی بودن آنها مستلزم تحقق کثرت بوجه من الوجوه
در ذات قیومی تعالی نمیباشد چه مرجع کلیه آنها بوجوب وجود
که آن نیز عین وجود مقدس اوست میباشد چنانکه گفته آمد
مقدمه دیگر مقصود از قاعده مذکوره چنانکه بدان اشاره شد
آنستکه از واحد من جمیع الجهات امور کثیره در مرتبه واحده که هر یک
در عرض هم باشند جائز نیست اما صدور آنها در مراتب متعدده
و بطوریکه هر یک در طول هم باشند محظور زیرا دارا [illegible] قاعده
مزبوره منافی با آن نیست و همچنین صدور کثرت از او باعتبار
جهات

جهات متکثره که ملحوظ در معلول و صادر اول او باشد که آن
جهات در حقیقت شرط و معد و مصحح صدور کثرت باشند نه آنکه
مبدء و منشاء ایجاد وجودات کثیره باشند منافی با قاعده
مزبوره نبوده بلکه مؤکد آن میباشد و صدور کثرت فی الحقیقه
بنحو اتم صورت پذیر نیست چه بنابر قاعده مقرره ممکن الوجود
بالذات ممکن الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات و لیس لما بالقوه
مدخلیة فی افادة الوجود اصلا که از حق در مرتبه اولی عقل اول
صادر شود پس از عقل اول بالاستقلال شیئی دیگر صدور یا بد
والا لازم آید که امکان منشاء وجوب و ما بالقوه دخیل در فعلیت باشد
بلکه

۱۸۸

بلکه عقل اوّل فقط ممکن است واسطه و رابطه در صدور سایر
اشیاء از حق شود و بعبارة اخری مصحح قابلیت قابل گردد
نه دخیل در فاعلیت فاعل و از این مقدمه دانسته میشود که وساطت
عقل اول و سایر عقول در صدور سائر اشیاء از حق تعالی منافی
با قاعده لا موثر فی الوجود الا الله نبوده بلکه موکد و موید آن خواهد بود
خصوصاً اگر فیض مقدس و وجود عام را اوّل صادر بدانیم
چنانکه قول حق است و سابقاً بدان اشاره شده چه بنا بر
این قول تمام موجودات بجعل فیض مقدس مجعول و بعین انتساب
او بحق تعالی منتسب میباشد و وسائط از این جهت که جهت
قضائیت

متمم ۷

قضائیت و دهریت کافه موجودات است منتفی و ملغی است فصل
در بیان نقیض دارد و بر قاعده ورد آنها
مقدمه دیگر هرگاه گفته شود همچنانکه صدور اشیاء کثیره از واحد بما هو
واحد غیر جائز است همچنین قابل بودن شیئی واحد بما هو واحد برای
اشیاء کثیره نیز جائز نیست چه بین قابل و مقبول نیز تحقق مناسبت
و خصوصیت خاصه لازم است و تعدد خصوصیات قادح در وحدت
قابل میباشد با آنکه حکماء فخام برای هیولی اولی قابلیت و استعداد
قبول هر صورتی قائل شده اند گفته میشود حلّ این اشکال از مباحث
سابقه معلوم و بآن اشعار شده چه اولاً هیولی اولی واحد من جمیع
الجهات نیست و ثانیاً در هیولی فقط قبول صور و استعداد و سائیت نیست
برای

عاکم - شاهین جان

برای اتصاف بآنها ودیعه گذارده شده ولی حصول استعداد
مزبوره از قوه بفعلیت بشرحیکه حکماء عظام در مسئله ربط حوادث
بقدیم فرموده اند محتاج بحرکت ازلیه و محتاج بتوارد صور و تلاحق
و تساوق آنها است که هر سابقی معد لاحق و فاعل ما به
الخروج آن از قوه بفعلیت میباشد و نفس هیولی اولی ابدی
تحقق امور مذکوره برای قبول این صور کافی نیست بعبارة
اخری قبول هر شیء دیگر را چنانکه محقق طوسی و حکیم قدوسی
فرموده است بدون تحقق قابل و مقبول و حصول کثرت
متصور نمیگردد بخلاف علیت و مبدئیت از برای شیء دیگر که در آن تحقق
نفس

نفس فاعل کافی است و ببیان دیگر حیثیت افاضه و صدور
و علیت حقیقیه مقدم بر وجود معلول و لحاظ آنست بخلاف
حیثیت قبول و استعداد که بعد از لحاظ مقبول ملحوظ میگردد
پس قابلیت اشیاء کثیره توام با وجود جهات کثیره مصحح
قبول آنها میباشد بخلاف منشاء فاعلیت و مبدئیت حقیقیه
که مقدم بر تحقق معالیل متحقق میشود بعلاوه هیولی امریست
مبهم بالذات و لا متحصل بالتجوهر و مبهم بالذات و لا متحصل
قابل فناء در هر چه با و تحصل پذیر و میباشد و وحدت او
نظیر وحدات جنسیه است و در حقیقت نفس قوه و استعداد است
وکلام

وکلام ما در قاعده مزبوره در وحدت شخصیه متعینه است پس گفته
شود چنانکه حقیقت هیولی استعداد برای کل صورت است
همچنین واجب تعالی فعلیت صرفه و مجمع کل فعلیات است
لان صرف الوجود صرف کل فعلیه و وجود پس ممکن است بدون
واسطه مبدء هر وجودی که مطوی در وجود صرف او است بشود
و اگر چه وجود واجب صرف الوجود و محض النوریه و محض
الفعلیه است لیکن وجودات محدوده بنحو محدودیت
که شوب فقدان و عدم در آنها مد خلیت دارد مطوی در ذات
مقدسه او نیستند تا بدون واسطه مبدء صدور تمام آنها در رتبه

وحده

واحده بشود چه اگر کل واحد از آنها با وصف خصوصیت و
محدودیت از او صادر بشود لازم می آید محدودیت ذات
کروبی جهات او تعالی شانه و اگر صادر از او شیء واحد باشد
که آن شیء منبسط بر تمام موجودات و مظهر قاطبه اشیاء بوده باشد
آن شیء همان فیض مقدس و نفس رحمانی است که گفته شد
صدور آن صدور کل وجود است و مصداق و ما امرنا الا واحده
میباشد و اگر بطور ترتب صادر شود مؤکد قاعده الواحد
لا یصدر عنه الا الواحد خواهد بود و همچنین نقض این قاعده بصدور
کثیره از واحد حقیقی بی مورد است چه مرجع تمام سلوب

اگر

اگر بسلب نقصان باشد در واجب تعالی همان وجوب
وجود خواهد شد چه سلب نقص و امکان بمقتضای سلب
السلب اثبات کمالست و تمام کمالات در واجب
تعالی واجب بوجوب وجود بالذات است و اگر سلب
کمال باشد در واجب تعالی غیر متصور است چه معطی
شی فاقد آن نخواهد شد یا اینکه وجود شیئ واحد در سلب
امور کثیره کافی نبوده محتاج بوضع و لحاظ مسلوب عنه
است بخلاف ایجاد شیئ که وجود علت صدر وریه وجوبیه
برای آن کافی است و همچنین نقض این مطلب بمرکزیت
نقطه

نقطه واحده برای انصاف اقطار و دوائر غیر متناهیه
درست نیست چه تصور مرکزیت برای امور کثیره بدون
لحاظ کثرت غیر متصور است بخلاف مبدئیت چه آنکه
مرکزیت باعتبار اضافات متکثره حاصل میشود که آن
اضافات متاخر از طرفین است بخلاف مبدئیت
و علت حقیقیه که بوجهیکه کرارا گفته شده مقدم بر صدور
و عین ذات جاعل است علاوه بودن نقطه مرکزی
نهایت برای انصاف اقطار کثیره هر گاه باعتبار
صرف نهایت بودن ملحوظ شود نهایت امریست عدمی
و محتاج

و محتاج بتحقق جهات وجودیه نمیباشد و هرگاه وجود آن باعتبار
عقل یا بماهی بالفعل ملاحظه شود پس باعتبار محاذیات
آن و دلتر یا اتصاف اقطار کثیره امور کثیره است
و بماهی واحد تحقق پذیر نیست و همچنین نقض این قاعده
بوحدت معینه که باعتبار اخذ آن با وحدت دیگر اثنینیت
حاصل میشود و باعتبار اخذ آن با وحدت دیگر غیر از
وحدت اولی اثنینیت دیگری حاصل میشود در نهایت
سخافت است چه طبیعت وحدت هرگاه بماهی وحده
ولابشرط ملحوظ شود تکثر در او غیر متصور است و هرگاه
بماهی

بماهی وحده معینه ملحوظ شود پس دو وحدت دیگر که باو ضمیمه
شده جهات و حیثیات متکثره او در رسم اثنویت میباشند
و بهر حال شیئی واحد بما هو واحد منشاء امور کثیره نگردیده
است تا ناقض این قاعده باشد و همچنین نقض
بجسمیت که اقتضاء حصول در مکان و اتصاف
باعراض را می نماید درست نیست چه جسمیت
واحد حقیقی نیست و حصول در مکان در جسمیت مستند
بصورت و قبول اعراض مستند بماده است و ایضاً
حصول در مکان امر وجودی و از باب تاثیر مستند
بجسمیت

بجسمیت است و قبول اعراض از باب تأثیر است
و در نظر ناقض (امام فخر) وجودی نبوده بعلاوه اتصاف
شیئ واحد بفعل و قبول هرگاه بمعنای مطلق اتصاف باشد
در نظر ارباب تحقیق ممتنع نبوده و محتاج بتعدد جهات نیست
و اگر بمعنای امکان استعدادی و قوهٔ و شانیت صادق
با تجدد و تبدل حالات باشد البته در شیئ واحد بما هو واحد بدون
تصور تعدد جهات محقق نمیشود تا موجب نقض قاعده باشد
و نیز تصور شود که هرگاه صدور علت از معلول بر حسب خصوصیت
خاصه و مناسبت مخصوصه باشد پس علت لذاتها
علت

محتاج بعلاوه جهات متعدده

اگر توهم

علت نبوده بلکه باعتبار خصوصیت و مناسبت علت
میباشد و لازمه این امر آنست که هیچ علتی بسیط و
واحد حقیقی نباشد از جهت آنکه بر این تقدیر مشتمل
بر دو امر مختلف که ذات و خصوصیت است خواهد بود
پس صدور معلول واحد از علت واحده ممکن نیست و هر
علتی بنابراین مرکب خواهد بود و باب اثبات اینکه اول صادر
صادر یا فیض اول وحدانی باشد منسد خواهد شد چه اول
صادر هم نیز بنابراین تقدیر مستند بعلت بسیطه نمیباشد
زیرا مراد بخصوصیت در این مقام مصداق و ملاک صدق است
نه مفهوم

و رفع این توهم گفته خواهد شد

نه مفهوم آن بعبارت دیگر مبدء استیجاب تخصیص معلول
معین است بصدور از علت معینه و این امر در صورتیکه یک
چیز از مبدء اول صادر شود واجب است که عین ذات او
باشد چه مفروض اینست که او بذاته علت و جهت علیت
عین ذات او است و امّا در صورت صدور اشیاء متعدده
در مرتبه واحده از مبدء واحد ممکن نیست که خصوصیتیکه سبب
آن مبدء استیجاب صدور برخی میگردد بعینها مبدء
استیجاب صدور برخی دیگر باشد والا آن دو امر
امر واحد خواهد شد چنانکه در بیان ادله قائمه بر قاعده مزبوره ذکر خواهد شد

مقدمه فصل نهم

مقدمه دیگر میگوئیم در اول رساله اشعار گردید که برخی این قاعده
را ضروری و غیر محتاج به برهان دانسته و فقط آنرا محتاج
بتنبیه میدانند و بیان تنبیهی را بدین نحو تقریر نموده اند که اختلاف
معالیل و تعدد آنها مستلزم اختلاف اضافه با آنها است
و تعدد اضافات مستلزم تعدد مبادی آنها میباشد و تعدد
مبادی اضافات با بساطت من جمیع الجهات و الحیثیات
منافی است و بوجه دیگر بین هر علتی با معلول معین لابدّ است
از تحقق مناسبت و خصوصیت خاصه که بین آن علت
با معلول دیگر که مباین با آنست محقق نمیباشد و الّا
لازم

لازم میاید جواز صدور هر شیٔ از هر شیٔ و آن خصوصیت
ممکن نیست که زائد بر ذات علت باشد و الّا اگر
واجب باشد خود علت بوده و قائم بذات شیٔ دیگر
نخواهد شد و از او جز یک شیٔ صادر نخواهد شد اگر بذاتها
علت باشد و اگر بخصوصیت دیگر محتاج باشد نقل کلام در
آن نمائیم و هر گاه ممکن باشد محتاج بعلت است پس
اگر معلول شیٔ دیگر باشد علت بالذات آن شیٔ خواهد
و نقل کلام در صدور آن از آن شیٔ می نمائیم و اگر معلول
همان علت باشد نقل کلام در صدور آن از آن علت مینمائیم
هرگاه

هرگاه صدور آن مستند بخصوصیت دیگر نباشد خلاف
فرض خواهد بود و اگر مستند بخصوصیت دیگر باشد
مستلزم دور و تسلسل خواهد شد و برای دفع دور
و تسلسل بالاخره منتهی شود بخصوصیتی که عین ذات علت
باشد و چنین خصوصیتی ممکن نیست که متعدد و مختلف
باشد و الّا لازم میآید که شیٔ با ذات خود مباین باشد
پس ثابت شد که از شیٔ واحد زائد بر یک شیٔ صادر
نخواهد شد و ببیان دیگر هرگاه از شیٔ واحد دو چیز
صادر شود هرگاه بذاته بدون خصوصیت مبدأ آن دو باشد
لازم

و گر جزء علت باشند ترکب آن علت
با فرض وحدت و بساطت لد
لازم می آید بلی صح

لازم آید که ذات آن شیٔ با ذات خود مباین باشد چه مبدء
اضافهٔ علیت آن شیٔ یعنی اضافهٔ اشراقیه نوریه بیکی از آن
دو معلول که بوجهی عین ذات او است با اضافهٔ اشراقیه
قیومیه او بمعلول آخر بالضروره مغایر خواهد بود و اگر بذاته
علت یکی از آن دو شیٔ بر حسب خصوصیت مقوم ذات
او علت شیٔ دیگر باشد مستلزم خلاف فرض و ترکیب
با فرض بساطت مبداء او بسیط میباشد و اگر آن خصوصیت زائد بر ذات آن شیٔ
آخر باشد البته واجب نبوده بلکه ممکن ستند بذات
آن شیٔ خواهد بود پس نقل کلام در صدور آن از آن شیٔ مینمائیم
دفعا

دفعا للاورد التسلسل باید منتهی شود بخصوصیتیکه عین ذات آن
شیٔ است و اگر بلحاظ دو خصوصیت علت آن دو امر باشد
نقل کلام در آن دو خصوصیت می نمائیم هرگاه هر دو مقوم مبدء
باشد ترکیب مبدء بسیط لازم آید و اگر یکی مقوم و یا عین و دیگری
زائد باشد لازم آید ترکیب یا دور و تسلسل که برای دفع
آن باید بخصوصیکه عین ذات باشد منتهی شود و چنین خصوصیتی
متعدد نخواهد شد .
و از این بیانات معلوم شد که آنچه برخی توهم نموده اند که اگر
برهان مذکور در لسان قوم برای عدم جواز صدور کثیر از
واحد

واحد حقیقی صحیح باشد لازمه آن آنستکه از واحد واحد
نیز موجود نگردد بلکه واحد حقیقی مطلقا موجود نباشد چه
هر موجودی متصف بد وصفت اعتباری میباشد که اقل
آن وحدت و شیئیت است درست نیست چه مطلق
اختلاف مفاهیم و عناوین با وحدت مصداق و جهت
صدق مستلزم تکثر ذات مصداق در خارج نبوده و قادح
در وحدت آن نمیباشد چنانکه اختلاف مفاهیم اسماء
وصفات کمالیه در حق تعالی قادح در احدیت وجودیه او نیست
و انفکاکی هم در خارج بین این مفاهیم در مصداق متحقق نیست چه

که بمذاق

که بمذاق تحقیق هر موجودی مظهر صفات کمالیه الهیه حقتعالی است

جمله ذرات عالم در جهان | با تو میگویند اسرار نهان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم | با شما نامحرمان ما خامشیم
نطق آب و نطق خاک و نطق گل | هست محسوس حواس اهل دل

و بر حسب سریان حقیقت وجود در قاطبه اشیاء حتی هیولای او لای کمالات نیز بر انها سار[ی] و جاری [است]

النهایه بر حسب شدت و ضعف وجود کمالات آن نیز شدت
و ضعف حاصل می نماید چه بالذات این کمالات ممکن نیست
ماهیت یا عدم باشد چه عدم طارد وجود و کمال وجود است
و ماهیه من حیث هی لیست الا هی آست و در حریم ذات
فاقد همه کمالات است و با این وصف بالذات آنها نخواهد بود

پس

و مصداق حقیقی آن صفات جز یکی از کمالات مقدس او نیست ... و مصداق ... دیگر ... نشد ... و رحمانیه و ... میباشد

شدید و ضعیف میگردد

پس باید ما بالذات کمالات مزبوره وجود باشد و

او در هر شیئی ساری و جاری گردد و شدت و ضعف و نقص و کمال

او شدت و نقص و ضعف و کمال پذیرد و مفهوم وحدت و شیئیت

مذکور در کلام متوهم نیز از همین قبیل است یعنی تعدد آنها بر

حسب مفهوم مستلزم تعدد مصداق آن مفاهیم نخواهد بود چه

مراد بشیئیت اگر شیئیت وجودی باشد پس آن بحکم

الوحده رفیق الوجود تدور معه حیث ما دار مساوق با وجود است

واگر شیئیت مفهومی باشد باز هم اقتضای تکثر مصداق

با وحدت نمی نماید چه تکثر مطلق مفاهیم بما هی مفاهیم مستلزم تکثر

وتعدد

وتعدد منشاء انتزاع آنها نمیباشد و ببیان دیگر از مبدء

کل در مرتبهٔ واحده دو چیز صادر شود لازم میآید که مبدء کل

اثنین و دو چیز باشد چه مبدء مزبور ار خشیکه مبدء یکی از آن

دو شیئ است که آن دو شیئ فرضاً با هم مباینی و در عرض

هم هستند ممکن نیست از همان جهت مبدء شیئ دیگر

بشود و الا آن چیز با مباینی خود شیئ واحد خواهد بود زیرا

حیثیت انتساب بعلت مقوم معلول و داخل در حقیقت

آنست و لذا فرموده اند ذوات الاسباب لا تعرف

الا باسبابها و حیثیت انتساب احد المتباینین ممکن بعینها

منیت

غیت حیثیت انتساب مباین دیگر باشد
پس باید از حیثیت دیگر مبدء شئ آخر شود و
چون مفروض اینست که حیثیت علیت نمی تواند
زائد بر ذات مبدء اعلی باشد پس این دو حیثیت
اگر عین ذات مبدء باشد لازم میآید دو چیز
یک چیز شود و بالعکس و اگر هر دو مباین با ذات او
باشد ~~و مبدء باشند~~ و معهذا متصف بمبدئیت
باشند لازم آید که مبدء کل یک چیز نبوده بلکه دو
چیز باشد که عبارت از آن دو حیثیت است و این

اولا مستلزم خلف است چه مفروض مبدئیت ذات او است و ثانیا

منافی با توحید ذات واجب الوجود است و تقریر
این وجه بوجه اسهل آنست اگر از واحد بما هو واحد دو چیز
در مرتبه واحده صادر شود لازم آید که ما فرض واحد را
اثنین باشد چه بالضروره علیت آن از برای یکی از
آن دو چیز غیر علیت او برای چیز دیگر است و علیت
او برای این دو چیز ممکن نیست که غیر ذات او باشد و الا
لازم آید که علت بذاتها علت نبوده باشد و چون مفروض
آنست که علت علت بالذات است و حیث علیت
عین ذات او است پس هر گاه علت دو چیز باشد

و ثالثا اگر هیچیک از آنها متصف بمبدئیت [illegible] نباشند مستلزم خلف و شقوق دیگر است

ذات و دو چیز خواهد بود یعنی واحد با هو واحد اثنین شود

به تعبیر دیگر علت بالذات و للذات آنست که مفهوم

علیت از ذات بذاته او بدون حیثیت تقییدیه و تعلیلیه

انتزاع شود و چنین چیزی اگر علت از برای دو شیئی متباین

بشود بدون حیثیت تقییدیه و تعلیلیه ممکن نیست که برای آن

دو چیز علت شود چه مفروض آنست که آن دو چیز

متباین میباشند و حیثیت تعلیلیه حاصله از اضافه

با حد المتباینین ممکن نیست عین اضافه بمتباین دیگر باشد

و بدون لحاظ اضافه نیز علیت معقول نخواهد شد و این

دو اضافه یا مستند بدو حیثیت تعلیلیه یا بدو حیثیت تقییدیه

یا بیک تعلیلیه و یک تقییدیه بهر حال علت بالذات نخواهد

بود ولی هرگاه برای یک چیز علت باشد چون اضافه

علیت با وجود او عین ذات علت است محتاج

بحیثیت زائد بر ذات نخواهد بود و مستلزم تکثر و ترکیب

یا عدم ما فرضناه علة بالذات علت گردد .

به تقریر دیگر چنانچه قبلاً اشعار گردید در علم فلسفه اولی و

ما وراء الطبیعة بنصاب تحقیق و حد تعیین و تکمیل رسیده که

ذوات الاسباب لاتعرف الا باسبابها و نتیجه

و همچنین معلول بالذات چیزیست که معلولیت از حاق ذات او انتزاع شود بر تقدیر علیت شیئی واحد از برای دو شیئی لازم می آید که دو شیئی یکی باشند صح

این قاعده آنست که خصوصیت انتساب علت خاصه
بمعلول خاص مقوم معلول مزبور و داخل در حریم جوهر
ذات و تخوم حقیقت و کنه او میباشد بنابر این
اگر از جهت خاصه دو چیز از یک علت صادر شود لازمهٔ آن
آنست که یک چیز بخصوص مقوم دو امر متباین بما هو متباین
بوده باشد یعنی دو چیز متباین یک چیز شود و بطلان این
از ضروریات اولیه عقل است .

بتقریر دیگر — در اثولوجیا و علم معرفة الربوبیه باتصاب تحقیق و تبیین
رسیده است که ماهو و لم هو و هل هو فی البسیط واحد
یعنی

یعنی لم فاعلی و غائی در بسائط حقیقیه بعینه ما حقیقیه و هل بسیطه
آنها میباشد و مطالب ثلاث در آنها متحد است
و بنابر این اگر یک چیز علت دو امر بسیط شده باشد مستلزم
آنست که دو چیز یک چیز شود چه علیت چیزی برای مرکب بدون
علیت آن برای بسائط آن امکان پذیر نیست بالاخره
امر منجر بمحال مزبور خواهد شد .

بتقریب دیگر — در فن ما قبل الطبیعه بلسان تحقیق
مبرهن گردیده که اختلاف در مراتب وجود باعتبار قرب
و بعد از مبدا اعلی است بنابراین اگر دو چیز در مرتبه
واحده

و چون مفروض اینستکه علت فاعلی
معلول بسیط بعینها علت غائیه
و ما حقیقیه آنست پس ما حقیقه
احد المعلولین باید بعینه ما حقیقه
معلول دیگر و عین آن باشد
و بنابر این تعدد باطل و [illegible] صح

واحده از مبدء اعلی صادر شود لازم میاید رفع اختلاف
و محال بودن این نیز ضروریست .
بتقریر دیگر — فلاسفه مشائین افراد وجود را متبائن
بالذات میدانند و صدور دو امر متبائن بالذات از یک
چیز از جهت واحده مستلزم رفع تبائن و عدم تناسب
بین فیض و مفیض یا گردیدن واحد بما هو واحد عین کثیر
بما هو کثیر است ~~چه معروض آنست که~~ بینونت بالذات
بین علت و معلول بر خلاف برهان و ضرورت عقل بلکه نقل
است چنانکه در کتاب مجید و قرآن حمید می فرماید قل کل
یعمل

یعمل علی شاکلته و لزوم تناسب بین علت و معلول از
نظریات اولیه عقل است پس استناد دو وجود متبائن
بیک وجود بدون تعدد جهات در آن وجود وحدانی تعقل پذیر
نیست
ببیان دیگر به برهان قویم الارکان بسر حد ظهور رسیده که
علت بالذات چیزیست که نفس ذات او بذاته علت
باشد و معلول بالذات چیزیست که فقیر بالذات بعلت و بذاته
معلول و بعبارة اخری معلول بالذات از شئونات ذاتیه
و اطوار وجودیه علت است نه امر مبائن و منفصل از او و بتعبیر
آخر بینونت علت با معلول چنانکه قطب الاقطاب توحید خاتم
الاولیاء

الاولیاء علی بن ابی طالب صلوات اله وسلامه علیه وآله
فرموده (بینونته عن خلقه بینونته صفة لابینونته عزلة) بینونته
وصفی است نه عزلی و براین تقدیر پس از وضوح آنکه علت
بالذات باید جهت ذات او بعینها جهت علیت او برای
معلول خود باشد هرگاه یک چیز علت دو چیز باشد
شکی نیست که علیت آن چیز برای یکی از آن دو امر مباین
غیر علیت او برای چیز دیگر میباشد و بنابراین لازم میاید
اگر مبدء دو چیز باشد آن دو چیز یک چیز و آن یک چیز
دو چیز شود.

تقریب

وسعلول

وبیان دیگر در صحت امر عاده و کمای الهی بمقتضای منصه ظهور رسیده ... که معلول تام از لوازم ذات علت ... و معلولات ... بسیط ... [illegible]

بتقریب دیگر — هرگاه از یک امر بسیط وحدانی مانند الف
ب و د مثلاً صادر شود چون بر هر یک از آن دو چیز
سلب دیگری صادق است یعنی بر ب صادق میآید
انه لیس به د و همچنین بر د صادق میاید انه لیس به ب
پس بر الف صادق میآید که از او صادر شده است ب
و ما لیس — ب و چون از آن جهتیکه از او ب صادر شده
است ممکن نیست از همان جهت بعینها که لیس
به ب است صادر شود و الا لازم میآید ب و ما لیس ب
یکی صادر گردد و مستلزم اتحاد نقیضین که افحش از اجتماع
نقیضین

حمل هر یک بر دیگری بحمل عادی ... جایز نیست بلکه

به بیانیکه در مقدمات مذکور شده

نقیضین است پس از آنجهت باید صادق آید که د
از او صادر نشده وحال آنکه مفروض آنست که دو جهت
در ذات الف که مبدء است نبوده واز همان جهت که ب
از او صادر شده د از او صادر گردیده است پس صادق آید
که هم ب از او صادر شده وهم صادق میآید که صادر نشده وآن
مستلزم اجتماع نقیضین است واز این تقریر اشکال امام
المشگلین بر این برهان بانکه نقیض صدور ب صادر نشدن
ب است نه صادر شدن چیزیکه ب نیست که د باشد
پس اجتماع نقیضین لازم نمیاید مندفع میگردد چه صدور

د

د بعینه ممکن نیست بعینه صدور ب باشد بلکه لا
صدور ب خواهد بود والا د بعینه ب میباشد
پس صادق میآید از جهتیکه از او د صادر شده ب
صادر نگردیده وچون یک جهت بیشتر در او متصور نیست
لذا صادق میآید که از او از این جهت ب صادر
نشده است باآنکه مفروض آنست که از این جهت
ب از او صادر شده پس لازم آید که هم از او ب صادر شده
باشد وصادر نشده باشد واینست مراد حکما از اجتماع
نقیضین در این قاعده وهر گاه گفته شود این مقدمه که از همان

جهت

جهت که از او د صادر شده صدور ب ممکن نیست اول
کلام است چه بنا بر جواز صدور کثیر از واحد این مقدمه ممنوع
و غیر مسلم است گفته خواهد شد که این مقدمه بدیهی و قابل
تشکیک نیست چه اگر از همان جهت که ب صادر میشود
د صادر شود و بالعکس لازم میآید که ب عین د باشد
و بطلان این امر ضروریست و معلومست که مراد حکما از جهت
صدور در مقام مفهوم علیت اضافی نیست بلکه مراد خصوصیت
و مناسبت خاصه است که آن در علت بالذات تمام
ذات علت و عین او است و همچنین در معلول بالذات عین ذات او باشد
بتقریر

بتقریر دیگر — هرگاه دو چیز از یک چیز صادر شود چون بیانیکه
ذکر شد تحقق خصوصیت که عین ذات علت است لازم
میباشد هرگاه از آن خصوصیت که بازا یکی از آن
دو معلول است چیز دیگر صادر شود بر آن خصوصیت آن
خصوصیت و نقیض آن هر دو صادق آید چه خصوصیت دیگر
که بازاء معلول دیگر است غیر این خصوصیت است مفروض
آنست که بیش از یک خصوصیت در بین نیست و آن
بعینها بایستی عین خصوصیت دیگر باشد پس هم باید
این خصوصیت باشد و هم نباشد و این مستلزم اجتماع نقیضین است
بتقریر

بتقریر دیگر – اجتماع د و آنچه د نیست که ب باشد
باعتبار دو حیثیت تعلیلیه متصوّر است ولی با وحدت
حیثیت مستلزم اجتماع نقیضین خواهد شد از آن چه گفته
شد اشکال دیگر برخی براین برهان بآنکه مرجع صدور د و ما
لیس د که ب باشد بدو قضیّه مطلقه است و در فن میزان
عدم تناقض بین این دو قضیّه ثابت شده است مندفع
خواهد شد که اوّلاً چون انفکاک بین علّت تامه و معلول ا و
مستحیل است مرجع صدر منه کذا و کذا و لم یصدر منه ذاک
و ذاک بدو قضیّه دائمه است نه بدو قضیّه فعلیّه که معلول در بقا
نیز

هر یک وجوب دیگری محقق است و چون علّت موجبه
بذاتها مبدء وجوب معلول است و این مبدئیّت عین
ذات او است ذات بذاته او علّت وجوب دو امر
مباین بما هو مباین نخواهد شد و الّا ذات او غیر ذات
خود خواهد بود .

بتقریب دیگر – چون نسبت معلول بعلت موجبه همچو ن
نسبت عکس بعاکس و ظلّ و ذی ظلّ است لزوم مناسبت
در وحدت و کثرت بین معلول او با او ضروری و غیر قابل انکار
است چه ظلّ و عکس واحد واحد است و بنا براین تعدد
معلول

معلول با وحدت علت موجبه از حریم امکان خارج میباشد
وهرگاه گفته شود همچنانکه شیئ واحد در مرایای مختلفه
متعدده دارای عکوس متکثره میباشد چه
که علت موجبه واحده نیز بر حسب ماهیات مختلفه وقابلیات
متکثره افاضات متعدده بنماید گفته میشود در اینصورت
علت موجبه واحد حقیقی نخواهد بود چه درصورتیکه افاضه وجود
براین ماهیات درمرتبه واحده باشد چه بشرحیکه سابق شعار
شد اضافه نوریه او بماهیت خاصه با اضافه دیگراو بماهیت
دیگر حکم حیثیت متحد باشد وچون مبدء اضافه عین ذات
اوست

اواست تعدد اضافات مستلزم تعدد مضاف میبان
سابق الذکر خواهد شد بعلاوه کلام درصدور متعدد است
از امر بسیط وحدانی درمرتبه واحده وبا فرض تعدد قوابل هرگاه
قابل ماهیت نوعیه باشد که قبول تکثر اشخاص بنماید ونوع او
منحصر در فرد واحد نباشد بنحوی که درمحل خود بنصاب تحقیق
رسیده تکثر اشخاص بدون ماده قابله تکثر امکان پذیر
نمیباشد ووجود ماده بدون صورت وکثرت افاضات
واضافات محقق نخواهد شد وهرگاه ماهیات مختلفه نوعیه
باشد قبول آنها مر وجود را درمرتبه واحده با فرض اختلاف
آنها

آنها در حقیقت و ذات ممکن نیست چه کلام در قبل از ایجاد
معالیل است و قبل از افاضه وجود تحقق برای ماهیت
متصور نیست چه ماهیت بنابر اصالت وجود در تحقق
و منشائیت آثار حیثیت تابع وجود است و قبل
از تحقق وجود تحقق او ممکن نیست و نیز اختلاف در حدود و مراتب
وجود بمذاق تحقیق باعتبار قرب و بعد از مبدء است که آن
با فرض بودن آنها در مرتبه واحده از صدور متصور نیست .
بتقریر دیگر — چون علت معطی شیء بحکم ضرورت و وجدان باید
واجد آن شیء باشد علت الف مثلاً بایستی واجد کمال آن باشد

پس اگر از همان جهت علت وجود ب باشد بایستی
واجد ب نیز بوده باشد و نظر بآنکه ب الف نیست
علت ب از آن جهت که علت و واجد ب است علت
و واجد الف نیست والا باید ب عین الف باشد یعنی
لا الف عین الف باشد بلکه الف الف نباشد و این مستلزم
اجتماع نقیضین مستحیل است و چون واجدیت علت مر
معلول را بذاته است هرگاه از آن جهت که واجد الف است
واجد ب نباشد و بالعکس لازم میآید که ذات
او مرکب باشد یا آنکه ذات علت فاقد ذات و غیر

ذات خود باشد و باین بیان اشاره شده است در
کلام مجید و فرقان حمید و ما امرنا الا واحده و قل کل یعمل
علی شاکلته و اولم یر الذین کفروا ان السموات
والارض کانتا رتقا ففتقناهما اذ الرتق لا یکون الا بتحقق
الشیئ بنحو الوحدة و الجمع والفتق لا یتحقق الا بتفصیلهما سماءً و
ارضاً باعتبار الوسائط الطولیه و الروابط الوجودیه و هرگاه
گفته شود علت بایستی واجد کمال معلول باشد نه حد معلول
والا لازم آید نقصان ذات علت چه حد ناشی از نقصان و
عدم است و وجدان کمال احد الشیئین منافی با وجدان
کمال

کمال شیئ آخر که مباین او است نباشد چه فقدان هر شیئ عرضی
مر کمال شیئ آخر را راجع بمحدودیت و نقص آنست و هرگاه
شیئ محدود و ناقص نباشد ممکن است بنحو وحدت و جمع
کمالات امور کثیره و وجدانات حقائق متعدده متباینه را بنحو وحدت
واجد باشد و بنابراین چه ضرر دارد که شیئ واحد مانند هم واجد
کمال الف و هم ما لیس الف که ب است بنحو وحدت در کثرت
بوده باشد گفته میشود بشرحیکه در فصل یازدهم اشعار شد هر علت خاصه
دارای خصوصیت خاصه است که با آن خصوصیت مرجح معلول
خاص است بر عدم آن و آن خصوصیت در علت بالذات
بایستی

بایستی زائد بر ذات علت نبوده بلکه عین ذات او باشد و بنا
براین با فرض مباینت بین الف و ب ~~باشد والا~~ لازم
می‌آید خصوصیت واحده دو خصوصیت شود در اکمال [illegible]
(که مستلزم آنستکه ... وجود خاص بآن شی است و وحدت آن خصوصیت واحده ... [illegible])
بارقه ربانیه — چون لازمه این قاعده آنست که هیچ دو
موجودی یافت نشود مگر آنکه یکی از آنها بواسطه یا بغیر واسطه
علت دیگری باشد و این امر ظاهر الفساد است چه وجود موجوداتیکه
اینکه برخی علت برخی دیگر نبوده و تعلق بدیگری نداشته باشند
معلوم و مبین است لذا حکماء الهیین طرق متعدده مختلفه برای
تصحیح صدور کثرت از مبدء اعلی بدون لزوم محظور فوق ذکر
فرموده‌اند

(حاشیه: ص ۷۱ بر ذات علت زائد نباشد که بدل — ص ۷ علت شیء واحد نسبت بالف و ب در مرتبه واحده — ص ۸ تعقیب ... سابقه و براهین ... که مراد ... قاعده ... که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد علم امکان صدور کثیر است از واحد نه مجرد علم صدور که منافی با امکان صدور ... براهین ... امتناع صدور کثیر است از واحد ... [illegible] ... موکول فرموده‌اند)

فرموده‌اند و ماحصل آنچه حکماء مشاء بتقریر محقق طوسی و حکیم
قدوسی در شرح اشارات پس از تمهید مقدمه مذکوره داشته‌اند
آنست هرگاه فرض نمائیم مبدء اول تعالی شأنه چون الف
که از او شیئی واحدی در اول مراتب همچون ب صادر شود جایز
است که از آن مبدء اول بتوسط صادر اول چیز دیگری چون
ج صادر گردد و همچنین از ب بتنهائی امر دیگری چون د صدور
یابد در اینصورت در ثانی مراتب دو چیز پیدا شود که آن ج و د است
که بین آن دو ترتبی نبوده و یکی از آنها بر دیگری تقدم ندارد و
بر این تقدیر هرگاه صدور چیزی را از سافل توسط عالی تجویز نمائیم
جایز

جائز است که از ب بتوسط الف چیزی صادر شود همچنان
د در این هنگام در مرتبه ثانیه سه چیز که بین آنها تقدم
و تاخری نیست حاصل شده است بلکه اگر صدور چیز را از الف
و ب باهم تجویز نمائیم در مرتبه دوم چهار چیز بوصف مذکور
حاصل شده است پس جائز است که صادر شود از الف
بتوسط ج بتنهائی چیزی و بتوسط د بتنهائی نیز چیز دیگری و بتوسط
ج و د باهم شیئی سوم دیگری و بتوسط ب و ج چهاری و بتوسط
ب و د امر پنجمی و بتوسط ج و ب و د امر ششمی و از ب بتوسط
ج امر هفتم و بتوسط د هشتمی و بتوسط ج و د باهم نهمی و از ج بتنهائی

دهمی و از د بتنهائی یازدهمی و از ج و د باهم دوازدهمی
و از ج بتوسط د سیزدهمی و از د بتوسط ج چهاردهمی و از الف
و ب بتوسط ج پانزدهمی و از الف و ب بتوسط د شانزدهمی
و از الف بتوسط ج و د هفدهمی و از الف و ب و ج بتوسط د هجدهمی
و از الف و ب و د بتوسط ج نوزدهمی و از الف و ب و ج و د باهم
بیستمی و از الف و ب و ج باهم بیست و یکمی و از الف و ب
و د باهم بیست و دومی و از الف و ج باهم بیست و سومی
و از ب و ج و د باهم بیست و چهارمی و همه این بیست و چهار چیز
بر این تقدیر در مرتبه سوم واقع میشوند پس هرگاه تجویز نمائیم

که از سافل نظر بما فوق خود چیزی صادر شود و ترتیب [illegible]
ما فوق یکی هستند اعتبار نمائیم آنچه در این مراتب است
اضعاف مضاعف خواهد شد و اگر از این مراتب تجاوز
نمائیم وجود کثرانیکه عدد آنرا نمیتوان احصا نمود الی مالانهایة
له حاصل خواهد شد و پس از تمهید این مقدمه گوئیم که بر معلول
اول پس از صدور از مبدء باعتبار کثرت اضافات کثرت
بنحویکه اشاره میشود عارض میگردد چه از برای آن معلول اول
شش جهت که آن عبارت از مهیت و وجود و وجوب بالغیر
و امکان ذاتی و تعقل مبدء و تعقل ذات است محقق میگردد زیرا از
حیث

حیث صدور آن از مبدء از برای او وجود محقق میگردد و باعتبار
آنکه از برای او پس از صدور هویتی مغایر با هویت مبدء میباشد
از برای او مهیت متحقق میشود و باعتبار نسبت مهیت او بوجود
او که بر او در عقل زائد است و آنکه مهیت او مقتضی عدم و وجود
خود نیست برای او امکان حاصل میگردد و باعتبار نسبت
وجود او بمبدء خود که علت موجبه او است معروض وجوب
بالغیر میگردد و باعتبار آنکه او مجرد قائم بذات میباشد
معروض تعقل ذات و تعقل مبدء خود میشود و باعتبار آنکه این
~~جهات شش گانه دو تای از آن مشترک در بالقوه بودن میباشند~~
که آن

و چون هرگاه تمام شود که تعقل ذات و تعقل مبدء عین ذات عقل است صح

و حجابی در مفارقات [illegible] صح

~~که آن مهیت و امکان است انجار شه بر این تقریر ایراد نموده~~

که ~~تعقل ذات و تعقل مبدء عین ذات عقل است~~ و زائد

بر ذات او ~~حیث~~ نسبت که ایجاد کثرت نماید و جواب آنست که بین ...

و تغایر اعتباری برای مصحح بودن صدور کثرت کافیست

و دو تای دیگر که آن وجود و تعقل مر ذات خود باشد در آنکه

آن دو حالت ذات او از جهت آنکه بالفعل است میباشند

اشتراک دارند و دو تای باقی که آن وجوب مبدء و تعقل

مبدء باشد در آنکه حالت او که مستفاد از مبدء است میباشند

مشترک هستند پس باین اعتبار یعنی از جهت اشتراک هر دو

حالت

و باعتبار آنکه از این جهات ... دو تای آن مشترک در با لقوه بودن میباشند که آن مهیت و امکانست صح

حالت در یکوصف از این جهات بتثلیث موجود در عقل اول

تعبیر می نمایند و باعتبار آنکه دو جهت اول و دو جهت دوم

از این سه جهت در آنکه حالتی هستند در ذات او اشتراک

دارند ~~و دو جهت اخیره از آنها باعتبار آنکه دو جهت اولی~~

~~و دو جهت دوم از این سه جهت در آنکه حالتی هستند در~~

~~ذات او اشتراک دارند~~ و دو جهت اخیره از آنها باعتبار آنکه

آن دو جهت حالتی هستند از برای او لقیاس بمبدء خود مشترک میباشند

باین اعتبار تعبیر میشود از این جهات به تثنیه موجود در عقل

اول یعنی چهار جهت مرجع آنهارا به یکجهت می نمایند و مرجع

دو جهت

دو جهت اخیره را بیک جهت دیگر و از مجموع به تثنیه تعبیر
می نمایند و صادر اول از مبدء بالذات از این جهات همان وجود
است که اصل در تحقق و منشاء آثار است و مهیت تابع او
در خارج و مجعول بالعرض است و معلول اول عبارت از این
هر دو چیز است و چهار جهت باقی لازم او میباشند چه امکان
لازم مهیت او از حیث نسبت آن به مقتضی بوجود و باعتبار
در قیام بذات و تجرد او و تعقل مر مبدء لازم او است هر گاه لحاظ
شود با این حیث با مبدء او و اسم عقل اول شامل این شش چیز میشود
النهایة دلالت او بر وجود و مهیت بالتضمن است و دلالت آن
برچهار

دهندگی فاعل و امور عدمیه اعتباریه برای این امر باتفاق
صالح میباشند و این بخلاف سلوب و اضافاتیکه در حق تعالی
اعتبار میشود چه سلوب و اضافات در خارج بدون تحقق
چیز دیگری جز منسوب مسلوب عنه که عبارت از مسلوب منسوب
الیه باشد متحقق نمیشوند و هر گاه صحیح باشد استناد
ثبوت غیر بسلوب و اضافات دور لازم خواهد آمد اما
احتیاج تحقق اضافه در خارج بتحقق مضاف الیه در خارج
پس بسیار واضح و روشن است و اما تحقق سلوب بتحقق
مسلوب پس از جهت آنکه سلوب امور وجودیه از شئ بدون تحقق
فقدانش

فقدانا تی در ذات مسلوب عنه بازاء آن سلوب ممکن نخواهد

بود هر سلوب امور عدمیه ~~تعدد پذیر نبوده~~ بلکه مرجع آن السلب

در سلب است که آن عبارت از وجود و تاکد وجود واحد است

و مصحح صدور کثرت نخواهد شد و باین تحقیق معلوم شد که آنچه

برخی تصور نموده اند که تحقق علمی مسلوب و منسوب الیه و لو در

علم ربوبی کافی برای تحقق سلوب منسوب عنه و ثبوت منسوب

و مضاف الیه در خارج تحقق اضافه خارجاً ممکن نیست اگر اضافه

اشراقیه باشد چه اضافه اشراقیه طرف آن در است النهایه

وجود طرف بعین وجود اضافی است نه سابق بر آن و اضافه

مقوله

دهرگاه مرجع سلوب السلوب امور عدمیه باشند صح

توهم فاسد وظنی کاسد است چه بدون تحقق مضاف الیه

خواهد بود و اما در صورتیکه تصور نشود ذات و التعقل نگردد

و حمانعت او پس از برای او تحقق و ثبوتی در نفس الامر نخواهد

~~بود و همچنین از برای سلب و انتفاء او تحقق نمیباشد و~~

~~اتصاف علت باو تصور نمیشود~~ و نیز از این تحقیق عدم

استواری توهم برخی باینکه خصوصیت واحده کافی

برای ایجاد دو معلول میباشد یعنی ممکن است از

برای یک علت یک خصوصیت متحقق شود بازاء دو معلول

یا زیادتر و برهانی بر امتناع آن اقامه نگردیده چه از

بیانات سابقه معلوم شد که خصوصیت خاصه بایستی

مرجح

مرجح صدور معلول خاص معین بما هو معین از علت خاصه
معینه باشد و معلوم است که یک خصوصیت مرجح
صدور دو امر مباین بما هو مباین نمیباشد مگر آنکه
مرجح قدر مشترک بین آن دو امر باشد یا آنکه قدر مشترک
بین دو خصوصیت مرجح صدور قدر مشترک بین دو امر بما هو مشترک بما هی مشترکا باشد
و هر دو این شقوق بر خلاف مفروض است و پس از معلوم
شدن این مقدمه گوئیم که عقل اول از جهت وجوب وجود بالغیر
و تعقل باری که حال او است بقیاس بمبدء خود و اشبه
بصورت است مصدر و فاعل مابه الوجود از برای وجود
عقل

عقل دوم میگردد و از جهت وجود مشوب بامکان و
امکان و مهیت و تعقل ذات که اشبه بماده است
مبدء فاعل فلک اول میشود بلحاظ تفصیلی از جهت وجود
و تعقل ذات که اشبه بصورت در بین جهات راجع
بذات او است مبدء نفس فلکی و صورت و صورت
او میگردد و باعتبار مهیت و امکان که از بین این
جهات اشبه بماده است مبدء ماده او میشود و همچنین تا ده
تا ده عقل و نه فلک یعنی تا منتهی شود بعقلی که مبدء هیولی
عالم عنصر شود و از او عقل و فلک دیگری صادر نگردد و از آنچه
گفته

گفته شد لازم نمیآید که هر عقلی مبدء عقلی و فلکی شود چه مدعی آنست

است که اختلاف در معالیل مستند باختلاف جهات

موجوده در علل است و از این لازم نمی آید که اختلاف

جهات موجوده در علت همیشه منشأ صدور معالیل کثیره

بیک نهج شود چه موجبه کلیه کنفسها منعکس نمیشود و عقول نیز

متفق در حقیقت و نوع نیستند تا اتفاق مقتضیات آنها

لازم باشد و این نکته نیز نا گفته نماند که اعتبار جهات

در عقول برای رعایت لامؤثر فی الوجود الا هو و لیس

لما بالقوه مدخلیة فی افادة الوجود اصلاً میباشد و الا

ممکن

ممکن است بدون لحاظ جهات بتقریریکه در مقدمه مذکور

در کلام محقق طوسی اشاره شده کثرت صادر شود باینکه

از عقل اول بالاستقلال چیزی صادر شود و از مبدء بتوسط

او چیز دیگر و هکذا بشرحیکه گفته اند لیکن این با قاعده و اصل

مذکور منافی است و سید اعاظم حکماء الهیین و قدوه

افاخم فلاسفه ربانیین محقق بارع داماد پس از ذکر طریقه

مشائین در تصحیح صدور کثرت از ذات قدوسی آیات

باری تعالی بر آن حیثیات و اعتبارات افزوده و

جهات و اعتبارات را بدین عبارت . . . فرموده

و من

ومن میگویم شرکای مراد درآیین ملاحظه اهمالی شده است

وحیثیات مرتبهٔ اولی را بیشتر اعتبار باید کرد چه

حیثیت جنس وحیثیت فصل در مرتبه حیث ماهیت

مرسله وحیث حقیقت نوع وحیث تشخص در مرتبه حیث هویت

تشخص وحیث مفهوم ما بالقوه بحسب جوهر ذات حین فعلها

وحیث مفهوم ما بالفعل بحسب استنادها الی الجاعل

وحیث تقرر وحیث وجود در مرتبه حیث انّیت وحیث وجوب

سابق وحیث وجوب لاحق در مرتبه حیث وجوب بالغیر وحیث

تعقل ذات وصفات ولوازم در مرتبه حیثیت تعقل ذات

خود

خود وحیثیت تعقل ذات مبدء وحیثیت تعقل افاعیل ومعلولات

او و در مرتبه حیثیت تعقل مبدء وجوب سابق ولاحق متضمن است

ونیز بعد از جعل معلول اول دو حیثیت دیگر اعتباری نفس

الامری عارض ذات جاعل حق علا کبریاده میشود یکی ابداع

وایجاد معلول اول بخصوصه که از مراتب سابقه بر ذات واست

سبقاً بالذات ودیگر جاعلیت وایجاد اضافی که مضایف

مجعولیت آن معلول و در مرتبه آن مجعولیت اضافی است پس

مجعولات در مرتبه ثانیه افاضت علی حسب تکثر تلک الحیثیات

والاعتبارات متکثر باشد و در دیگر مراتب متنازله علی

حسب

حسب تزایده وتضاعفها متزاید ومتضاعف آیات انتهی
و در تقریر طریقه اشراقیین از ائمه حکمت و مسلک رواقیین
از اولیاء معرفت در کیفیت صدور کثرت از واحد حقه
حقیقیه اصلیه احاطیه سرمدیه ازلیه بدین نحو تحریر فرموده اند و ائمه و
اشیاخ رواقیه و لاسیما الاشراقیین منهم چنین تقریر کرده اند
که هر نور قاهر عالی را اشراقی و افاضت شعاعی بر نور سافل
و هر سافل را فقری ذاتی و مقهوریتی و ذل عاشقیتی قیاس
بذات عالی و هر عالی را استغنای ذاتی و قاهریت
سلطنتی و عز معشوقیتی نسبت بجوهر ذات سافل لازم جوهر
ذات

ذات و مقتضی خصوصیت حقیقت افتاده است چون انوار
مجرده عالیه میانه سافلات و میانه نور الانوار عز سلطانه
حاجب نمیشود چه حجب از خواص انقیاد و حجوم لوازم جرمانیت و
هیولانیت است پس اول انوار عقلیه را جهات تکثر همین
از حیث قبول شروق شعاع و حیث مشاهده سلطان نور الانوار
و حیثیت استفاده فعلیت تقرر و وجود و وجوب فعلیت
و وجود و حیثیت فقر ذات و حیثیت لیسیت مع و هالکیت
حین الوجود که از خواص طباع امکان است و حیثیت ذل
مجعولیت و حیثیت مقهوریت استعشاق نسبت بعز قاهریت
نور

تعقل ... دل

معلولیت ...

نورحق و علو کبریائی جاعل مطلق وحیثیت استغنای عما سوی
ذات اله سبحانه علی الاطلاق وحیثیت افاضه فیض رشح
بر سافلات وحیث اشراق شعاع بر انوار سافله است و
بحسب تکثر این حیثیات اعتبارات ذات حق جاعل
تام عز سلطانه متکثر میشود واما در سایر انوار مجرده قدسیه
ازجهت انعکاس شعاع وقاهریت اشراق هر عالی بر سافل
ومقهوریت اعتشاق هر سافل عوالیرا وتضاعف اشعه
منعکسه وتعانق بدائع فیوضات واصطحاب عجائب
مناسبات افتقار واستینار واستبهاج واستعشاق و

مطالعه ومشاهده هریک یک قیاس بجناب متعالی نور مبدء
المبادی ورب الارباب تارة بلاواسطه درعرض سلسله
قاهریت سنخ ذات ونورانیت جوهر هویت وتارة بتوسط
متوسطات مترتبه سلسله طوسیه ابداع وافاضه جهات تحصیل کثرت
اعتبارات وتصحیح استناد متکثرات الی الواحد الحق سبحانه
وتکثیر انوار عقول ونفوس مجرده سماویه بیرون از دایره
حصر وعقول نوریه قاهره ارباب انواع فلکیه وعنصریه فوق
نطاق احصا چنانچه قرآن حکیم می فرماید وما یعلم جنود ربک
الا هو متبع الدلیل ومتضح السبیل است وایشان اثبات

صور نوعیه بمنکشند منوعات جواهر اعراضند و بازای
هر نوعی از انواع طبقات فلکیات و انواع بسائط و
مرکبات عنصریه نوری قاهر عقلی در عالم امر هست که رب
النوعش مینامند و از دیوان عنایت الهی حفظ و کلائت
و تذکر نوع و ~~اضافه هیات~~ بدیعه و اضافه هیات بدیعه
و خواص لازمه مانند امتزاج الوان عجیبه در طاوس و جذب
روغن در شعله فتیله چراغ و اشباه ذلک باو مرجوع است انتهی
و این قاعده هر چند بنفسها منعکس میگردد یعنی معلول واحد شخصی
نیز به بیش از یک علت مستند نمیشود که فرمایش معصوم و لا
یقال

یقال له اکثر من صنیع و فعل الخ اشاره بهر دو قضیه یعنی اصل
و عکس آن ~~آنست~~ و لیکن این از بابت قیام برهان قطعی بر هر دو
جزء آنست نه از بابت انعکاس موجبه کلیه کنفسها زیرا هر گاه
هر یک از علیتین بخصوصیتها مستقل و کافی در ایجاد معلول خاص باشد
از دیگری مستغنی خواهد بود و اگر هیچیک از دو علت کافی نباشد مجموع آنها یا قدر
مشترک علت خواهد بود نه هر یک از آنها و بوجه دیگر چون به برهان قویم الارکان
ثابت شد که برای صدور معلول معین از علت معینه خصوصیت
خاصه لازم است که مرجح صدور آن معلول از علت خاصه باشد
و نیز دانسته شد که خصوصیت واحده مرجح صدور دو معلول متباین
نخواهد

نخواهد شد از این دو مقدمه دانسته شد که یک معلول نیز دارای
دو خصوصیت نمیباشد که بیکی از آنها مرتبط بیکی از آن دو علت
و بدیگری مرتبط بعلت دیگر باشد و همچنین دو علت نیز دارای
یک خصوصیت نمیباشد که یک معلول از جهت آن خصوصیت مرتبط
بهردو باشد چه این با فرض مباینت آن دو علت امکان پذیر
نیست و بعبارهٔ دیگر همچنانکه جائز نیست اشتراک خصوصیت واحده
از برای علت واحده بقیاس بدو معلول همچنین جائز نیست اشتراک
خصوصیت واحده از برای معلول واحد بقیاس بدو علت بلکه اگر
فرض شود لامحاله بقیاس بقدر مشترک بین علتین خواهد بود و از این
بیان

بیان دانسته شد که استناد معلول واحد بدو علت
مستقله مطلقا چه بر سبیل اجتماع و چه بر سبیل تعاقب و چه
بر سبیل تبادل ممکن نیست و ~~آنچه گفته شد راجع بطریق~~
~~مشائین است~~ برخی تصور نموده اند که بنا بر قول محققین فلاسفه که علت
حاجت بعلت امکان ماهویست در ماهیات و امکان
فقریست در وجودات و علت مبقیه شیئ بعینها علت موجده
آن میباشد مفری از تجویز صدور کثرت از واحد حقیقی نمیباشد
چه بنا بر این قول حق تعالی علت موجده عقل اول و علت مبقیه
آنست و ابقاء آن بدون افاضه فیض جدید غیر متصور است
واز

وازانجاست که گفته اند الممکن من ذاته لیس و من علته ایکون

ایس پس هر ممکن بالذات بسوی عدم میرود و بفیض جدید علت بفیض

باقی می ماند و لازمه این امر صدور کثرت است از واحد حقیقی و جواب

(حاشیه: چه اعاده معدوم ممتنع و فیض ثانی مغایر با فیض اول است صح)

این اشکال آنست که ابقاء شیئی مستمر قرار دادن همان وجود

اولست نه افاضه فیض جدید و بعبارة دیگر همان خصوصیت

که مقتضی افاضه معلول است کافی برای ابقاء و مستمر قرار دادن

وجود معلول میباشد و محتاج بخصوصیت دیگری نیست و هرگاه

ابقاء محتاج بفیض جدید باشد بایستی در آن دوم دو خصوصیت

(حاشیه: دو خصوصیت که یکی مباین با فیض اول و محتاج بخصوصیت دیگر در ذات علت باشد صح)

ملحوظ شود و هکذا و لازمه آن ترکیب در واحد حقیقی یا عدم صدور کثرت از خصوصیات غیر متناهیه

از آنها اثبات مجردات است و دیگری اثبات عالم مثال

است و دیگر قاعده امکان اشرف است و دیگر اثبات تکثر

قوای نفس است بنابر عقیده برخی و دیگر قاعده الفاعل الواحد

لایفعل من حیث انه واحد الا الواحد است بتقریبیکه گذشت یعنی

بنابر عقیده جمهور از حکما اما تفرع اثبات مجردات عقلیه و بادیات

(حاشیه: جمع غفیری از حکماء که نفوس ارضیه را از فروع قاعده مزبوره دانسته و اصالت مستقل و علیحده ندانسته اند صح)

امریه بر قاعده مزبوره پس از بیانات سالفه روشن و آشکار

گردید و معلوم و مبین و هویدا شد که حکماء مشائین ترتیب و نضد

نظام کل و عالم وجود و اثبات عقول ده گانه طولیه را بر این

قاعده مبتنی نموده اند و همچنین حکماء اشراق و فلاسفه رواق

بمعونه



بمعونه آن عقول طولیه و متکافئه را اثبات نموده و نضد عالم امر و
خلق و اثبات عالم مثال را نیز بربرکت این اصل محکم البنیان
و تشبث بذیل این قاعده پرفائده و عائده تبیین فرموده اند و اما
تفریع عالم مثال بر این قاعده پس از جهت آنستکه اثبات آنرا
بمعونه قاعده امکان اشرف می نمایند و قاعده الواحد لا یصدر
عنه الا الواحد بنا بر تقریر مشهور از مبانی قاعده مزبوره می باشد
و اما ابتناء قاعده امکان اشرف بتقریریکه شیخ اشراق در کتب
و رسائل خود فرموده و دیگران از آن بزرگوار متابعت نموده بر
قاعده نامبرده آنستکه اگر ماهیتی از ماهیات امکانیه دارای افرادی
باشد



